

روشنگر

ماهنامه روشنگر

Rowshangar

rowshangar1@yahoo.com

www.rowshangar.ca

گفت آن یار کز گوشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Publication Vol.4, Issue No. 40, October 2010

شماره ۴۰

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره ۴۰. اکتبر ۲۰۱۰



درد بر هنرمندان مبارز
سیامک ستوده

پرچم جمهوری اسلامی
و انجمن ایرانیان دانشگاه رایسون

گزارش تظاهرات در اعتراض به خیمه شب
بازی جشنواره فیلم جمهوری اسلامی در
تورونتو



جان نون واقعی

گزارش مراسم های گرامیداشت
جانباختگان دهه ی ۶۰ و قتل عام زندانیان
سیاسی در سال ۶۷

مشائی در مورد کوروش
زیاد هم بی ربط نمی گوید
سیامک ستوده

ادبیات در جامعه ی دیکتاتوری
(جورج اورول)



IRANIAN STUDENTS' ASSOCIATION
of RYERSON UNIVERSITY

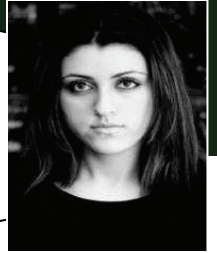
انجمن ایرانیان دانشگاه رایسون



آیا از در پیروان انداخته شد
تا از پیگیره یار گردد بی

پرچم جمهوری اسلامی و "انجمن ایرانیان دانشگاه رایرسون"

سارا اکرمی



بشریت را استفاده میکنید؟"، را ناتمام گذاشته و با تماس تلفنی با یکی از گردانگان، گارد دانشگاه را به کمک طلبیدند و شکایت کردند که از چهره هایشان عکس گرفته شده است. بر خلاف انتظار، شکایتشان نه تنها سودی نداشت بلکه به همراهی گارد دانشگاه مجدداً از میز و پرچم هایشان عکسبرداری شد.

می‌شوند، آنها پاسخ دادند که "انجمن حقوق بشر دانشگاه در سمت دیگر دانشگاه است". سپس زمانیکه از آنها در مورد پرچم جمهوری اسلامی پرسیده شد، گفتند "این پرچم ملی ماست". در جواب به سوال اگر پرچم "ملی" شماسست چرا الله آنرا پوشانده اید پاسخ دادند که "الله" پرچم در دسر ساز است". در پاسخ به سوال "اگر الله در دسر

چون سال گذشته، امسال در روز 14 سپتامبر 2010، دانشجویان فعال "انجمن ایرانیان دانشگاه رایرسون" باری دیگر پرچمدار پرچم جمهوری اسلامی بودند - یک پرچم را بر روی میز خود گذاشته و پرچم دیگر جمهوری اسلامی را بر روی دیوار نصب کرده بودند. البته اینبار با شگردی متفاوت ظاهر شده بودند و "الله" پرچم

نیمه اول ماه سپتامبر آغاز سال تحصیلی جدید است و دانشگاه‌ها با برگزاری "هفته آشنایی" این امکان را برای دانشجویان فراهم می‌کنند تا دانشجویان با امکانات دانشگاه، انجمن‌های دانشجویی و محیط دانشگاه آشنا شوند. امسال هم همانند سالهای گذشته انجمن دانشجویان ملیتهای مختلف در دانشگاه‌های تورنتو با برپایی



نکته: امسال شرایط در دانشگاه یورک به خاطر فشارها، نامه نگاری‌ها و ملاقات‌های اعضای "کمپین برچیدن پرچم جمهوری اسلامی" با مرکز حقوق بشر و پرزیدنت این دانشگاه متفاوت بود. بر خلاف سالهای گذشته، امسال "کانون دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک" در روزی که انجمن‌های این دانشگاه میز گذاشته بودند حضور پیدا نکردند و طبق گزارش‌های رسیده از فدراسیون دانشجویان دانشگاه یورک این کانون هنوز برای سال تحصیلی 2010-2011 تجدید نشده است. همچنین هیچگونه نصب پرچم جمهوری اسلامی در دانشگاه یورک تا به امروز دیده نشده است.

ساز است پس چرا آنرا روی میز و بالای سرتان آویزان کرده اید؟" جواب دادند: "ما سیاسی

جمهوری اسلامی را با آرم انجمن شان پوشانده ، که توجه بازدید کنندگان را به خود جلب میکرد.

غرفه های آموزشی از جمله میز کتاب، نمونه هایی از غذاهای سنتی و نمایش وسایلی که معرف کشورشان بود در "هفته آشنایی" دانشگاه ها حضور پیدا کردند تا دانشجویان بتوانند با انجمن مورد نظر خود آشنا شده، همکاری کرده و یا به آنان ببینند. در این میان همانند سالهای گذشته انجمن به اصطلاح دانشجویان ایرانی (بخوانید بورسیه ای) هم در این برنامه حضور داشت. جالب توجه است که نام این انجمن به انگلیسی "انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه رایرسون" اما نام آن به فارسی "انجمن ایرانیان دانشگاه رایرسون" میباشد.



بر اساس شواهد و تجربیات از فعالیتهای فرهنگی- اسلامی و سیاسی انجمن ها و کانونهای ایرانیان در دانشگاههای کانادا علی الخصوص دانشگاههای استان انتاریو و به ویژه دانشگاههای یورک و تورنتو- و از آنجاییکه این انجمن، "انجمن ایرانیان دانشگاه رایرسون" است ، در بخش فارسی آن هر ایرانی میتواند عضو و فعال باشد - از محمود یادگاری ، فارغ التحصیل این دانشگاه و مامور خرید جمهوری اسلامی گرفته تا فعالین مراکز مطالعات ایران شناسی.

در ابتدا زمانیکه از آنها پرسیده شد آیا می‌دانید که هموطنان ما در زیر این پرچم اعدام و سنگسار

نیستیم. البته پاسخ سوال "اگر سیاسی نیستید پس چرا پرچم سیاسی قتل و عام و جنایت علیه

بودن" این کانون‌ها است. ■

مشخصات تلویزیون پارس در یوتلست W3A و GALAXY 19

GALAXY 19

12090
20000
افقی
3/4

یوتلست W3A

10720
22000
افقی
1/2

فرکانس:
پلاریتی:
سیمبل ریت:
اف ائی سی:

برنامه های جدید سیامک ستوده

در کانال سرتاسری پارس

هر شب ۱۲.۵ تا ۱۱.۵ شب بوقت ایران

شروع برنامه ۶ نوامبر





ماهنامه روشننگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Publisher : Roshangar

Editor in Chief : Siamac Sotudeh

Managing Editor :

Editor : Alireza Darabi

Interactive Media : Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، سندیه گو، دالاس

نماینده روشننگر در اروپا: آقای گوردز حسونند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 595

روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای ما ارسال کنید.

از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشننگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها بوده و مسئولیت مطالب بر عهده نویسندگان آنها می باشد.

Tel:(905) 237-6661

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

25	تورنتو	آقای احمد
40	تورنتو	آقای ناصر فرهی
20	تورنتو	آقای رضا
20	تورنتو	خانم شوکت
20	تورنتو	خانم روشنک
100	تورنتو	خانم سیمین
100	آمریکا	آقای خزانی
30	تورنتو	آقای شیراوند
60	نیویورک	خواننده روشننگر
100	تورنتو	خانم نانایا
20	تورنتو	آقای سیامک
20	تورنتو	آقای کامیار
20	تورنتو	آقای پرویز شکیبیا
20	تورنتو	آقای امیر پیام
100	تورنتو	آقای علی
100	تورنتو	آگهی
50	تورنتو	آگهی
15000 تومان	ایران	سحر
5000 تومان	ایران	امیر حسین
10000 تومان	ایران	ناصر
875	-----	جمع

فهرست مطالب مندرج در این شماره:

- 2 پرچم جمهوری اسلامی و انجمن ایرانیان....
- 3 درود بر هنرمندان مبارز
- 4 قتل های زنجیره ای
- 4 فریب سکولاریسم نو
- 5 حضور جمهوری اسلامی در خارج کشور
- 6 یک سیستم آموزشی و سکولار
- 7 اخراج کارکنان در کوبا
- 8 مصاحبه اورینا فالاجی با شاه
- 10 ضوابط اصطلاحات مقالات سیاسی
- 11 لایحه ی پیشنهادی حمایت از خانواده
- 12 ادبیات در جامعه ی دیکتاتوری
- 13 ویکتور خارا
- 14 غزلی از جمشید پیمان
- 15 مثنو (داستان کوتاه)
- 16 هولوکاست اسلامی در ایران
- 17 جان لنون
- 19 مشائی در مورد کورش (سیامک ستوده)
- 21 تاریخ اسلام
- 22 مدینه ی فاضله (شادان)
- 23 وعده های دروغ
- 25 اسلام، خاورمیانه و فاشیسم
- 26 نامه ها
- 27 گزارش تظاهرات

چک کمک مالی خود را به نام:

Roshangar

و به آدرس روشننگر ارسال نمایید

و یا از شماره حساب زیر برای واریز کردن

کمک مالی خود استفاده کنید.

کانادا:

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code:

TDOMCATTOR

گزارش مالی:

مخارج این ماه \$1003 (\$975) خرج چاپ، \$16 صندوق پستی، \$12 cvc خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به \$875 کمک مالی، \$128 دلار کسری داشته ایم از اینرو، با توجه به \$1462 بدهی از ماه قبل، کل بدهی بالغ بر 1590 \$ دلار می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشننگر تسویه گردد. همانطور که ملاحظه می کنید، افزایش کیفیت روشننگر طی شماره های اخیر - که مکررا توسط خوانندگان بما خاطر نشان شده- مرهون افزایش صفحات و گنجانیدن مقالاتی بوده که قبلا بخاطر کمبود صفحات حذف می شده اند. لذا حفظ کیفیت بالاتر نشریه مستلزم قبول مخارج بیشتر می باشد. واضح است که این مخارج باید توسط شما که خواستار بالا نگهداشتن کیفیت و غنای نشریه هستید تامین گردد، و گر نه ما مجبور به کاهش مجدد صفحات خواهیم شد. همانطور که در این شماره شده ایم. بهرحال، با تشکر از کسانی که ما را یاری داده اند، امیدواریم کسری بودجه ما هر چه زودتر رفع گردد.

آدرسهای تماس با روشننگر

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough Drive
Scarborough, Ontario M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax :

(905 237 66 61)

rowshangar1@yahoo.com

درود بر هنرمندان مبارز



بلکه و شاید هم از نظر بسیاری مهمتر از آن، یک شخصیت سیاسی، مبارز و سوسیالیست می باشد. شخصیتی که در یک خانواده ی سوسیالیست بدنیا آمده و آرزوها و ایده هایش از

همانگونه که هنرمندان، نویسندگان و شخصیت های سیاسی، هنری و فرهنگی جامعه با ایستادن در برابر حکومت های جبار و



اوان کودکی با اندیشه های انسانی و والای سوسیالیستی عجین گشته است، و در تمام طول زندگی اش نیز در راه این اندیشه ها و در راه نجات بشریت تلاش نموده، همچنان تا به امروز با جدیت و قاطعیت نسبت به آنها متعهد مانده است.

بنابراین، و حداقل از نظر من که به زندگی خانوادگی فریدون فرهی تا حدی واقف می باشم، گردهمایی یکشنبه، مراسمی نه تنها به منظور قدردانی از ایشان، بلکه همچنین در قدردانی از پدر ایشان که در طول زندگی مشقت بار و مبارزه جویانه اش، بارها و بارها اسیر جنگال دیکتاتوری های رضا خان و پسرش شده، به زندان افتاده بود (5 سال در زندان رضا خان، و یکسال در زندان قصر پسرش محمد رضا شاه و مرگ زیر شکنجه-حوض آب یخ و شلاق)، و مهمتر از آن، در قدردانی از تمامی هنرمندان مردمی، و همه ی مبارزان و آزادیخواهان و سوسیالیست هائی که در راه آزادی و بهروزی انسان تلاش و جان فشائی کرده اند، بود.

در این مراسم، همچنین توسط آقای فرهی از آقای فرامرز پورطاهری که تلاش گر اصلی در برپائی این مراسم بود، و از آقای علی آذر اوغلی که سالها قبل با فداکاری و خلوص، یکی از کلیه های خود را برای نجات جان آقای فرهی به ایشان اهدا کرده بود، قدردانی و سپاسگزاری بعمل آمد. بگفته ی یکی از فرزندان: چه شایسته است که از هنرمندان و شخصیت های برجسته ی خود تا وقتی که در قید حیات هستند قدرانی کنیم نه زمانی که دیگر در میان ما نیستند.

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

□□□

ستمگر، مانند جمهوری اسلامی، جان و موقعیت خود را بخاطر منافع مشترک ما بخطر انداخته و با گذشتن از منافع و امتیازات مادی و معنوی متفاوت، در کنار ما مردم می ایستند، ما نیز به نوبه ی خود وظیفه داریم و لازم است در برابر آنان ادای دین نموده، تلاش و از خود گذشتگی آنان را مورد قدردانی و حمایت خود قرار دهیم. حتی در جوامع سرمایه داری غربی که دیکتاتوری صریح و خشن جای خود را به نوع دیکتاتوری نامحسوسی که خود را در پشت قوانین بظاهر مردمی پنهان کرده و بجای بکارگیری ابزارهای صریح و خشن سرکوب، از نوع شرقی آن، از اهرم های نامحسوس فشار و محرومیت، برای به تبعیت در آوردن هنرمندان و نویسندگان در تایید خود بهره می جوید، ایستادن در کنار هنرمندان و شخصیت های مردمی که به زندگی فقیرانه ای بسنده کرده، تاوان مردمی بودن خود را با تحمل این فشارها و محرومیت ها پس می دهند، وظیفه ی تک تک ما به شمار می رود.

مراسم بزرگداشت آقای فریدون فرهی، خواننده، موسیقی دان و هنرمند قدیمی و مردمی شهر ما و همه ی جامعه ی ایرانی در روز یکشنبه 10 اکتبر در شهر تورنتو از جمله ی این سپاس گذاری ها و ادای دین ها از شخصیت های برجسته فرهنگی بود که با شرکت جمع بزرگی از دوستداران وی و هنرمندان شهر ما در یکی از سالنهای تورنتو برگزار شد.

از خصوصیات برجسته این مراسم هم یکی گرد هم آبی ی گروه های مختلف مردم از طیف ها و نحله های سیاسی گوناگون بود که هر یک به نحوی قدردانی خود را از این هنرمند مردمی ابراز داشتند. بی شک این گوناگونی بخاطر این بود که آقای فرهی نه تنها یک هنرمند برجسته،

قتل های زنجیره ای دیگری در راه است؟

ارژنگ بامشاد

اگر در آن زمان اصلاح طلبان شریک در قدرت و تا حدی پیگیر ماجرا بودند، حالا دیگر جریانی سکاندار قدرت است که گرایشات آشکار فاشیستی حاکمیت را کتمان نمی کند و در راه تثبیت آن گام بر می دارد.

سیاست آشکارا فاشیستی حاکمیت اسلامی که اکنون تکیه بر گروه های ضربت سرکوب و سازماندهی تیم های ترور سیاه را نیز به شکل گسترده تری به خدمت می گیرد، ضرورت هوشیاری فعالان سیاسی و مبارزین چپ و مترقی را صد چندان می کند. سیاست قلع و قمع که در یک سال گذشته در پیش گرفته شده و احکام اعدام و یا زندان های سنگین و تبعید فعالین سیاسی و مدنی، اکنون با حربه های خشونت بارتتری تکمیل می گردد. این امر ضرورت تکیه هر چه بیشتر بر افشای این جنایات از یک سو و سازماندهی هسته های مقاومت که تلفیق کار علنی با فعالیت مخفی را مورد توجه قرار دهند از سوی دیگر را بیش از پیش در دستور کار فعالین سیاسی و مبارزین مدنی قرار می دهد. نباید با خوشخیالی منتظر حوادث تلخ و ناگواری نشست که از سوی حاکمیت فاشیستی در کمین فعالین سیاسی و مدنی نشسته است.

دوم مهرماه ۱۳۸۹- ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۰

□□□

حیات حاکمیت اسلامی، قتل های زنجیره ای یکی از اصلی ترین شیوه های نابودی مخالفان، ناراضیان و یا هرکسی بوده است که می توانسته خطری برای حاکمیت اسلامی تلقی شود. چه این فرد دکتر سامی باشد، چه دکتر فلاح تفتی، پزشک آیت الله منتظری، چه سید احمد خمینی و پزشک مخصوص او باشد یا فاطمه قائم مقامی معشوقه فلاحیان و چه پروانه و داریوش فروهر، یا محمد جعفر پوپنده و محمد مختاری باشد یا دکتر رامین پوراندراجی پزشک کهریزک. این ها تنها گوشه کوچکی از جنایاتی است که به شیوه سازماندهی قتل های زنجیره ای توسط ارگان های رسمی و سازمان یافته حکومتی انجام گرفته است.

سازماندهی گروه های ضربت فاشیستی و نابودی مخالفان بدون بر عهده گرفتن مسئولیت آن، از شیوه های شناخته شده ی حاکمیت های فاشیستی است. بیهوده نیست که هیچگاه پرونده چنین قتل هایی به درستی مورد رسیدگی قرار نمی گیرد و به سرعت و به بهانه های واهی به بایگانی سپرده می شوند. فراموش نکنیم در ماجرای قتل های زنجیره ای پائیز ۱۳۷۷ نه تنها آمران قتل ها معرفی نشدند بلکه وکلای مدافع جانباختگان به اتهام افشای پرونده و طرح سوالاتی در مورد جزئیات پرونده و برگه های متعددی که از پرونده به اصطلاح گم شده بودند، به زندان افکنده شدند. بنابراین نباید انتظار داشت که قتل های زنجیره ای جدید نیز به سرانجامی به غیر از آن سرنوشت دچار شوند.

گذشتن استادان مستقل و غیرخودی با شدت در جریان هست. تاکنون بیش از ۹۰ استاد در دانشگاه های تهران یا کنار گذاشته شده و یا بازنشسته شده اند. جابجائی روسای دانشگاه ها نیز با جدیت دنبال شده است. سیاست تسلط کامل بر دانشگاه ها پس از سخنرانی وزیر علوم و آموزش عالی که گفته بود اگر دانشگاه ها در راستای اهداف اسلام نباشند باید ویران شوند، شدت و حدت بیشتری یافته است. سخنان وزیر علوم و آموزش عالی، چراغ سبز آشکاری برای تصفیه دانشگاه ها، از میان برداشتن استادان ناراضی و مستقل و تلاش برای حاکمیت عریان جریان فاشیستی بر دانشگاه ها و مراکز آموزشی است. روشن است که سیاست ویران کردن دانشگاه ها، بیان درهم کوبیدن ساختمان های دانشگاه ها و مراکز آموزشی نبوده است بلکه به معنای دستگیری و زندانی کردن، ستاره دار کردن، محروم از تحصیل کردن، و اخراج دانشجویان از یک سو و اخراج، بازنشسته کردن و کنار گذاشتن استادان غیرخودی از سوی دیگر بوده است. سیاستی که اکنون شکل آشکارتری بخود گرفته است.

اگر اخراج و بازنشسته کردن، اشکال علنی و رسمی خلاص شدن از دست استادان مستقل و مترقی است، به نظر می رسد سازماندهی قتل های زنجیره ای برای کشتار استادان دانشگاه ها، شکل غیررسمی ویران کردن دانشگاه ها باشد. سابقه قتل های زنجیره ای در جمهوری اسلامی، سابقه روشنی است. در تمامی طول

در چند روز گذشته یک سری سوءقصد های برنامه ریزی شده، به اجرا در آمده است. سه شنبه شب ۳۰ شهریورماه ۸۹ دکتر عبدالرضا سودبخش عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران در مقابل مطب شخصی خود از طرف افراد ظاهرا ناشناس مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد. در چهارشنبه شب ۳۱ شهریور ۸۹ دکتر غلامرضا سربابی متخصص داخلی قلب و استاد دانشگاه در مقابل مطب خود در حوالی نارمک تهران از سوی مهاجمان موتورسوار با سلاح گرم مورد سوء قصد قرار گرفت و مجروح شد. پیش از این هم در ۲۲ دی ماه ۸۸ دکتر مسعود علی محمدی استاد فیزیک دانشگاه تهران که گفته می شد از استادان نزدیک به میرحسین موسوی بوده است در جلو خانه اش با انفجار یک موتور سکلیت حاوی مواد منفجره به قتل رسید. همچنین پنج شنبه شب ۲۵ شهریورماه یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و ساکن خوابگاه قدس واقع در خیابان قدس، در حین بازگشت به خوابگاه در حوالی ساعت ۱۰ شب در کوچه خوابگاه مورد حمله دو فرد ناشناس قرار گرفته و به شدت مضروب شده است. به گفته شاهدان، یکی از افراد ضارب چفیه بر گردن داشته است و در جریان این حمله کیف و موبایل این دانشجو نیز ربوده شده است.

ترور استادان دانشگاه ها، در شرایطی اتفاق می افتد که سیاست اسلامی کردن دانشگاه و کنار

باشید که مسائلی چون فقر و گرسنگی و جنگ اثری جانبی از رابطه غلط ایجاد ثروت و تقسیم اجتماعی آن میباشد. و آگاهانه از هر آن چه در تضاد با منافع فکریتان باشد چشم پوشی میکنید و شما که خود مالکیت خصوصی را محترم میشمارید وبا بکار بردن الفاضی چون شایسته سالاری سعی در گمراه کردن خواننده خود دارید چگونه به خودتان حق میدهید که از عدم وجود هر نوع تبعیض در افکارتان سخنی به میان آورید؟ آیا در جامعه ای که شما در خیالتان ساخته اید دوباره این سرمایه داران نخواهند بود که با داشتن قدرت سرمایه در دست خود و با تکیه بر رهنمود های شما که شایسته سالاری را بدون آن که توضیح جامعی در مورد آن بدهید و با بازگو نمودن تبعیضات مفید که باز خواننده شما سر در گم میماند که این تبعیضات مفید چگونه تبعیضاتی هستند به قدرت خواهند رسید و دمار از روزگار این مردم در خواهند آورد؟ اما من اینطور فکر میکنم که شما در اصل حافظ منافع طبقه خاصی در جامعه میباشید که آگاهانه از طرح آن طفره می روید و به اشکال گوناگون سعی دارید خود را به وادی بیطرفان کشیده و آنگاه با اقتداری پوشالی با هر نوع ایدئولوژی مخالفت ورزید! غافل از آنکه دم خروس از زیر عبا نمایان است!

□□□

فریب سکولاریسم نو

سیمین

نهایت چه پیامد ها بی را به دنبال دارد. و چرا آقای نوری علاء از طرح آن آگاهانه طفره رفته اند. برای اینکه معنای تبعیض اقتصادی را بشکافیم باید به بازگو کردن رابطه واقعی ثروت و تقسیم عادلانه اجتماعی آن در هر جامعه بپردازیم. میدانیم که در جوامع سرمایه داری که بنیان اولیه آن بر محترم شمردن مالکیت خصوصی میباشد و در پی آن قانونی که حکم میراند قدرت سرمایه است نه خواست مردم و این اقتدار سرمایه بی برو برگرد تبعیضات عظیم و شرم آوری را در تمامی زمینه های اجتماعی باعث می شود. جوامع به اصطلاح متمدن امروزی دستخوش تبعیضات اساسی و فرموله شده ای است که با آن اکثریت عظیم جامعه رابه صورت بردگانی در آورده که در خدمت بخش اقلیت جامعه به تولید انبوه سرمایه مشغولند. و راه را برای اساسی ترین تبعیض (اقتصادی) در جوامع خود باز گزارده.

آقای نوری علاء متأسفانه هرگز در کتابتان به این مسئله بر خورد نکردم که شما باز گو کرده

تقابل با تبعیض است) چنین آورده اند { به نظر من تبعیض های قومی- جنسیتی- زبانی- فرهنگی- دینی- مذهبی- سیاسی- حقوقی- شغلی و تحصیلی همه به این آزمندی غریزی انسان/ حیوان بر میگردد { و در جایی دیگر در بند دو بیانیه پشتیبانان سکولار جنبش سبز ایران اعلام میدارند { به نظر ما مشکل اصلی و تاریخی ملت ایران تحمل رنج مداوم ناشی از سلطه انواع تبعیض ها بوده است. ما ایرانیان همواره از تبعیض در مورد عقاید- مذاهب- ادیان- جنسیت- قومیت- زبان- ارزشهای فرهنگی و فرصت های اجتماع خود رنج برده ایم { و در بیانیه مکرر اعلام کرده اند "ما ایرانی بی تبعیض میخواهیم" حال از شما آقای نوری علاء میپرسم چگونه شما در مورد هر نوع از تبعیض سخن به میان آورده اید به غیر از تبعیض اقتصادی؟ که میدانیم ریشه در تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی دارد و شما یکسر این مهم را به بوته فراموشی سپرده اید! حال باید ببینیم که تبعیض اقتصادی دارای چه معنایی است و در

اگر چه معنا و محتوای سکولاریسم تقریباً بر همگان روشن میباشد. اما تیتراکتاب (مبانی سکولاریسم نو) نوشته آقای نوری علاء مرا بر آن داشت که این کتاب را مطالعه کنم و پیگیر آن گردم که منظور نویسنده را از آوردن پسوند (نو) بعد از واژه سکولاریسم دریابم! بعد از مطالعه کتاب ایشان متوجه شدم که منظور از آوردن پسوند (نو) اختلافی است که بین معانی دین و مذهب قائل میباشند. و این نظریه بر این اساس میباشد که ایشان هر نوع از ایدئولوژی را مترادف با مذهب میدانند و معتقد میباشند که هر نوع ایدئولوژی در خود دارای بار تعصب و تبعیض میباشد و ایندو در نهایت اجزائی جدایی ناپذیر از ایدئولوژی است. بنابراین ایشان خواستار حکومتی عاری از مذهب {ایدئولوژی} و به دنبال آن تعصب و تبعیض می باشند.

این موضوع تبعیض که ایشان مکرر در کتابشان به آن اشاره نموده اند توجه مرا سخت جلب نمود که این مقاله نیز به همین موضوع اختصاص دارد و اگر فرصت دیگری دست دهد امیدوارم بتوانم در مراحل بعدی به دیگر مسائل بازگو شده در کتاب ایشان که هر کدام نکاتی قابل نقد و بررسی میباشد، بپردازم.

اما در رابطه با مسئله تبعیض: ایشان در بخشی از کتابشان در سر فصل (گوهر سکولاریسم

حضور جمهوری اسلامی در خارج کشور

مصاحبه کمونیست هفتگی با آنر مدرسی

August 14, 2010

<http://www.hekmatist.com/komonist.htm>

رمز شهادت

در کتاب معاد نوشته ایت اله دستغیب شیرازی ایشان از پیامبر اسلام نقل قول می کنند که رسول خدا فرمود: هر مومن که شهید می شود در بهشت قصری انتظارش را می کشد که در آن قصر 70 حجره است و هر حجره دارای 70 تخت است و بر هر تختی 70 فرش گسترانده اند و بر هر فرشی 70 حوری نشسته و انتظار آن شهید کشته شده در راه اسلام را می کشد. با بررسی این سخن و با یک ضرب ساده ریاضی می توان به این نتیجه رسید که بر طبق سخنی که از رسول خدا نقل شده، 70 به توان 4 حوری یعنی رقمی معادل 24010000 (حدود 24 میلیون) حوری بهشتی فقط در انتظار یک شهید اسلامی می باشد.

با فرض اینکه هر کدام از فرشها 6 متر مربع باشد مساحت کل فرشها می شود 2058000 مترمربع با در نظر گرفتن 20% راهروها و راه پله و فضاهای بدون فرش، مساحت کاخ 2469600 متر مربع به دست می آید. که می شود عمارتی با زیر بنای 200 متر در 200 متر و 62 طبقه به ارتفاع 186 متر پر از حوری فقط برای يك شهید اسلامی.

با فرض اینکه شهید مورد نظر برای هر حوری يك ساعت وقت بگذارد بعد از 2740 سال نوبت به آخرین حوری می رسد.

وای بر غیر مسلمین که از دست

دادند.

□□□

ک. ه. : در مقابل این سیاست چه میشود کرد. میتوان جلوی آنرا گرفت، سیاست شما در مقابل این پروژه ها چیست؟

آ. م. : جواب هم آری و هم نه است. نه به این دلیل که نه ما و نه هیچ نیروی سیاسی دیگری نمیتواند جلوی نزدیکی بورژوازی ایرانی که مایل است در ایران سرمایه گذاری کند را بگیرد. اینها همیشه رابطه خودشان را آشکار یا پنهان با جمهوری اسلامی داشته اند. و امروز بر متن شرایط سیاسی و موقعیت جمهوری اسلامی، به یمن خودی شدن یکی از جناحهای رژیم برای بخش اعظم اپوزیسیون و سبز شدن آنها، این تمایل و نزدیکی امکان بروز علنی پیدا کرده است. کسی نمیتواند مانع رابطه اینها با جمهوری اسلامی بشود. تنها چیزی که میتواند مانع این رابطه شود، رادیکال شدن فضای سیاسی در داخل و خارج ایران و "نا امن" شدن فضا برای آنها است.

آری به این دلیل که رادیکالیسم، عدالتخواهی و نفرت از جمهوری اسلامی بعنوان رژیم ارتجاعی، رژیم ضد زن، ضد کارگر، ضد آزادیخواهی و برابری طلبی در میان ایرانیان مهاجر در خارج کشور قوی است. ممکن است این جنبش و این رادیکالیسم تحت تاثیر هیاهو و فضای میدیای سبز شده، ضعیف به نظر برسد. تلاش سبز و میدیای نوکر همین است که این صدا را چه در داخل و چه در خارج ضعیف و بی سازمان و زیر پرچم سبز نشان دهند. اما این رگه، این جنبش قوی است و آتش زیر خاکستر است. این جنبش به جنبش جوان، کارگر و زن معترض در جامعه ایران وصل است و به راحتی سنگر را خالی نمیکند و تا رسیدن به آزادی و برابری کامل از پا نخواهد نشست.

سیاست ما افشا و نشان دادن ابعاد وسیع این تلاش در میان ایرانیان مهاجر در خارج، روشنگری در مورد اهداف جمهوری اسلامی از این پروژه ها، روشن کردن تأثیرات موفقیت این سیاست در تحمیل عقبگرد به فضای سیاسی در خارج و باز کردن دست جمهوری اسلامی در سرکوب در داخل ایران است. و در کنار آن جدال سیاسی با آن بخشی از اپوزیسیون که همانطور که گفتیم نه فقط در مقابل این سیاست سکوت میکنند بلکه نقش آتش بیار معرکه را بازی میکنند و با توجیهاات مختلف فضا را برای پیشبرد این سیاست آماده میکنند و جاده صاف کن این سیاست است. رادیکال و چپ نگاه داشتن فضای سیاسی موثرترین راه در مقابل با این سیاست است.

□□□



بورژوازی پرو غرب نه فقط در مقابل این تلاشها سکوت میکنند که خود تحت عنوان "کمک به اشاعه فرهنگ ایرانی" یا ضرورت برقراری رابطه نزدیک به فعالین سیاسی و فرهنگی در داخل ایران، البته از کانال جمهوری اسلامی، جاده صاف کن حضور جمهوری اسلامی در خارج کشور هستند.

ک. ه. : جریانات اپوزیسیون اساسا روی جنبه فعالیت اطلاعاتی، تروریستی جمهوری اسلامی تاکید دارند. به نظر شما این مسئله تا چه حد میتواند جدی باشد؟

آ. م. : فعالیت اطلاعاتی، جاسوسی و بالاخره تروریستی رژیم علیه اپوزیسیون خطر جدی و همیشگی است. و قطعاً بخش از کل این فعالیتها سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمع آوری اطلاعات علیه فعالین سیاسی و نیروهای سیاسی در خارج کشور است. قطعاً این نزدیکی بخشی از مهاجرین در خارج کشور به جمهوری اسلامی، این "بی ضرر" و "خودی" شدن جمهوری اسلامی در چشم طیفی از مهاجرین ایرانی می تواند منشاء هر خطر پلیسی و تروریستی برای اپوزیسیون باشد. ایجاد فضای رعب و وحشت حتی در خارج کشور، تلاش برای نا امن کردن فعالیت سیاسی حتی در خارج کشور و بالاخره ترور، بخشی از سیاست همیشگی جمهوری اسلامی بوده و خواهد بود. و اتفاقاً همه این اقدامات جمهوری اسلامی، تلاشی است برای دادن تصویری "متعادلتر"، "بی ضررتر" و قابل هضمتر از خود، و برای عادی کردن حضور جمهوری اسلامی به هر اسمی در خارج کشور. موفق شدن جمهوری اسلامی در این پروژه میتواند فضای سیاسی در خارج را مستقل از هر اقدام مستقیماً تروریستی رژیم، به ضرر اپوزیسیون رادیکال، چپ و کمونیستها و اعتراض هر انسان شریفی که برای خلاصی از چنگ جمهوری اسلامی به خارج آمده و میخواهد سر به تن جمهوری اسلامی نباشد، تغییر دهد. بی خاصیت کردن فضای خارج کشور از نظر سیاسی، منزوی کردن اپوزیسیون چپ و رادیکال، و در کنار آن پلیسی و نا امن کردن فضای فعالیت سیاسی در خارج کشور پروژه جمهوری اسلامی است.

کمونیست هفتگی: اخیراً "همایش ایرانیان مقیم خارج کشور" در تهران با حضور حدود سیصد نفر از ایرانیان مقیم خارج یکبار دیگر مسئله رابطه جمهوری اسلامی و خارج کشور، ایرانیان مهاجر و جمهوری اسلامی را باز کرد. جمهوری اسلامی از حسنه کردن رابطه با مهاجرین حرف میزند و بخشی از اپوزیسیون از آن به نام توطئه نام میبرند. به نظر شما جمهوری اسلامی چه هدفی در برگزاری این همایش دارد؟

آر مدرسی: خود جمهوری اسلامی هدف از این همایش را برقراری رابطه بین انواع تشکل های از صنعتی، اقتصادی، تجاری و بازرگانی گرفته تا تشکلهای فرهنگی، هنری در داخل و خارج کشور اعلام کرده و به نظر من هم همین هدف اصلی است. همایش اخیر تهران به این دلیل سرو صدا کرد که چند صد نفر از مهاجرین به سیاست جمهوری اسلامی لبیک گفتند، به دعوت سفارتخانه های جمهوری اسلامی در خارج کشور در همایشی که با سخنرانی احمدی نژاد افتتاح شد، شرکت کردند. نفس این مسئله بخشی از نیروهای سیاسی را شوکه کرد. اما این سیاست مختص به امروز و احمدی نژاد نیست. از دوره رفسنجانی جمهوری اسلامی برای جذب سرمایه از خارج، جا باز کردن در فضای خارج کشور و جلب نظر بخشی از مهاجرین در خارج کشور این سیاست در پیش گرفته شد و امروز فعالتر آنرا پیش می برند. تلاش برای اطمینان دادن به بخشی از بورژوازی که به هر دلیلی حاضر به سرمایه گذاری در ایران نیست سالها است شروع شده و این همایش یکی از قدمهای جدی برای نزدیکتر کردن این دو بخش از بورژوازی داخل و خارج بود.

ارزیابی از موفقیت یا عدم موفقیت این همایش کار خود آنها است، اما نکته مهم این است که باید این همایش را بخشی از سیاستی عمومی تر و وسیعتر جمهوری اسلامی دید. اینرا باید در کنار تاسیس خانه های ایرانیان، "دادسرای ایرانیان مقیم خارج از کشور"، "صندوق ملی ایرانیان در خارج کشور" و اخیراً "بانک اطلاعاتی ایرانیان خارج کشور" گذاشت تا متوجه کل تلاش جمهوری اسلامی برای باز کردن جا پائی در خارج کشور شد. شاید تفاوت امروز با سالهای گذشته و دوره رفسنجانی پیوستن بخش عظیمی از اپوزیسیون، منجمله جریانات ناسیونالیست ایرانی، ملی - مذهبی ها و توده - اکثریتی به جنبش ارتجاعی سبز است. جریانات اکثریت توده ای و اپوزیسیون

هنگامی که یک نفر دچار پندار می شود، دیوانه اش می گویند. هنگامی که افراد بسیاری دچار یک پندار می شوند، مؤمن شان می خوانند.

روبرت م. بیرسینگ مؤلف کتاب "ژن و هنر نگهداری موتورسیکلت"

یک سیستم آموزشی و سکولار برای استان انتاریو - کانادا

فرامرز شیراوند - روشنگر

در کلاسهای رقص و موسیقی و دیگر فعالیتهای اجتماعی است را درک کن!

من بعنوان مسئول کمپین بین المللی علیه دادگاههای اسلامی، کمپین علیه چند همسری، ازدواج اجباری و ازدواج خرد سالان و خواستگاری در کانادا و مدافع حقوق کودکان اعلام می کنم که برای جلوگیری از قربانی شدن کودکان دولت موظف است که با یک پلاتفرم روشن و قاطع از حقوق جهانشمول آنان دفاع کند.

پلاتفرمی که در آن قطع فوری حمایت های مالی و معنوی از مدارس مذهبی، پایان دادن به دخالت قوانین، احکام و رسوم مذهبی در سیستم آموزشی، در دستور کارش باشد. پلاتفرمی که حذف کامل کلیه دروس و آموزش هایی که با حقوق کودکان و پیشرفت بشری و آزادی مغایر است، اساس خود قرار داده است. پلاتفرمی که مانع آموزش هرگونه دگمی از جمله دگمهای مذهبی شود و میخواهد کلیه قوانینی که در ضدیت با فرهنگ مدرن و سکولار است را حذف کند. پلاتفرمی که در آن فشارهای روحی و روانی بر کودکان برای ادامه تحصیل در مدارس مذهبی را جرم دانسته - حتی اگر از جانب والدینشان و یا اعضای کمونیتی شان باشد. این آن پلاتفرمی است که کمپین ما، کمپین برای یک سیستم آموزشی واحد و سکولار برای همه در دستور خود قرار داده است و میکوشد تا آن را به دولت انتاریو نیز تحمیل کند."

برای اطلاعات بیشتر به سایت "سیستم واحد

سکولار و همگانی" <http://www.onessn.org>

مراجعه کنید.

بیوگرافی: هما ارجمند از جوانی فعالیت سیاسی اجتماعی را آغاز کرد. هما در چند سال گذشته با رهبری کمپین موفق علیه دادگاههای اسلامی در کانادا به یک چهره سرشناس بین المللی علیه اسلام سیاسی و مذهب بطور کلی بدل شد. او هم اکنون مسئول چندین کمپین سیاسی - اجتماعی از جمله "کمپین بین المللی بستن سفارتخانه های جمهوری اسلامی"، "کمپین علیه قتل های ناموسی" و "کمپین علیه مدارس اسلامی" است. او همچنین یکی از سخنگویان "یک سیستم آموزشی سکولار در انتاریو" است. هما جایزه "سکولار سال" را در سال ۲۰۰۵ از سازمان انساندوستان انتاریو در یافت کرد و در سال ۲۰۰۶ بعنوان انساندوست سال از طرف همین سازمان در کانادا شناخته شد. او همچنین در سال ۲۰۰۶ بعنوان زن سال از طرف روزنامه فرانسوی زبان Gazette شناخته شد. در ماه مارس ۲۰۱۰ از طرف مرکز پژوهشگران انتاریو بنام هما ارجمند جایزه ای تعیین شد که همه ساله قرار است به یکی از مدافعین سکولار داده شود. جایزه امسال به طارق فتاح تعلق گرفت.

□□□



نه فقط بودجه کامل مدارس کاتولیک را تامین میکند بلکه در صدد تامین بودجه برای مدارس اسلامی نیز بود و در سال گذشته بر اساس رنگ پوست کودکان نیز مدارس دولتی احداث کرده است. این شرم آور است.

آقای مک گنتی نخست وزیر استان شرم آورانه این سیاست تفر انگیز و آزار دهنده را سیاست عادلانه نامیده است. سؤال این است که عادلانه برای چه کسی؟ برای کودکانی که از لذت انتگراسیون، اتحاد و برابری و دخیل بودن در جامعه محروم می شوند؟! یا عادلانه، برای فرقه ها و جریانات مذهبی که در پی فرصتی مناسب برای ایفای نقش مخرب خود در زندگی اجتماعی و فرهنگی جامعه می باشند؟



ما انسانهای متمدنی دنیا که در جبهه اول مبارزه علیه دادگاههای اسلامی و تمام دادگاههای مذهبی در کانادا بوده ایم و موفق به عقب راندن آن شدیم، امروز نیز در صف اول مبارزه برای ایجاد یک سیستم آموزشی واحد و سکولار هستیم. ما بر خلاف مک گنتی بخوبی می دانیم که با قرار دادن کودکان در مدارس کاتولیک، اسلامی و یا هر مذهب دیگر به معنی مجوز رسمی دادن به دخالت این مذاهب در زندگی خصوصی و اجتماعی کودکان است. که این خود همان شانه خالی کردن از بار مسئولیت دولت نسبت به حقوق، امنیت، شادی و رفاه کودکان است.

مک گنتی بیدار شو و تلخی ای که کودکان هر روزه با آن مواجهه هستند درک کن! بخصوص کودکانی که در خانواده های تحت نفوذ اسلام در کمونیتی های ایزوله شده اسلامی زندگی می کنند. انزوی آنان را درک کن! و درگیری مستمر آنان را با اعضای خانواده و کمونیتی شان برای کسب حقوق ابتدائی شان که همان حق پوشش همانند سایر کودکان این جامعه، حق شرکت در مدارس غیر مذهبی و حق شرکت

تشریح: در نشریه شهروند شماره ۱۳۰۰، بتاريخ پنجشنبه ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۰، در توضیح این تظاهرات تفسیری به قلم آقای آرش عزیزی به چاپ رسیده است که متأسفانه، بنا به دلایل نامعلوم، نکاتی اساسی بویژه در رابطه با سیستم شرم آور آموزش تحصیلی و سیاست تفر انگیز و آزار دهنده اختصاص بودجه به مدارس مذهبی (کاتولیک) و مدرسه نژادی ویژه شاگردان با ریشه ی آفریقایی Afrocentric school (توسط دولت لیبرال استان انتاریو تحت رهبری آقای دالتون مک گنتی و همچنین در رابطه با کامیونیتی های مذهب زده، بویژه اسلامی، از قلم افتاده است - از آنجاییکه هدف نشریه روشنگر، روشنگری است و با هرگونه سانسوری مخالف است، روشنگر بر آن شد که ترجمه ی کامل متن سخنرانی خانم هما ارجمند را در این تظاهرات به چاپ برساند.

متن سخنرانی هما ارجمند در تظاهرات ۱۳ سپتامبر - تورنتو - کانادا

در ارتباط با یک سیستم آموزشی واحد و سکولار در استان انتاریو



با سلام

این ترجمه متن سخنرانی من در تظاهرات ۱۳ سپتامبر است. از آنجایی که مسئله جدائی مذهب از آموزش و پرورش امروز در قرن بیست و یکم، امری ضروری و به نظر من حیاتی برای کودکان ماست و از آنجایی که خبر اینگونه تظاهراتها، نشستها، فرمها و جلسات به فارسی انعکاس وسیع نمی یابد از نشریه روشنگر تقاضا می کنم که این متن سخنرانی را در صورت امکان درج کند. همچنین پیشنهاد می کنم که در



متأسفانه سیستم آموزش و پرورش استان انتاریو به آن سمت دارد می رود. چراکه دولت انتاریو

اخراج کارکنان در کوبا، نمایشی از تکامل کمونیسم

بی بی سی

احتمال وقوع تغییرات در آن سوی تنگه فلوریدا را بیش از پیش افزایش می دهد.

الگوی چینی و ویتنامی

البته این فرض که این تغییرات به طور قطع در کوتاه مدت به تغییر ساختار سیاسی در کوبا منجر خواهد شد، اشتباه خواهد بود.

کوبا برای مدتی طولانی کشوری کمونیست و تک حزبی باقی خواهد ماند.

این مساله باعث می شود که برخی دنباله روی کوبا از الگوی چینی یا ویتنامی را مطرح کنند که در واقع حقیقت دارد و شباهت هایی بین دو ببر آسیایی و آنچه اخیرا در کوبا اعلام شد وجود دارد.

مطمئنا کوبایی ها هر دو مدل را به دقت بررسی کرده اند.

اما منابع من می گویند که اگرچه در سطوح بالای حکومتی هردو مدل از نظر اقتصادی موفق ارزیابی شده اند اما هیچکدام به طور کامل مورد تایید واقع نشده اند.

آن ها می گویند کوبا می خواهد از عواقب اجتماعی منفی که چین تجربه کرده است در امان بماند.

مورد قابل تحسین دیگر، رویکرد به سوی آمریکای لاتین است. کوبا اخیرا اعلام کرد که بالاخره قصد دارد با ونزوئلا یک اتحادیه اقتصادی تشکیل دهد.

هوگو چاوز در حال دور کردن ونزوئلا از الگوی بازار آزاد و سوق دادن این کشور به سمتی است که خود "سوسیالیسم قرن ۲۱" می نامد. جالب اینجاست که این روش شامل تشویق به تشکیل تعاونی های کارگری نیز می شود.

آیا این قدم اول کوبا برای پیوستن به چاوز در نیمه راه خواهد بود؟

برای دیدن نتیجه باید صبر کنیم؛ اما مسلم است که این برنامه به دقت طراحی شده و از زمانی که راتول کاسترو در سال ۲۰۰۶ قدرت را به دست گرفت روی آن کار شده است؛ و بر خلاف آنچه که مفسرین در رسانه ها گفته اند، تغییرات ناشی از آن چندان چشمگیر نخواهد بود.

□□□

بیشتری برای کار کردن خواهند داشت و دیگر سقفی برای درآمد آنان وجود نخواهد داشت.

بنابراین کارگران تشویق خواهند شد به مشاغلی مانند کارهای ساختمانی و کشاورزی که کم طرفدارتر هستند روی بیاورند چرا که احتمال کسب در آمد بالاتر در این بخش ها زیادت است.

بخش های دیگری که دولت وعده داده در ماه های آتی توسعه دهد عبارتند از نفت، گردشگری، بیو تکنولوژی و صنایع دارویی؛ که به گفته دولت فرصتهای شغلی جدیدی را ایجاد خواهد کرد.

تمامی این ها با شعار روزهای تساوی طلبی، که از کارگران می خواست بدون هیچ چشم داشتی، و صرفا به عنوان عملی اخلاقی در راستای منافع کشور و رفقای کوبایی کار کنند، فاصله زیادی دارد.

بیانیه هفته گذشته همچنین نشان از تغییرات بنیادی در زیر ساخت های ایدئولوژیک حکومت دارد.

نتیجه این امر، توجه بیشتر به فرد گرایی، تکیه بر توانایی های فردی و پذیرش وجود درآمد های متفاوت، و در نتیجه سطوح مختلف زندگی در جامعه خواهد بود.

خدمات رفاهی دولت نیز به جای ارائه همگانی و بدون توجه به سطح درآمد، به بخش هایی که واقعا نیازمند آن هستند صورت خواهد گرفت.

این مسائل برای مردم بریتانیا که به تازگی شاهد بحث های اینچینی بوده اند، آشنا به نظر می رسد؛ اما مشاهده اثر طولانی مدت این موضوع بر کوبا جالب توجه خواهد بود.

موضوع جالب دیگر، فشاری است که این تغییرات بر حکومت آمریکا برای تغییر سیاستش در قبال این جزیره ایجاد خواهد کرد.

هرچه فعالیت بازار بیشتر شود، مردم بیشتری به شیوه خود اشتغالی کار کنند و سازمان های کوچک در اداره خود آزاد تر شوند، آن دسته که به آمریکا توصیه می کنند بیشتر در امور این جزیره خود را درگیر کند و آن را به سوی مسیر بازار آزاد سوق دهد، دلایل محکمتری برای این پیشنهاد خود خواهند داشت.

انتشار این خبر، پس از آزادی زندانیان سیاسی،

فعلی خود ادامه خواهند داد اما دیگر در استخدام دولت نخواهند بود.

این بدین معنی است که در بسیاری از موارد، آن ها به صورت خود اشتغالی یا به عنوان عضوی از تعاونی کارگران به کار خود ادامه می دهند.

به عنوان مثال، رانندگان تاکسی، کارکنان فروشگاه ها و کارگران موسسات تولیدی کوچک که همگی هم اکنون جزو کارکنان دولت هستند، خود، اداره محل کارشان را بدست خواهند گرفت و بجای دریافت حقوق از دولت، دستمزدشان را مستقیما از درآمد حاصل از کارشان بر می دارند.

در واقع آن ها به کاری که به آن مشغول بوده اند ادامه خواهند داد اما دیگر حقوق بگیر دولت نخواهند بود.

در مواردی که منجر به بی کاری افراد می شود، آن ها به راه اندازی کسب وکار مستقل یا روی آوردن به رشته های کاری دیگر تشویق خواهند شد.

این اتفاق، نشان از تغییر اساسی به سوی سیستمی دارد که در آن بازار در نظام توزیع کالا و خدمات حرف اول را خواهد زد؛ که البته این خود منشاء تغییرات بزرگ دیگر خواهد شد.

دولت؛ اداره کننده یا تنظیم کننده امور اقتصادی آن گونه که اخیرا یک اقتصاد دان کوبایی برای من تشریح کرد، قرار است نقش دولت از اداره کننده امور اقتصادی به تنظیم کننده آن تبدیل شود.

بنابراین دولت در حال کمرنگ کردن نقش پدر سالارانه خود است. از این پس کارگران برای داشتن کار و دریافت دستمزد حتی در زمان هایی که کار نمی کنند، تضمینی نخواهند داشت. از آن ها انتظار می رود که خود دنبال کار بگردند و کار پیدا کنند.

آن ها باید به جای خوردن غذای مجانی با یارانه دولتی در نهار خوری محل کار، نهار روزانه شان را خودشان تأمین کنند؛ و به جای استفاده از سرویس های حمل و نقل مجانی، خودشان به سر کار بروند.

البته آن ها در عین حال به علت پرداخت دستمزد و پاداش بر اساس بهره وری، انگیزه

کوبا در بزرگترین چرخش خود به سوی خصوصی سازی پس از انقلاب ۱۹۵۹، بسیاری از کارکنان دولت را اخراج می کند.

استفان ویلکینسون، از موسسه تحقیقاتی حوزه کارائیب و آمریکای لاتین در این مورد می نویسد: این به معنای پایان کمونیسم در این کشور نخواهد بود.

جنجال رسانه ای که پس از اعلام خبر کاهش ۵۰۰ هزار نفر از کارکنان بخش دولتی کوبا تا نیمه سال ۲۰۱۱ ایجاد شده است شبیه ولوله پس از اظهارات هفته گذشته فیدل کاسترو در مورد نا کارآمدی روش کوبا است که با عدم درک هدف این اظهارات بوجود آمد.

در واقع این اقدام به معنی پایان کمونیسم و سوسیالیسم در کوبا نخواهد بود.

بیانیه چندی پیش کنفدراسیون کارگران کوبا جای توجه بسیار دارد و ناقوس مرگ را برای مدل قدیمی سوسیالیسم متمرکز، که از شوروی اقتباس شده است، به صدا در می آورد. اما اینکه

مانند برخی، این بیانیه را منادی سرمایه داری بازار آزاد و لیبرال دمکراسی بدانیم اشتباه است. اتفاقا این تغییرات با ادبیات فصیح انقلابی بیان شده اند و بیش از آنکه از رویکرد به سرمایه داری صحبت کنند، به تعمیق سوسیالیسم در سیستم اداره کوبا اشاره دارند.

برخلاف چشم انداز کاهش بودجه توسط دولت بریتانیا، که افراد بسیاری را به صورت ناگهانی بیکار و به حال خود رها خواهد کرد؛ این کاهش بودجه در کوبا پس از مشورت طولانی با اتحادیه های کارگری و سایر سازمان ها انجام می گیرد.

کارگران از اینکه چه اتفاقی در انتظار آنان است آگاه هستند.

برنامه چند مرحله ای

برنامه در چند مرحله عملی می شود؛ و سعی خواهد شد که اثر این اقدامات بر وضع معیشت مردم، تعدیل گردد. درک این مطلب نیز مهم است که صدور این بیانیه به معنای بیکار شدن ۵۰۰ هزار نفر مذکور نیست.

به بسیاری از آن ها فرصت های شغلی جایگزین پیشنهاد خواهد شد و بسیاری دیگر نیز به مشاغل

کتابت را جا بگذار!

Book Crossing

جا گذاشتن کتاب در مکان های عمومی رفتاری است که اکنون در ایتالیا و فرانسه هم رو به فزونی گذاشته. کسی که کتابش را در مکانی عمومی رها می کند، هویت خود را آشکار نمی کند و ادعایی هم بابت قیمت کتاب ندارد، اما یک درخواست از خواننده یا خوانندگان احتمالی بعدی دارد: "شما نیز بعد از خواندن کتاب، آن را در محلی مشابه قرار دهید تا دیگران هم بتوانند از این اثر استفاده کنند." رول هورنباکر نخستین کسی بود که این حرکت را انجام داد. او یک فروشنده کامپیوتر در ایالت میسوری آمریکا بود و نام این رفتار را Book Crossing گذاشت؛ یعنی کتاب در گردش. در فرانسه کتاب های در حال گردش از 10 هزار جلد فراتر رفته است. این رفتار جدید را می شود به نوعی "کمپین کتابخوانی" یا "کمپین به اشتراک گذاشتن کتاب" در نظر گرفت؛ کمپینی که می تواند به مثابه یک پروژه فرهنگی قابل تامل باشد.



بخشی از گفتگوهای اورپانا فالاجی

با محمدرضا شاه پهلوی



خوب برای این که من خودم را با کسی در حال صحبت می بینم که پیش بینی نمی کردم. من هیچ چیز در مورد این معجزات نمی دانستم. این رویاها و ... من به این قصد به این جا آمده بودم که در باره نفت، در باره ی ایران، در باره ی خود شما ... حتی راجع به ازدواجیبتان، طلاقهائتان و ... صحبت کنم. به هر حال، موضع را عوض نکنیم در مورد طلاقهائتان - آنها می بایست خیلی دراماتیک باشند. این طور نیست؟ اعلیحضرتا!

پهلوی: گفتن این موضوع آسان نیست، برای این که زندگانی به طرف سرنوشت پیش می رود و وقتی که احساسهای شخصی خودم باید که رنج می کشیدند، من خودم را با این خیال آرام کرده ام که این دردها دست تقدیر بوده است. شما نمی توانید در مقابل سرنوشت بشورید، وقتی که شما موریتی را برای تمام کردن دارید و برای یک شاه احساسهای خصوصی به حسا ب نماید. یک شاه هیچوقت برای خودش گریه نمی کند. او این حق را ندارد. یک شاه اول از همه یعنی وظیفه شناس و من همیشه این حس وظیفه شناسی را قویا در خود داشته ام. برای مثل وقتی پدرم به من گفت: «تو باید با پرنس فوزیه مصر ازدواج کنی» من حتی فکر این را هم که اعتراض کنم، درس نداشتنم و یا بگویم من او را نمی شناسم. من فوراً موافقت کردم، چون که وظیفه ام این بود که فوراً موافقت کنم. یک نفر یا شاه هست یا نیست. اگر شخصی شاه باشد، باید کلیه مسئولیتها و وظایف یک شاه را تحمل کند و آن را در مقابل سختیهای عادی ترک نکند.

فالاجی: اجازه دهید مورد پرنس فوزیه را رها کنیم و به سراغ پرنس ثریا برویم. شما خودتان او را به عنوان همسر انتخاب کردید، بنابراین آیا طلاق وی شما را ناراحت نکرد؟

پهلوی: خوب... بله ... برای مدتی بله. من واقعا میتوانم بگویم که برای مدتی از دوران عمرم این حادث بسیار غمناک و ناراحت کننده بود. اما دلیل این طلاق به زودی بر این ناراحتی چیره شد و من از خودم این سوال را کردم که: من برای کشورم چکار باید بکنم؟ جواب یافتن همسری بود که بتوانم با او سر نوشتنم را مشترک کنم و از او در مورد وارث تاج و تخت نظر بخواهم. به عبارت دیگر، احساسات من هرگز روی موضوعات خصوصی متمرکز نمی شوند. بلکه روی وظیفه های سلطنتی. من همیشه خودم را جوری بار آورده ام که با خودم و مسایل خودم مشغول و مربوط نشوم، بلکه با کشورم و تخت و تاجم مربوط باشم. اما اجازه دهید در مورد این جور چیزها از قبیل طلاقهائیم و از این قبیل صحبت نکنیم. من بالاتر و خیلی بالاتر از این مسایل هستم.

فالاجی: طبیعتاً اعلیحضرتا! اما یک چیز هست

فالاجی: چه نوع خوابهایی؟ اعلیحضرتا!
پهلوی: خوابهای مذهبی، بر پایه ی تصورم و خوابهایی که من میدیدم مربوط به این بود که در دو یا سه ماه آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. من نمیتوانم به شما بگویم که این خوابها در چه موردی بودند. آنها لزوما چیزهایی نبودند که به شخص من مربوط شوند. آنها در مورد مسایل داخلی کشورم بودند و بنابراین باید محرمانه باقی بمانند. شاید اگر من به جای لغت «خواب» «احساس قبل از وقوع» را به کار ببرم. شما حرف مرا بهتر درک کنید. من به این نوع احساسها عقیده دارم. من این نوع احساسها را مرتباً دارم، مانند غرایزم؛ قوی و بدون اراده. حتی روزی که به من از فاصله دومتري تیراندازی کردند، این غریزه ام بود که نجاتم داد. برای این که بدون اراده وقتی قاتل قصد داشت تیرش را خالی کند، من کاری کردم که در بوکس به نام «رقص سایه» معروف است و در کمتر از یک ثانیه قبل از اینکه او قلب مرا نشانه کند، من جا خالی دادم و گلوله به شانه ام خورد. یک معجزه، من همچنین به معجزات نیز معتقدم. وقتی که شما فکرش را می کنید که من پنج بار مورد اصابت گلوله واقع شده ام؛ یک بار روی صورتم، یک بار در شانه ام، یک بار در سرم، دو تا در بدنم و آخرین گلوله که به واسطه گیر کردن ماشه از لوله تفنگ خارج نشد... شما باید به معجزات ایمان داشته باشید. من تا به حال مقدار زیادی حوادث هوای داشته ام و از همه ی آنها بدون صدمه ای بیرون آمده ام. شکر معجزات را که خواست خدا و امامان است. من قیافه شمار کم باور می بینم.
فالاجی: بیشتر از کم باور. من قاطعی کرده ام. من قاطعی کرده ام، اعلیحضرتا برای این که ...

نفهمید.

فالاجی: و حقیقتاً هم نمیفهمم اعلیحضرتا! من حرفهای شما را اصلاً نمیفهمم. ما شروع بسیار خوبی داشتیم و حالا... این موضوع رویاها ... این برای من روشن نیست، همین. پهلوی: برای اینکه شما ایمان ندارید. شما به خدا ایمان ندارید، شما به من هم ایمان ندارید. خیلی از مردم به آن عقیده ندارند. حتی پدرم هم آن را قبول نداشت. او هیچوقت آن را قبول نکرد. او همیشه در این مورد می خندید. به هر حال خیلی از مردم - اگرچه محترمانه - از من سوال می کردند که آیا مطمئن هستم که آنها وهم و خیال نبوده است. جواب من خیر است. خیر، برای این که من به خدا ایمان دارم. به این حقیقت که من به وسیله ی خدا انتخاب شده که یک ماموریتی را به پایان برسانم. رویاهای من معجزه هایی بوده اند که کشور را نجات داده اند. دوران سلطنت من کشور را نجات بخشیده و این به خاطر این بوده که خداوند در کنارم بوده. مقصودم اینست که این عادلانه نیست که اعتبار تمام کارهایی را که برای ایران کرده ام به خودم نسبت دهم. در حقیقت می توانستم این کار را بکنم. ولی نخواستم. برای این که می دانستم که کس دیگری پشتیبان من است و او خدا بود و منظورم را می فهمید؟

فالاجی: نه اعلیحضرتا! زیرا ... خوب، ایا شما این رویاها را فقط در ایام کودکی داشته اید، یا وقتی که بزرگ هم شدید، برایتان روی داده؟
پهلوی: همانطور که قبلاً گفتم فقط در زمان کودکی، هرگز آنها را در زمان دیگری نداشته ام، فقط خواب دیده ام. با فاصله های یک یا دو سال یا حتی هر هفت هشت سال. برای مثال من یک مرتبه در ظرف پانزده سال دو خواب دیدم.

اورپانا فالاجی: هنوز یک لبخند در صورت شما از یک شهاب در آسمان نایابتر است. آیا شما هیچ وقت می خندید اعلیحضرتا؟

محمدرضا پهلوی: فقط وقتی که موضوع خنده داری اتفاق بیفتد. اما این موضوع باید خیلی خنده دار باشد که غالباً اتفاق نمی افتد. نه، من از آن آدمهایی نیستم که به هر موضوع احمقانه ای بخندم. اما شما باید درک کنید که زندگانی من همیشه یک زندگانی سخت و دشوار و خسته آور بوده است. فقط دوازده سال اول سلطنت مرا تصور کنید که مجبور بودم چکارکنم، و تازه من به رنج های شخصی خودم کاری ندارم، من به رنج هایم در نقش یک شاه اشاره میکنم. البته من نمیتوانم خودم را از شاه جدا کنم. پیش از مثل یک «مرد» بودن، من یک شاهم. شاهی که سرنوشتش باتمام رساندن ماموریتش است. بقیه اهمیتی ندارد.

فالاجی: خدای من، این باید شما را بسیار آزار دهد! منظورم اینست که بودن در نقش یک شاه به جای یک انسان شما را تنها و بی کس می کند.

پهلوی: من این مساله را نفی نمیکنم که بی کس هستم. یک شاه وقتی برای کارهایی که انجام می دهد و چیزهایی که می گوید مجبور است که به کسی اعتماد نکند، به ناچار تنها خواهد شد. ولی من کاملاً تنها نیستم، چون من به وسیله ی نیروی دیگری همراهی می شوم که دیگران آن را حس نمیکنند. همان نیروی مرموز در من، و من همچنین پیامهایی نیز دریافت میکنم. پیام های مذهبی و من خیلی خیلی مذهبی هستم و من به خدا ایمان دارم و همیشه هم گفته ام که اگر خدا نبود، ما مجبور بودیم که او را خلق می کردیم! آه من واقعا برای بیچاره هایی که به خدا ایمان ندارند، متأسفم. شما نمی توانید بدون خدا زندگی کنید. من باخدا از زمانی که خدا آن رویاها را به من داد...

فالاجی: رویا؟ اعلیحضرتا؟

پهلوی: آری رویاها!

فالاجی: از چه، از کجا؟

پهلوی: از امامان. آه من متأسفم که شما در باره ی آن چیزی نمی دانید. هرکس می داند که من رویاهایی داشته ام. من حتی آن را در «اتوبیوگرافی» خود نوشته ام. وقتی بچه بودم دو تا رویا داشتم. دیگری زمانی که شش ساله بودم. اولین بار من امامان علی را دیدم. «علی» که طبق مذهب ما، غایب شد تا روزی برگردد تا دنیا را نجات دهد!؟؟ یک پیش آمدی برای من اتفاق افتاد. از روی سنگی زمین خوردم و او نجاتم داد. او خودش را بین من و سنگ قرار داد. من می دانم، برای این که من او را دیدم. شخصی که با من بود او را ندید و هیچکس دیگر هم او را ندید به جز من، برای این که ... آه، من می ترسم که شما حرفهای مرا

زن که قادر به حکومت باشند برخوردارند؟
فالاجی: حداقل دوتا اعلیحضرتا! گلدامایر و ایندیراگاندی.

پهلوی: چه کسی می داند؟ تمام چیزی که من میتوانم بگویم اینست که زنان وقتی حکومت میکنند، از مردان بسیار خشن تر و سخت گیرترند و بسیار بی رحمت. بسیار از مردان تشنه خون هستند. من حقیقتها را ذکر میکنم، نه عقاید را. شماها وقتی که قدرت دارید بدون وجدان هستید. کارترین دومیسیز را به خاطر بیایرید، کاترین روسیه، الیزابت اول انگلستان را، لازم به یاد آوری لوکرس بوژیای شما نیست. با آن زندانها و عشقهای پنهانی اش، شماها دسیسه کارید، شماها شرورید، همه ی شما.

فالاجی: من متعجب شدم، اعلیحضرتا! برای این که شما باید که میگویید قبل از این که ولیعهد به سن قانونی برسند، ملکه فرح دیبا باید نیابت سلطنت را قبول کند.

پهلوی: هوم ... خوب ... بله، اگر پسر من قبل از رسیدن به سن قانونی شاه شود، ملکه فرح دیبا نایب السلطنه می شود. اما در ضمن در یک چنین موقعیتی هیات مشاورانی خواهد بود که ملکه باید با آنان مشورت کند. در حالی که من الزامی ندارم که با کسی مشورت کنم و با کسی هم مشورت نمیکنم. تفاوت را حس می کنید؟

فالاجی: آن را حس میکنم، اما در حقیقت به این صورت باقی می ماند که همسر شما نایب السلطنه است و اگر شما این تصمیم را بگیریید، این بدان معنی است که شما قدرت حکومت را در وی مینیند.

پهلوی: هوم ... در هر حال، این چیزی است که من در موقع تصمیم گیری فکر میکردم، و ... ما در این جا برای صحبت کردن راجع به این موضوع ننشسته ایم، این طور نیست؟
فالاجی: مسلما خیر ...

□□□

تردید میکنم که حتی زن در زندگی شما به حساب آمده باشد!

پهلوی: این جا من متاسفانه باید عرض کنم که شما یک برداشت کاملا صحیح داشتهاید. زیرا چیزهایی که در زندگی من به حساب میآیند، چیزهایی که در زندگی من نقش داشتهاند، چیزهایی کاملا متفاوتی بودهاند. مطمئنا اینها ازدواجهای من نبودند. زنها، می دانید ... ببینید! اجازه دهید آن را به این گونه بیان کنیم. من آنها را ناچیز نمیشمارم. آنها بیش از هر کس دیگر از انقلاب من بهره بردهاند. من مصرانه جنگیدهام تا آنها حقوق و مسئولیت‌های مساوی داشته باشند. من حتی آنها را در لشکر هم هم گذاشتهام. جایی که آنها برای شش ماه آموزش نظامی می بینند و سپس برای مبارزه با بی سوادی به روستاها فرستاده می شوند و در ضمن فراموش نکنیم که من پسر پدری هستم که کشف حجاب کرد. اما اگر بگویم به وسیله ی یکی از آنها تحت تاثیر واقع شده باشم صادق نبودم. هیچکس نمیتواند در من اثر کند، هیچکس، زنان فقط زیبایی‌شان و جذابیتشان و نگاهداشتن زنانگی‌شان در زندگی مرد مهم هستند... این موضوع «فمینیسم» برای مثال، این فمینیست‌ها چه میخواهند؟ شماها چه میخواهید؟ شماها میگویید برابری؟ آه البته من نمی خواهم گستاخ به نظر بیایم، اما ببخشید از اینکه این حرف را می زنم - اما نه از لحاظ لیاقت و توانایی.

فالاجی: این طور نیست اعلیحضرتا؟

پهلوی: نه، شما هر گز یک میکال آثر یا یک باخ نداشتهاید. شما حتی یک سرآشپز معروف هم نداشتهاید و اما اگر شما در مورد موقعیت با من صحبت کنید، تمام چیزی که من میتوانم بگویم اینست که آیا شما شوخی‌تان گرفته؟ آیا شما تا به حال کمبود موقعیت داشته‌اید که به تاریخ یک آشپز ماهر و مشهور تحویل دهید؟ شما تا به حال هیچ چیز بزرگ و جالب نیافریده‌اید، هیچ چیز! به من بگویید شما در حین مصاحبه‌تان به چند

یک زن دیگر اختیار کند، تا آن جا که زن اول موافقت کند و دادگاه هم تصویب کند. به غیر از این دوشرط که من قانونم را بر اساس آن گذاشته ام، ازدواج جدید ممکن نخواهد بود. بنابراین من، خود من، با محرمانه ازدواج کردن باید قانون را شکسته باشم! و با چه کسی؟ با خواهر زاده ام، دختر خواهر من. گوش کن. من نمی خواهم در مورد چیزی این چنین پست و بی ارزش بحث بیشتری بکنم من حتی صحبت در باره آن را برای یک دقیقه دیگر هم تحمل نمیکنم.

فالاجی: بسیار خوب. اجازه دهید در مورد آن بیشتر صحبت نکنیم. اجازه دهید بگویم شما منکر همه چیز می شوید اعلیحضرتا! و ... پهلوی: من هیچ چیزی را انکار نمیکنم. من حتی زحمت انکار آن را به خودم نمی دهم. حتی من نمی خواهم انکاری بنویسم.

فالاجی: چگونه می شود؟ اگر شما آن را رد نکنید، مردم خواهند گفت که ازدواج صورت گرفته است.

پهلوی: من در حال حاضر به سفارت خانه‌های گفته‌ایم که انکارنامه‌ای پخش کنند!

فالاجی: و هیچکس آن را باور نکرد. انکارنامه باید از طرف خود شما باشد اعلیحضرتا!

پهلوی: اما عمل انکار کردن مرا پست و کم ارزش می کند، مرا می رنجاند، برای این که موضوع هیچ اهمیتی برای من ندارد. آیا به نظر شما درست می رسد که پادشاهی مثل من، پادشاهی با مشکلات من، خودش با رد کردن ازدواج با خواهر زاده‌اش کم ارزش کند؟ نفرت انگیز است. نفرت انگیز است! آیا به نظر شما درست می‌آید که یک شاه، امپراتور ایران، وقت خودش را با صحبت کردن در باره ی این مسائل به هدر دهد؟ صحبت کردن راجع به همسرها، راجع به زنان؟

فالاجی: خیلی عجیب است، اعلیحضرتا! اگر تا به حال شاهی بوده که صحبت‌هایش راجع به زنان بوده، شما بوده‌اید. و هم اکنون من در این

که من باید سوال کنم تا درمورد روشن شدن مساله کمک کند. اعلیحضرتا! آیا این صحیح است که شما یک زن دیگر گرفته‌اید؟ از موقعی که مطبوعات آلمانی اخبار ...

پهلوی: تهمت و افتراء، نه اخبار. زیرا که این خبر به وسیله ی آژانس خبری فرانسه بعد از آن که در روزنامه فلسطینی «المهار» برای دلایل واضحی انتشار یافت، شایع شد. یک تهمت احمقانه، پست و نفرت انگیز! من فقط به شما بگویم که عکس زنی که به عنوان زن چهارم من فرض شده است، عکسی است از خواهرزاده ی من، دختر خواهر دوقلوی من. خواهر زاده ی من که در ضمن ازدواج هم کرده و یک بچه هم دارد. بله، بعضی از مطبوعات برای بی اعتبار کردن من خیلی کارها میکنند. اینها به وسیله آممهای بی دقت و بد اخلاق اداره می شود. اما آنها چگونه می توانند بگویند که من - من که خواستار قانونی هستم که بیش از یک زن داشتن را ممنوع می کند- دوباره ازدواج کرده و آن هم پنهانی؟ این غیر قابل تصور است. این غیر قابل تحمل است، این شرم آور است!

فالاجی: اعلیحضرتا! اما شما یک مسلمان هستید. مذهب شما این اجازه را به شما می دهد که بدون طلاق دادن فرح دیبا می توانید زن دیگری اختیار کنید.

پهلوی: بله البته. بنا بر مذهب من میتوانم چنین کاری کنم، تا وقتی که ملکه اجازه دهد. در حقیقت حالتی هست که کسی مجبور است رضایت دهد... مثلا حالتی که یک زن مریض باشد یا اینکه وظایف زنانه‌اش را به خوبی انجام ندهد، بدین وسیله برای شوهرش نارضایتی به وجود آورد... روی هم رفته شما باید خیلی ساده باشید اگر فکر کنید که یک شوهر یک چنین چیزی را تحمل کند.

فالاجی: در جامعه شما اگر یک چنین حالتی پیش بیاید، آیا مرد یک زن دیگر نمی گیرد یا بیش از یکی؟

پهلوی: خوب در جامعه ی ما یک مرد میتواند

انتشارات آدرخش تقدیم میکند



نوشته هوشنگ معین زاده

«وصیت نامه خدا» قصه ای است تخیلی که بر مبنای مستندات تاریخی و دینی، در گستره جولان اندیشه درباره ی خدای یکتا، نوشته شده است. خدایی که تاکنون در باره اش جز توصیف صفات وی، سخنی نگفته اند و هیچ کس هم او را تعریف نکرده است، چه پیغمبران و عارفان، چه فیلسوفان و اندیشمندان، در کتب آسمانی هم به همه چیز اشاره شده، بجز تعریف خدا.

در کتاب حاضر، برای اولین بار خدا تعریف می شود. نویسنده علاوه بر این که حقایق مربوط به خدا را مطرح می سازد، واقعیت او را هم شرح می دهد. بخصوص این که چطور در طول تاریخ، خدا پرستان را بجای خدای واقعی، به دنبال خدای خاص این و آن کشیده اند. چنانکه در سه هزار و سی صد سال پیش، موسی با آوردن «ده فرمان»، خدای کوهستان سینا را که خدای پنداری او بود، بر مسند خدایی قوم یهود نشاند و دین یهود را بر پا کرد. بعد هم همین خدا را با کمک دو فرزند خلف دین یهود، یعنی مسیحیت و اسلام بنام خدای یکتا، بر بخش عظیمی از اعتقادات دینی مردم جهان مسلط کردند.

بنابراین، جای تعجب نیست که این خدا، در پایان عمر خدایی اش، وصیت نامه ای بنویسد و با فرامین تازه اش، واپسین پیام و آخرین رهنمودهای خود را به باورمندانش بدهد و راه رستگاری و رها شدن آنها را از دست خدامداران دروغین ارائه نماید. خدای یکتایی که با «ده فرمان» موسی زاده شده، دوران نوزادی و کودکی اش را در دامان دین یهود، جوانی و میانسالی اش را با مسیحیت و روزگار پیری و کهنسالی اش را با اسلام گذرانده است، اکنون هم که مانند هر موجود زاده شده ای به زمان رفتن خود نزدیک شده، وصیت نامه اش را می نویسد و با جایگزین کردن «هفت فرمان» تازه خود با «ده فرمان» قدیمی موسی، از باورمندانش میخواهد که پس از او به دامان خدایان دیگر نیفتند و از نو به گمراهی کشیده نشوند. در عین حال، با کمال فروتنی با خداپرستان وداع میکند و از همه آنهاهایی که به نام وی از طرف نمایندگان دروغین او مورد جور و جفا قرار گرفته اند، پوزرش خواهی میکند و حلیت می طلبد.

بخش دوم کتاب، اختصاص به وصیت نامه نویسنده دارد که خدا در آخرین دیدارش به او گفته است: «تو هم مثل ما پیر شده ای. بهتر است پیش از این که دنیا را ترک کنی، وصیت نامه خود را بنویسی، چون راه چندان درازی در پیش نداری!»....

و، نویسنده به توصیه خدا، وصیت نامه خود را نوشته که آن هم حکایتی دیگر است....

وصیت نامه خدا بزودی منتشر خواهد شد. علاقمندان می توانند این کتاب را از آدرس زیر دریافت کنند..

قیمت کتاب با هزینه پست معادل 20 یورو است.

آدرس درخواست :

Houshang Moinzadeh

B . P : 31

92403 Courbevoie-Cedex

France

www.moinzadeh.com / moinzadeh@gmail.com

ضوابط اصطلاحات مقالات سیاسی در ایالات متحده امریکا

دموکراتیک و مردم سالاری

متحده یک کودتای نظامی به راه انداخت و پس از آن ارتش اندونزی در عرض 4 ماه حدود 500\000 نفر را قتل عام کرد! کسی تعداد دقیق آن را نمی داند! خود آن ها پانصد هزار نفر گزارش کرده اند! خب، این یک خبر خوشایند در غرب بود و رسانه های آمریکایی عاشق آن بودند. به عنوان مثال، جیمز رستون (مقاله نویس لیبرال نیویورک تایمز) مقاله ای با عنوان بارقه ی نور در آسیا نوشت و یو. اس. نیوز و ورلد ریپورت داستانی داشت تحت عنوان «امید در جایی که هیچ گاه امیدی نبود»! این نمونه سرتیترها در روزنامه های آمریکایی بودند! دلیل آن این بود که سوهارتو حزب سیاسی متکی بر توده ها (حزب کمونیست) را که در آن زمان نزدیک به چهارده میلیون نفر عضو داشت را به کلی نابود کرده بود! نیویورک تایمز سرمقاله ای داشت که اساس آن این بود: کار بزرگی است ولی ایالات متحده نباید خیلی آشکارا درگیر آن باشد، زیرا خیلی زیبا نیست که 500\000 نفر مردم از میان بروند (این یعنی کار درست است و باید مطمئن شد که همین راه درست ادامه خواهد داشت!!) این درست در زمان قتل عالم بود! خب، این هم رهبر جدید میانه روی اندونزی یعنی سوهارتوست.

روند صلح

عبارت «روند صلح» یک معنی واژه ای دارد که عبارت است از «روندی که منجر به صلح شود». ولی این همان مفهومی نیست که



رسانه ها از آن یاد می کنند. اصطلاح «روند صلح» به طوری که در رسانه ها به کار می رود عبارت است از کاری که ایالات متحده در آن مقطع زمانی، مشغول به انجام آن است (و در این باره نیز استثنایی وجود ندارد) پس از نظر تعریف، ایالات متحده همواره پشتیبان «روند صلح» است.

نوآم چامسکی باز هم به خبرنگارها و نویسندگان هابی که در هنگام سخن رانی وی حضور داشتند گفت: سعی کنید در رسانه های آمریکا عبارتی را بیابید که به هر ترتیب، هر کجا که باشد، به گوید ایالات متحده با روند صلح مخالف بوده! هرگز نمی توانید چنین عبارتی را پیدا کنید! چامسکی در ادامه نتیجه بررسی یکی



کنند! آن ها می توانند یک دست راستی افراطی باشند ولی اگر دستورات آمریکا را به کار نیندند یک «رادیکال» محسوب می شوند! برای مثال پادشاه مراکش سلطان حسن که به صحرای غربی هجوم می برد، دستور دادگاه جهانی را زیر پا می افکند، و در مراکش شکنجه همه جا گیر است! اما در هیچ مقاله ای وی را سلطان مستبد نمی نامند، بلکه از او به نام «میانه رو» یاد می کنند! زیرا آمریکا در مراکش پایگاه هوایی دارد و هم چنین از منابع کانی زیادی در آن جا استفاده می کند! در ایالات متحده هم چنین از عربستان سعودی نیز به عنوان «میانه رو» یاد می شود! در حقیقت مدت ها از عراق صدام نیز (با توجه به اردوگاه های مرگ، جنگ افزارهای بیولوژیک و کشور تروریستی) به عنوان کشوری که «جهت میانه روی حرکت می کند» اشاره می شد!

از دیگر «میانه رو» می توان به سوهارتو (دیکتاتور اندونزی) اشاره کرد! روزنامه کریستین ساینس مانیتور در مقاله ای عنوان کرد که پس از آن که دولت اندونزی یک طغیان کمونیستی را در 1965 متوقف کرد، غرب

اشتیاق بسیار یافت که با رهبر جدید و میانه رو اندونزی (سوهارتو) کار کند. اما این رهبر تازه و میانه روی اندونزی کیست؟ سوهارتو در 1965 کمک ایالات



اداره نکنند، پس دارای دموکراسی نیستند!

میانه روها و افراطی ها

نوآم چامسکی به خبرنگارها و نویسندگان هابی که در هنگام سخن رانی وی حضور داشتند گفت: تلاش کنید در جراید آمریکا کسی را (هر که باشد) بیابید مایل باشد در این موضوع پا را از خط خارج به گذارد که «چهار دموکراسی و یک کشور تمامیت خواه (ساندینیست های نیکاراگوئه) در آمریکای مرکزی هست که هرگز یک انتخابات آزاد نداشته اند» به گردید حتی یک جمله در رد این ادعا پیدا کنید! و اگر به کشتارها در ال سالوادور و گواتمالا اشاره ای در روزنامه های آمریکایی [و هم چنین فیلم های هالیوود] به شود، آن ها همیشه این را به گردن «جوخه های اعدام که از کنترل خارج شده است» یا «افراطی های خارج از کنترل» می اندازند. ولی واقعیت این است که افراطی ها در واشنگتن هستند و چیزی را که کنترل می کنند نیروهای نظامی ال سالوادور و گواتمالا است! گرچه که هرگز این موضوع در روزنامه های آمریکایی [و هم چنین فیلم های هالیوود] دیده نمی شود!

«میانه رو»

واژه ای است به مفهوم آن که «از دستورات ایالات متحده پیروی کن»، و این در برابر واژه

«افراطی» و به مفهوم آن است که «دستورات ایالات متحده را گوش نمی

هنگامی که ایالات متحده از دموکراسی و مردم سالاری صحبت می کند، از چه چیزی پشتیبانی می کند؟ آیا دموکراسی به مفهوم آن است که مردم در اداره کشور خود شرکت می کنند؟

نوآم چامسکی جواب این سوال رو با مثال هابی می دهد: چرا ال سالوادور و گواتمالا دموکراتیک اند، ولی نیکاراگوئه (در 1984 در لوای حزب ساندینیست ها) دموکراتیک نیست؟ آیا به این دلیل است که آن دو کشور اولی انتخابات داشته اند ولی این یکی نداشته است؟ خیر، در واقع، انتخابات نیکاراگوئه (1984) صد برابر از هر انتخاباتی در ال سالوادور بهتر بود. شاید به خاطر فقدان مشارکت سیاسی مورد نظر ما، مردم در نیکاراگوئه مورد آزار قرار می گیرند، در حالی که مردم در ال سالوادور و گواتمالا به قتل می رسند؟

شاید به خاطر این است که در نیکاراگوئه جراید مستقل نمی تواند وجود داشته باشد؟ نه، جراید نیکاراگوئه از آزادترین جراید دنیا بود، خیلی آزاد تر از آن چه جراید آمریکا بوده اند. ایالات متحده هرگز کوچک ترین بردهاری برای روزنامه ای مانند لاپرنسا در نیکاراگوئه (La Prensa روزنامه مخالف نیکاراگوئه و مورد پشتیبانی آمریکا در طول جنگ کنترا) از خود نشان نداده است. حتی نزدیک به آن هم نبوده است. در هر بحرانی در ایالات متحده، دولت حتی کوچک ترین روزنامه های مخالف را بسته است. چه به رسد به یک روزنامه ی عمده که مورد حمایت مالی قدرتی خارجی بوده که به کشور حمله کرده و قصد سرنگونی دولت را داشته است. آن درجه از آزادی روزنامه ها غیر قابل تصور است. در ال سالوادور، زمانی یک روزنامه مستقل وجود داشت که توسط نیروهای امنیتی مورد حمایت آمریکا تعطیل شد، و مدیر یکی از روزنامه ها را نیز کشتند و چاپ خانه ی روزنامه ی دیگری را منفجر کردند! و از این راه به حساب جراید مستقل رسیدند.

پس ال سالوادور و گواتمالا با چه ضوابطی دموکراتیک هستند که نیکاراگوئه نبود؟! ضابطه ای هست: در نیکاراگوئه (1984 زیر لوای ساندینیست ها) عوامل سوداگر نقش اساسی در تسلط بر دولت داشتند، از این رو دموکراسی وجود نداشت. در ال سالوادور و گواتمالا، دولت ها توسط نظامی ها و در جهت منافع متنفذ، مالکین، تجار ثروتمند، و طبقه رو به رشد حرفه ای اداره می شود. این ها با ایالات متحده بندوبست دارند از این رو این کشورها دارای دموکراسی هستند. مهم نیست که روزنامه های مستقل را منفجر کنند، و یا مخالفین سیاسی را به کشتند، و یا ده ها هزار انسان را به قتل به رسانند، و هرگز چیزی مثل یک انتخابات آزاد (هر چند ضعیف) نداشته باشند. این ها چیزهایی نامربوطند! این کشورها از این نظر دارای دموکراسی هستند که «آدم های درست و حسابی» آن ها را اداره می کنند! و اگر آدم های درست و حسابی (!؟) آن ها را

هم پاشیده خواهد شد. در ابتدای بحث نیز توضیح داده شد که به سابقه ی سیاسی هر کشوری که نگاه کنید، خواهید دید که هر چه کرده اند جنبه ی «دفاعی» داشته است! حتی اگر سابقه ی کار چنگیزخان هم در اختیارمان بود. اصطلاحات مقالات سیاسی طوری طرح شده اند که مانع اندیشیدن شوند! مانند «روند صلح» «در تنگنا گذاردن» «دفاع» و برگردیم به بحث واژه ی «دفاع». به دفاع ایالات متحده از ویتنام جنوبی نگاه کنید: هرگز در رسانه های آمریکا دیده نشده است که اعلام شود که آمریکا از ویتنام جنوبی دفاع نمی کرد. در حالی که واقعیت این است که ایالات متحده از ویتنام جنوبی دفاع نمی کرد، بلکه به آن حمله کرده بود. هنگامی که گدیس از نبرد دین بین فو (جایی که فرانسوی ها آخرین مقاومت خود را برای حفظ کنترل استعماری خود بر هندوچین) سخن می گوید، این عمل را یک تلاش دفاعی می نامد. مک جرج بوندی در کتاب خود راجع به تاریخ سیستم نظامی، می گوید چگونه ایالات متحده نظریه استفاده از سلاح هسته ای را در جهت کمک به فرانسوی ها برای حفظ موقعیت خود در دین بین فو مطرح کرد! وی می گوید که ایالات متحده درباره کمک به فرانسوی ها در «دفاع» از هندوچین فکر می کرد! اما وی نمی گوید که دفاع در برابر کی؟ ذکر آن بسیار ابلهانه خواهد بود! آن ها از هندوچین در برابر هندوچین دفاع می کردند! اما در رسانه های ایالات متحده این موضوع زیر سؤال نرفت! اگر کسی سعی کند از «حمله» ی آمریکا به ویتنام جنوبی صحبت کند، ویراستارش تصور خواهد کرد که او از مریخ آمده است، چرا که چنین چیزی در تاریخ وجود نداشته است!

برگرفته از: نشر کارگری سوسیالیستی

<http://www.iwsn.org/nashr.htm>

□□□

می شد ایالات متحده به سر منزل مقصود به رساند. به منزله ی موتوری که رشد اقتصادی را پس از پایان رونق زمان جنگ به حرکت درآورد و مانع آن شود که ایالات متحده دوباره به رکود اقتصادی بازگردد! که به همین صورت عمل کرد و به صورت شیوه ی مدیریت صنعتی ادامه یافت و یک انگیزه ی قوی برای اقتصاد ایالات متحده شد. در نتیجه دیدید که تصمیمات آمریکا پس از جنگ ناشی از ملاحظیات اقتصاد داخلی بوده است.

جان لوییز گدیس (مورخ دست راستی) درباره ی دخالت نظامی آمریکا در اتحاد شوروی می نویسد هنگامی که ایالات متحده سعی می کرد دولت بلشویک را با استفاده از زور سرنگون کند، این حرکت نیز دفاعی و در جهت مهار کردن صورت گرفته است. دخالت نظامی سیزده دولت غربی در اتحاد شوروی در 1918 یک عمل دفاعی بود. بلشویک ها سرمایه داری غربی را به مبارزه خوانده بودند و تنها راهی که دولت های غربی می توانستند بکنند این بود که به روسیه نیرو به فرستند. در این جا این حمله، دفاع خوانده می شود. کاری درواقع پرزینت ویلسون انجام داد این بود که از دو راه از آمریکا دفاع کرد: با حمله به روسیه به منظور جلوگیری از چالشی که اعلام شده بود، و با به کار انداختن برنامه ی «ترس از سرخ» در داخل آمریکا و مبارزه سرکوب گرانه و تبلیغاتی دولت آمریکا در 1919 علیه کمونیست ها که هر دوی این کار بخشی از دخالت دفاعی بوده است!

این داستان همواره ادامه داشته است: چرا ایالات متحده در 1984 باید از شر ساندینیست ها در نیکاراگوئه خلاص می شد؟ این که آن ها برنامه های اجتماعی در دست اجرا داشتند که در حال رسیدن به موفقیت بود و این برنامه مورد پسند مردم آمریکای لاتین قرار می گرفت و در نتیجه به دنبال همان اهداف است. این چیزی است که برنامه ریزان آمریکا آن را نظریه دومینو یا «تهدید ناشی از یک سرمشق خوب» می نامند که بر اساس آن، کل نظام مورد تسلط ایالات متحده از

اتحاد شوروی» قوی تر بود (نگاه کنید به ادبیات نازی) آن ها خود را در محاصره ی اروپایی ها و هم چنین مورد حمله ی چک ها و لهستانی ها می دیدند! (هم چنین بدهی عظیم معاهده ورسای برگرده آن ها سنگینی می کرد) پس در نتیجه آن ها با ساختن آشوبتس در برابر یهودیان از خود دفاع کرده بودند و با حمله به چکسلواکی در برابر چک ها از خود دفاع کرده بودند! هم چنین در برابر لهستانی ها و غیره. پس چرا اگر کسی چنین چیزهایی به نویسد، خواننده زحمت خندیدن را هم به خود نمی دهد اما در مورد ایالات متحده چنین استدلال هایی پذیرفتنی است!

مورخان دست راستی در رسانه های آمریکا توضیح داده بودند: «هنگامی که به سابقه دیپلماسی آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد نگاه می کنید، همه ی تصمیمات درباره ی چگونگی مهار کردن اتحاد شوروی، مانند مسابقات تسلیحاتی، تنش زدایی و همه این چیزها، بازتاب ملاحظیات داخلی بوده است!» اما اسناد از طبقه بندی خارج شده و سایر قراین نیز اثبات می کند که صرف هزینه نظامی روشن متداول ایالات متحده برای مدیریت صنعتی است: راهی است که برای سودآوری اقتصادی جهت سوداگری انتخاب کرده اند. برای مثال نکته ای که به وضوح در یادداشت شماره 68 شورای امنیت ملی (یک سند جنگ سرد) گفته می شود این است که بدون صرف هزینه های نظامی، اقتصاد ایالات متحده و سراسر جهان هر دو رو به سقوط خواهند رفت! و در نتیجه توصیه می کند که هزینه های نظامی در ایالات متحده به میزان وسیعی افزایش یابد و علاوه برآن، اتحاد شوروی در هم شکسته شود. (این درست پس از شکست طرح مارشال بود. طرحی که به عنوان یک طرح تشویق صادرات برای سوداگران آمریکایی طراحی شده بود و شکست خورده بود. هنوز هیچ موفقیتی در بازسازی اقتصادی اروپای غربی و ژاپن حاصل نشده بود) در آن موضع، صرف هزینه نظامی تنها راهی بود که تصور

از شرکت کنندگان سخن رانی شهر سیاتل را اعلام کرد: آن شرکت کننده پایه اطلاعاتی کامپیوتری نیویورک تایمز را از سال 1980 که روند شروع شده است تا به آن روز بررسی کرده و هر مقاله ای را که در آن واژه «روند صلح» درج بوده بیرون کشیده است. چیزی حدود 900 مقاله در این باره وجود داشته است. وی تلاش کرده بود که به بیند آیا موردی هست که در مقاله ای نوشته شده باشد که ایالات متحده با روند صلح مخالفت کرده که چیزی در هیچ کدام از مقالات نمی یابد. بزرگ ترین کشورهای تاریخ، گاهی دست کم به صورت اتفاقی هم که شده باشند، شاید از روند صلح حمایت نکرده باشد ولی در مورد ایالات متحده این امر واقع نمی شود.

در حالی که در دهه 1980 ایالات متحده دست کم عامل اصلی در جلوگیری از دو روند عمده صلح بوده است: یکی در آمریکای مرکزی و دیگری در خاورمیانه! ولی محال است که این واقعیت ساده و روشن را در هر کجای رسا نه های عمده ی آمریکایی پیدا کنید! لزومی ندارد که با مدارک و شواهد برای اثبات این نکته به خود فشار آورد! اثبات آن در مفهوم خود کلمات است. مثل این که به خواهید یک آدم متاهل مجرد پیدا کنید! نیازی به تحقیق ندارد که آن را اثبات کنید، چنین چیزی وجود ندارد! نمی توانید آمریکا را مخالف روند صلح به دانید، چرا که روند صلح از نظر تعریف همان است که آمریکا انجام می دهد و اگر کسی با ایالات متحده مخالفت کند، در واقع با روند صلح مخالفت کرده است!

دفاع

آیا تاکنون شنیده اید که کشوری اقرار کند که تجاوز کار است؟ به طور کلی کشورها به «دفاع» مشغولند! صرف نظر از این که چه می کنند. هیئتلر و مشاورین او موضع خودشان را دفاعی می دانستند! در حقیقت استدلال نازی ها از استدلال ایالات متحده برای «در تنگنا گذاردن

لایحه پیشنهادی آتی جهت حمایت از خانواده (طنز)

را یک بار دیگر شرمند کنیم برود پی کارش. والا! با این لوابح نصفه و نیمه شان! انواع ازدواج های پیشنهادی:

* ازدواج مسلم: ازدواج اول که حق مسلم هر مردی است.

* ازدواج مفرح: مردی که از یکنواختی زندگی با همسر اولش خسته شده است، برای تفریح زن دیگری بگیرد.

* ازدواج موجه: چرا مردی که زن اولش بچه دار نمی شود یا بیماری دارد، به بهانه های واهی مثل مردانگی و انسانیت و تن دادن به قسمت و صبر در امتحان الهی، به پای او بماند؟ موجه است که در این هنگام هرچه زودتر برای ازدواج بعدی اش اقدام کند.

* ازدواج متمم: مرد ببیند چه صفات زنانه ای را دوست داشته که زن اولش ندارد. بعد زنی بگیرد که آن صفات ها را داشته باشد.

* ازدواج مثلث: مرد تقوی پیشه کرده و به سه زن قناعت نماید.

* ازدواج مربع: مرد تمام چهار زنی را که شرع به او اجازه می دهد بگیرد.

* ازدواج ملون: مرد چهار زن بگیرد: سفید پوست، سرخ پوست، سیاه پوست و زرد پوست.

* ازدواج منظم: مرد هر شش ماه یک بار زن بگیرد.

* ازدواج میسر: مرد هر زنی را که برایش میسر است بگیرد.

* ازدواج مشبک: مرد یک شبکه هرمی ازدواج راه بیندازد. به این معنی که هر زنی گرفت، آن زن، چهار زن دیگر را هم به او معرفی کند و او همه آنها را بگیرد. ■

راستش ما دیدیم مجلس خیلی وقت است دارد با دو واژه «ازدواج مجدد» و «ازدواج موقت» بازی می کند و توی سر خودش می زند تا بگوید، من به فکر حمایت از خانواده هستم. کسی هم نمی گوید این چه جور حمایتی است که فقط دو جور ازدواج خشک و خالی را در برمی گیرد، تازه همان دو تا را هم مدت هاست زورش نمی رسد تصویب کند.

مجلسی ها به این نکته توجه ندارند که هر زنی بخواهد زن دوم یا موقت مردی باشد، معنی اش این است که یک چیزهایی در زندگی اش کم دارد که باید هرچه زودتر به فکر جبران شان بود، مثل خواستگار ازدواج دائم، یا امنیت مالی. هر مردی هم که بخواهد ازدواج مجدد و موقت کند، یک چیزهایی در زندگی اش زیاد دارد که باید هرچه زودتر توسط مهرورزان عدالت گستر با دیگران تقسیم شود، مثل تنبان یا تنوع طلبی.

البته مجلس نشینان اعتقاد دارند که مرد یعنی یک غول شهوت که قادر به تقوی پیشه کردن هم نیست و باید هرجوری هست سیرابش کرد. درست برعکس دخترها که حتی تا سنین بالا هم می توانند تنها باشند و هیچ قانونی برای سر و سامان دانششان لازم نیست و حتی آن قدر قوی هستند که با لوابچی مثل لایحه حمایت از خانواده، می شود ازدواج را روز به روز برایشان ناممکن تر ساخت. به هر حال آنچه اولویت دارد، نیاز کوفتی... ببخشید، غریزی مردانه و مشکلات زن های بیوه و مطلقه است که قبلا مزه ازدواج را چشیده اند و دیگر نمی توانند بدون آن سر کنند. خوب... برای این منظور، دو جور ازدواج موقت و مجدد خیلی کم است. بنابراین ما بهتر دیدیم خودمان یک لایحه مفصل تر جهت حمایت از خانواده پیشنهاد بدهیم بلکه مجلس

ادبیات در جامعه ی دیکتاتوری

جورج اورول

ترجمه: اکرم پدram نیا

شرکت جورج اورول در جنگ داخلی اسپانیا نقش مهمی را در اعتقاد آوردن او به سوسیالیسم و در عین حال مخالفت با استالین بازی کرد. او بعد از بازگشت از اسپانیا به بریتانیا، به حزب مستقل کارگر که حزبی پارلمانتاریست و از اعضای انترناسیونال ۳/۲ بود، پیوست. اورول در مقاله ای به نام "برای چه می نویسم؟" (۱۹۴۶) می نویسد: همه خطوط کار جدی که من از ۱۹۳۶ تا کنون نوشته ام، مستقیم یا غیر مستقیم، بر علیه تمامیت گرایی و برای سوسیالیسم دمکراتیک همان گونه که آن را می فهمم، نوشته شده است. اورول علیرغم برخی مواضع چپ و انتقاداتی که از حکومت حزب کارگر در سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱، داشت اما در مجموع از حامیان آن بود. انتشار کتاب "قلعه حیوانات" او که بطور سمبلیک رژیم سیاسی شوروی را به طنز میگیرد، در شرایط سال های پایانی جنگ جهانی دوم و آغاز دوران جنگ سرد منتشر شد. یکی از کتاب های اورول که به فارسی با نام "راهی به سوی اعماق" منتشر شد و به شهرت قلعه حیوانات نمی رسد، مربوط به دورانی است که او برای انعکاس زندگی کارگران معادن ذغال سنگ در انگلیس، مدتی را به زندگی در میان آنها گذراند.

جدا از روزنامه خوانی، جمعیت بزرگی از توده های مردم جوامع صنعتی نسبت به مطالعه ی متون ادبی احساس نیاز نشان نمی دهند و در مقایسه با سایر سرگرمی ها، هیچ گونه میلی به مطالعه ندارند. شاید حتی روزی رمان و قصه به وسیله ی تولیدات فیلم سازی و رادیو سرکوب شود. در انگلستان، دشمن اصلی واقع گرایی و آزادی عقیده، رسانه ها، جذبه ی فیلم و سیستم کاغذبازی است، ولی با نگاهی عمیق تر، کاهش علاقه ی روشن فکران به آزادی مهم ترین عامل سرکوب ادبیات است. اما سؤال این است که چرا باید ادبیات نسبت به سایرین در چنین حد وسیعی تأثیر پذیرد؟ آیا هر نویسنده ای یک سیاست مدار است و آیا هر کتابی ضرورتاً یک کار ساده ی گزارش؟

در جوامعی که بین عقاید، کشمکش های بزرگ وجود ندارد و بین هنرمند و شنوندگان او تمایزی واضح دیده نمی شود، آیا ادبیات و یا هر هنر دیگری امکان شکوفایی دارد؟ آیا باید فرض کنیم که هر نویسنده ای یک عصیان گر است یا حتی این که یک نویسنده یک فرد استثنایی است؟

علوم فیزیک، موسیقی، نقاشی و معماری، شاید، اما ادبیات به یقین با نابودی آزادی اندیشه، به هلاکت می رسد. این هلاکت نه تنها در هر کشور دیکتاتورزده ای حتمی است، بلکه برای هر نویسنده ای که دیدگاه خودکامگی دارد نیز صد درصد است. هر نویسنده ای که دلیلی برای جعل و آزار واقعیات می جوید، خود را به عنوان یک نویسنده به نابودی می کشاند. غیر از این راهی نیست. هیچ نطق آتشین و انتقادآمیزی علیه "خودمهوری" و "بر برج عاج نشینی"، هیچ سخن پیش پا افتاده ی پرهیزکارانه ای در تأثیر این که "شخصیت واقعی صرفاً از طریق احساس یگانگی با جامعه به دست می آید"، نمی تواند از این حقیقت که یک فکر خریده شده، یک فکر خراب است، بگریزد.

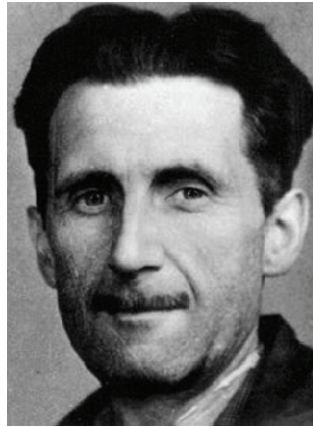
به طور خلاصه، تخیل هم چون حیوان وحشی ای است که نمی تواند در اسارت بار آور شود و هر اهل قلمی که این واقعیت را انکار کند، در حقیقت خواهان شکست قلم خود شده است.

□□□

قرار می گیرند، استبداد بزرگ ترین فشار خود را به ادبیات وارد می آورد، در حالی که علوم نظری هرگز تا بدین اندازه در خطر نیستند. همین نکته تا حدودی گویاست که چرا در همه ی کشورها، برای دانشمندان آسان تر است که در صف دولت خود قرار گیرند تا برای نویسندگان. از این میان به ویژه برای نثر نویسندگان این همکاری

صمیمانه کاملاً غیرممکن است. نویسندگان نمی توانند دایره ی اندیشه های خود را محدود کنند بدون آن که قدرت ابتکار خود را نکشند. اما تاریخ جوامع استبدادی نشان داده که نبودن آزادی برای همه ی اشکال ادبی زیان آور است. ادبیات آلمان در طول رژیم هیتلر تقریباً ناپدید شد، و در ایتالیا هم ادبیات شرایط بهتری نداشت. ادبیات روسیه (با قضاوت بر ترجمه ها) از آغازین روزهای انقلاب سیر نزولی پیموده است... ناگفته نماند که کاتولیک اورتدکس نیز به نظر تأثیر سرکوب گرانه ای بر برخی اشکال ادبی، به ویژه رمان داشته است. در یک دوره ی سیصد ساله، چه تعداد رمان نویس خوب وجود داشته که در عین حال یک کاتولیک خوب هم بوده است؟ واقعیت این است که برخی از موضوعات قابل ستایش نیستند و استبداد یکی از آن هاست. هیچ کس تا به حال کتاب خوبی در تمجید تفتیش عقاید ننوشته است.

شاید در یک رژیم دیکتاتوری، هنر شاعری و یا هنرهای دیگر مثل معماری بتوانند دوام آورند و حتی برخی از آن ها از قبل استبداد به منافع می برسند، اما نثر نویس راهی به جز سکوت یا مرگ ندارد. زیرا بخش نثر ادبیات، همان طور که می دانیم، محصول عقل گرایی، دوران دگرگونی پروتستانی، و استقلال فردی است. از این روی، نابودی آزادی اندیشه، روزنامه نگار، جامعه شناس، تاریخ شناس، رمان نویس، منتقد و شاعر را ناتوان می سازد.



تمایل عموم مردم به خرید کتاب است. دشمن آزادی اندیشه همواره در صدد است که ادعای خود را به عنوان دفاع از نظم در برابر اغتشاش تحمیل کند و موضوع درست در برابر نادرست را تا بالاترین حد ممکن در پس پرده و مخدوش نگه دارد. اگر چه نکته ی مورد تأکید ممکن است تغییر کند، اما نویسنده ای که از فروش عقاید خود سر باز می

زند، همیشه تک رو انگاشته می شود.

از نگاه خودکامگان، تاریخ چیزی است که باید آفریده شود، نه مورد پند قرار گیرد. یک دولت خودکامه و مستبد در عمل دولتی مذهبی است و طبقه ی حاکم آن به منظور حفظ موقعیت خود، باید به دور از گناه تصور شود. اما از آن جا که هیچ کس در عمل به دور از گناه نیست، بنابراین مکرراً لازم است تا مستبدین به منظور اثبات عدم رخداده اشتباهی یا القای این که فلان پیروزی خیالی واقعاً نصیب آن ها شده است، اتفاقات گذشته را از نو بازسازی کنند.

استبداد و دیکتاتوری همواره خواهان تغییر گذشته است و کتمان حقیقت عینی موجود. دوستان استبداد در چنین سرزمینی معمولاً بر این اندیشه اصرار می ورزند که از جایی که حقیقت مطلق قابل دسترسی نیست، بنابراین گفتن دروغ بزرگ از دروغ کوچک بدتر نیست. یک جامعه ی دیکتاتورزده که موفق به جاودانه شدن گشته، احتمالاً سیستمی از اندیشه های اسکیزوفرنیک بنا نهاده که در آن عقل سلیم در زندگی روزمره و در برخی از علوم نظری به خوبی حفظ می شود، اما می تواند توسط سیاست مداران، تاریخ شناسان و جامعه شناسان نادیده گرفته شود. در جامعه مردم بشمارای وجود دارند که جعل متون علمی را شرم آور می دانند، اما همین مردم چشمان خود را در برابر جعل یک حقیقت تاریخی می بندند. آن گاه که ادبیات و سیاست در تقابل با یک دیگر

اریک آرتور بلر Eric Arthur Blair با نام مستعار جورج اورول George Orwell نویسنده و روزنامه نگار انگلیسی بود که در سال ۱۹۰۳ بدنیا آمد. در همان دوران کودکی به همراه خانواده به انگلستان رفت و در جامعه به شدت طبقاتی انگلستان رشد و پرورش یافت. از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ در کشور برمه در نیروهای پلیس مشغول شد. جورج اورول برای کسب تجربه مدتی را در بین فقرا، بی خانمانان و کارگران فصلی لندن و پاریس گذراند و بعضی مواقع در ظرفشویی یک هتل کار می کرد. در این زمان شروع به نوشتن تجربیات خود کرد.

بیشتر شهرت او مرهون دو رمان قلعه حیوانات Animal Farm و هزار و نهصد و هشتاد و چهار است که تحت کنترل درآمدن زندگی و حتی افکار مردم را در جهان آینده توصیف می کند. کتاب قلعه حیوانات شاهکار اورول در سال ۱۹۴۵، در تحلیل و نقد مدل شوروی است و نبوغ و تفکر او را نشان می دهد. جرج اورول در سال ۱۹۵۰ به دلیل بیماری سل و جراحات ناشی از جنگ در سن ۴۶ سالگی در لندن درگذشت.

ادبیات در جامعه ی دیکتاتوری

گزیده ای از مقاله ی "جلوگیری از نشر ادبی" جورج اورول، دهه ی ۱۹۴۰
علوم فیزیک، موسیقی، نقاشی و معماری، شاید، اما ادبیات به یقین با مرگ آزادی اندیشه، به هلاکت می رسد.

در عصر ما آزادی معنوی از دو سوی مورد تهاجم قرار می گیرد؛ از سوی دشمن نظری آن، مدافعان خودکامگی، و از سوی دشمن حقیقی و درجه ی یک آن، انحصارگری و کاغذبازی. هر نویسنده یا روزنامه نگاری که در صدد حفظ شرافت و درست کاری خود باشد، بیشتر از سوی گرایشات عمومی بازداشته می شود تا شکنجه های عملی. علاوه بر این دو، عامل دیگری نیز بر علیه او دست اندرکار است که عبارتند از تراکم رسانه هایی که به دست چند نفر ثروتمندی می چرخد که انحصار رسانه ها را در چنگ خود دارند. و عامل سوم، عدم

آنجا که علم پایان می یابد، مذهب آغاز میگردد. «بنجامین دیزرائیلی»

ویکتور خارا

(28 سپتامبر 1932 - 15 سپتامبر 1973)

«شعر من در مدح هیچ کس نیست و نمی‌سرایم تا بیگانه‌ای بگرید من برای بخش کوچک و دوردست سرزمینم می‌سرایم که هر چند باریکه‌ای بیش نیست اما ژرفایش را پایانی نیست شعر من آغاز و پایان همه چیز است شعری سرشار از شجاعت شعری همیشه زنده و تازه و پویا»
خسرو صادقی بروجنی



داشت و بسیاری از آهنگ‌هایش بزرگداشت این مردم زحمتکش است. همچنین به جهت عشق بی حد او به کشورش، آهنگ‌هایش گاهی با بی‌مهری محافل سیاسی روبرو می‌شد و مورد هجوم منتقدان قرار می‌گرفت. ویکتور خارا هدایت بخش مهمی از جنبش‌های موسیقی آمریکای لاتین با نام «نوکانشیون» nueva cancion «آهنگهای تازه» را به خود اختصاص داده‌است.

این جنبش درگیر فعالیت‌های انقلابی در آمریکای لاتین شد و بسیاری از هنرمندان این جنبش در اهداف و اندیشه‌های عمومی شریک شدند. نهایتاً اندیشه‌های سیاسی ویکتور به بخش مهمی از آهنگ‌های او بدل شد. او ضمن گرایش به اندیشه‌های سوسیالیستی سالوادور آلنده، همچون خوانندگان دیگر آمریکای لاتین بهبود زندگی مردم فقیر را پایه‌ی فعالیت‌های خود قرار داد.

«اعتراض» و «طغیان» علیه دیکتاتوری حاکم در شیلی یکی از اصلی‌ترین مضامین ترانه‌ها و اشعار خارا را تشکیل می‌داند:

«من زبان آقایان را آموختم

و همین طور زبان مالکین و اربابان را

آن‌ها، اغلب مرا کشتند

چراکه من صدایم را علیه آنها بلند کردم»

«شعر من در مدح هیچ کس نیست

و نمی‌سرایم تا بیگانه‌ای بگرید

من برای بخش کوچک و دوردست سرزمینم

می‌سرایم

که هر چند باریکه‌ای بیش نیست

اما ژرفایش را پایانی نیست

شعر من آغاز و پایان همه چیز است

شعری سرشار از شجاعت

شعری همیشه زنده و تازه و پویا»

توجه ویکتور خارا به آرمان‌های سیاسی‌اش را می‌توان در حمایت او از کاندیداتوری سالوادور آلنده در سال ۱۹۷۲ به وضوح دید. آلنده عضو حزب «اتحاد عمومی» (بخشی از حزب کمونیست شیلی) بود. ویکتور و دیگر خوانندگان کشورش کنسرت‌هایی را در حمایت از آلنده و اهداف سیاسی او برگزار کردند.

آلنده کاندیدایی بود که عشق زیادی به مردم و شهرهای کوچک شیلی داشت. حزب اتحاد عمومی برنامه‌هایی برای افزایش آموزش، حمایت از تهیه مسکن و خدمات بهداشتی رایگان داشت. یکی از کنسرت‌های حمایتی آلنده کنسرتی بود که در استادیوم شیلی برگزار شد و در آن هنرمندان و خوانندگان زیادی به اجرای برنامه پرداختند.

نهایتاً آلنده در انتخابات پیروز و به عنوان رئیس جمهور شیلی انتخاب شد، اما ارتش

شیلی را آغاز و پس از اخذ مدرک بازیگری به کارگردانی روی آورد.

ویکتور در این زمان بیش از گذشته به خوانندگی علاقه نشان می‌دهد و کم‌کم پایش به فعالیت‌های سیاسی نیز کشیده می‌شود؛ در سال ۱۹۶۶ او اولین آلبوم خود را با نام خودش به بازار عرضه کرد. در سال‌های بعد، او به عنوان کارگردان تأثیر به فعالیت پرداخت اما زمان بیشتری را با آهنگ‌های خود و فعالیت‌های سیاسی پر می‌کرد. بالاخره در ۱۹۷۰ تأثیر را رها کرد تا زمان بیشتری را با آهنگ‌های خود به مردم کشورش بپردازد.

آثار ویکتور خارا مملو از اندیشه‌های او درباره زندگی ساده مردم زحمتکش شیلی است. او عشق زیادی به زحمتکشان شهرها و روستاها

گرفته‌است، آماندا با اعتقاد زیادی که به قدرت و نقش آموزش داشت، با اتمام دوران دبستان و دبیرستان، ویکتور را به یادگیری حسابداری واداشت.

ویکتور خارا در پانزده سالگی مادرش را از دست داد. این حادثه موجب شد او درس حسابداری را کنار بگذارد و وارد یک مدرسه مذهبی بشود، او اعتقاد پیدا کرده بود که کار یک کشیش مهم‌ترین کار دنیاست، اما پس از دوسال علاقه‌اش را نسبت به مذهب از دست داد و برای مدت کوتاهی وارد ارتش شد. پس از آن به لکون، زادگاهش بازگشت و به همراه دوستان خود به مطالعه موسیقی فولکور شیلی پرداخت. در این دوران او به تأثیر علاقمند شد و تحصیل در رشته بازیگری مدرسه تأثیر دانشگاه



وقتی سایه‌ی سیاه سکوت و خفقان بر پهنای کشوری سنگینی می‌کند و از بیم دیکتاتوری حاکم هیچ‌کس را یارای سخن گفتن نیست، وقتی تمامی الفاظ جهان را در اختیار داریم و آن نمی‌گوییم که به کار آید چرا که تنها یک لفظ در میان نیست؛ «آزادی». آن زمانی است که هنرمندی فریاد فروخته‌ی ملتش را در آواز خود جای می‌دهد، هنرش فارغ از ارزش زیبایی‌شناختی و لذت آفرینی، کارکردی اجتماعی می‌یابد، زبان زمانه‌ی خود می‌شود و زبان به اعتراض وضع موجود می‌گشاید:

«پرسش من این است

هرگز به فکرتان رسیده که این سرزمین مال

ماست

مال کسی است که بخش بزرگی از آن را در

اختیار دارد

... حصارها را ویران کن

آنها را در هم بکوب

این سرزمین مال ماست»

ویکتور خارا شاعر، خواننده و نوازنده انقلاب شیلی در «لکون»، شهری کوچک در حومه سانتیاگو، پایتخت شیلی، به دنیا آمد. والدین ویکتور کشاورزانی ساده بودند و پدرش مانوئل که به عنوان کارگر در مزارع کار می‌کرد، کارگری که یک روز سرکار بود و یک روز بیکار!

مادرش «آماندا» نیز برای کمک به خانواده کارهای خانگی انجام می‌داد. پدر ویکتور الکلی بود و همین موضوع موجب گشته بود فضای خانه آن‌ها، فضای آرامی نباشد و همواره فضای متشنجی باشد، به ویژه زمانی که پدرش، مادرش را کتک می‌زد. سرانجام پس از چند سال، پدر ویکتور برای کار در مزارع از شهر خارج شد و مسئولیت نگهداری ویکتور و خواهر و برادرهایش بر عهده آماندا مادرش افتاد.

ویکتور خارا خود در یکی از ترانه‌هایش دوران سخت کودکی‌اش را این‌گونه تشریح می‌کند:

«همانند بسیاری دیگر، من عرق ریختن آموختم

نه فهمیدم که مدرسه چیست و نه دانستم بازی

چه معنایی دارد

در سپیده دم آن‌ها مرا از رختخواب بیرون

کشیدند

و در کنار پدر با کار بزرگ شدم»

آماندا زن فرهیخته‌ای بود که گیتار می‌نواخت و آواز می‌خواند و او بود که نواختن گیتار و ترانه‌های فولکور شیلی را به ویکتور آموخت و نقش زیادی در تکوین هویت ویکتور خارا داشت. به راستی سبک موسیقی ویکتور خارا از لحظاتی که او با مادرش گذراند، تأثیر

کودتایی ترتیب داد و در نتیجه آن آئنده کشته شد و ارتش، قدرت را به دست گرفت. ویکتور خارا که در آن زمان در دانشگاه فنی دولتی مشغول به کار بود، دستگیر و به زندان منتقل شد. او پنج روز از آب و غذای مناسب محروم بود اما دیگر زندانیان از سهم غذای خود به او می‌دادند. در این میان تنها نگرانی او از این بود که این کمک دوستانه برای آن‌ها مشکل ساز شود.

مرگ در میدان

پس از دستگیری ویکتور خارا توسط ارتش آگوستو پینوشه دیکتاتور شیلی، او و پنج هزار تن از جوانان شیلی را به استادیوم سانتیاگو؛ یعنی همان‌جایی که کنسرت‌های حمایتی آئنده برگزار شده بود، منتقل کردند. در آنجا نظامیان

پس از مرگ او، همسرش «جون خارا» جنازه‌اش را مخفیانه تحویل گرفت و به خاک سپرد. وی از ترس مشکلات بعدی که رژیم کودتا برای او ایجاد می‌کرد مجبور به ترک شیلی شد. و نوارهای ویکتور را نیز مخفیانه با خود برد.

امروزه آهنگ‌های انسانی و سیاسی ویکتور خارا در تمام دنیا تمجید می‌شود و جنبش «آهنگ‌های تازه» و موسیقی سیاسی به طور عام همچنان قدرتمند مانده است.

زندگی ویکتور خارا مثال زیبایی از خواننده‌ای است که به واسطه آهنگ‌هایش با مردم حرف می‌زند. آهنگ‌های او، گواه قدرت بی اندازه و نگاه مثبت او به زندگی است.

* ترانه‌های ویکتور خارا که در متن استفاده

دیدارش می‌خواستی.

فقط پنج دقیقه،
تمام زندگیت در پنج دقیقه!
سوت کارخانه به صدا درآمده و
زمان بازگشت به کار است
و تو، با گام برداشتن‌ات
همه چیز را روشنایی می‌بخشی.
آن پنج دقیقه
چون گلی شکوفایت کردست.

به یاد می‌آماندا
در خیابان‌های بارانی.
هیچ چیز دیگر اهمیتی نداشت.
دیدارش می‌خواستی.



به شکنجه و کشتار بسیاری از مبارزان پرداختند.

رئیس زندان که سرودهای هیجان انگیز خارا را شنیده بود به هنرمند گرفتار نزدیک شد و از او پرسید آیا حاضر است برای دوستان گیتار بزند و سرود بخواند؟ پاسخ ویکتور مثبت بود: البته که حاضرم! رئیس زندان به یکی از گروه‌بانان گفت گیتارش را بیار! گروهیان رفت و تبری با خود آورد و هر دو دست ویکتور خارا را با آن شکستند. آن‌گاه رئیس زندان به طعنه گفت: خوب، بخوان! چرا معطلی؟... ویکتور خارا، درحالی که دستان خونریزش را در آسمان حرکت می‌داد از هم‌نظیران خود خواست که با او هم صدایی کنند و آنگاه آواز پنج هزار دهان به خواندن «سرود وحدت» که ویکتور تصنیف کرده بود در استادیوم سانتیاگو طنین افکند:

مردمی یکدل و یکصدا

هرگز شکست نخواهند خورد

پس از آن وحشیانه به رگبار بسته شد و پیکرش به گورهای دسته جمعی انتقال یافت. این واقعه در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ رخ داد که در تاریخ شیلی به «سپتامبر سیاه» معروف شده است.

شده است، از نوار کاست ترانه‌های ویکتور خارا (سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار) اقتباس شده‌اند.

به یاد می‌آماندا (۱۹۶۸) ترجمه ی مهرداد (خلیل) شهبانی

این ترانه، که بیان عشق یک زوج کارگر در زمینه‌ای از مبارزات خشونت‌آمیز گزیرناپذیر است، قبل از پیروزی انتخاباتی جنبش خلق در شیلی و امید به راهی صلح‌آمیز برای تغییرات اساسی تصنیف شده بود و دربرگیرنده‌ی خاطراتی از زندگی خود ویکتور خارا است. مادر او آماندا نام داشت و پدرش مانوئل. تراژدی نهفته در پس این ترانه امروز نیز به همان اندازه حقیقی است که در زمان نوشتن آن بود.

به یاد می‌آماندا:

در خیابان‌های بارانی،
به سوی کارخانه می‌دویدی
- کارخانه‌ای که مانوئل در آن کار می‌کرد-
با لبخندی بر پهنای صورت
و باران در گیسوانت.

با لبخندی بر پهنای صورت
و باران در گیسوانت
هیچ چیز دیگر اهمیتی نداشت
دیدارش می‌خواستی.

و او، هوای مبارزه در سر، سر به کوه‌ها نهاد
او که هرگز حتی پشه‌ای را نیاززده بود.

سر به کوه‌ها نهاد اما
در پنج دقیقه
همه چیز پایان یافت!
سوت کارخانه به صدا درآمده و
زمان بازگشت به کار است.
بسیاری لبیک باز خواهند گشت
و مانوئل یکی از آن‌ها است.

به یاد می‌آماندا
در خیابان‌های بارانی
هیچ چیز دیگر اهمیتی نداشت
دیدارش می‌خواستی.

برگرفته از سایت آزادی بیان
(خلاصه شده)

یکشنبه، ۰۴ مهر ۱۳۸۹
۲۶ سپتامبر ۲۰۱۰

جمشید پیمان: غزل

من از کرامت یک تکه ابر سرشارم.



چگونه خواب نشیند به چشم غمبارم؟

برای دیدن رویت، همیشه بیدارم.

تو آسمان منی، لب به لب شو از خورشید

که از توقف شب در رخ تو بیمارم.

فروغ مهر منی ای خجسته آزادی

بتاب بار دگر در دل شب تارم.

رسید اهرمن و خلق دل به او بسپرد

هنوز در عجب از این خطای پندارم.

نبود روح خدا، - با ورش نکردم من -

ازین دروغ پراکنده سخت بیزارم.

دمی در آینه بر چهره ات نگاهی کن!

دگر مپرس؛ به حیرت چرا گرفتارم؟

کویر تشنه! مخور غصه بر غریبی من

من از کرامت یک تکه ابر سرشارم.

داستان کوتاه

متشکر م

اثر: آنتوان چخوف



چشم‌هایش پر از اشک شده بود و بینی ظریف و زیبایش از عرق می‌درخشید. طفلک بیچاره! من فقط مقدار کمی گرفتم .. در حالی که صدایش می‌لرزید ا دامه داد: من تنها سه روبل از همسران پول گرفتم . . . ! نه بیشتر.

- دیدی حالا چطور شد؟ من اصلاً آن را از قلم انداخته بودم. سه تا از چهارده تا به کنار، می‌کنه به عبارتی یازده تا، این هم پول شما سه تا، سه تا، سه تا . . . یکی و یکی.

- و یازده روبل به او دادم با انگشتان لرزان آنرا گرفت و توی جیبش ریخت .

- به آهستگی گفت: متشکر م!

- جا خوردم، در حالی که سخت عصبانی شده بودم شروع کردم به قدم زدن در طول و عرض اتاق.

- پرسیدم: چرا گفتم متشکر م؟

- به خاطر پول.

یعنی تو متوجه نشدی دارم سرت کلاه می‌گذارم؟ دارم پولت را می‌خورم؟ تنها چیزی می‌توانی بگویی این است که متشکر م؟

- در جاهای دیگر همین مقدار هم ندادند.

- آن‌ها به شما چیزی ندادند! خیلی خوب، تعجب هم ندارد. من داشتم به شما حقه می‌زدم، يك حقه‌ی کثیف حالا من به شما هشتاد د روبل می‌دهم. همشان این جا توی پاکت برای شما مرتب چیده شده.

ممکن است کسی این قدر نادان باشد؟ چرا اعتراض نکردید؟ چرا صدایتان در نیامد؟ ممکن است کسی توی دنیا این قدر ضعیف باشد؟ لبخند تلخی به من زد که یعنی بله، ممکن است. بخاطر بازی بی رحمانه ای که با او کردم عذر خواستم و هشتاد روبلی را که برایش خیلی غیرمنتظره بود پرداختم.

برای بار دوم چند مرتبه مثل همیشه با ترس، گفت: متشکر م!

پس از رفتنش مبهوت ماندم و با خود فکر کردم در چنین دنیایی چقدر راحت می‌شود زورگو بود.

□□□

باعث شد که کلفت خانه با کفش‌های «وانیا» فرار کند شما می‌بایست چشم‌هایتان را خوب باز می‌کردید. برای این کار مواجب خوبی می‌گیرید.

پس پنج تا دیگر کم می‌کنیم.

در دهم ژانویه 10 روبل از من گرفتید...

« یولیا واسیلی اونا» نجواکنان گفت: من

چشم چپ «یولیا واسیلی اونا» قرمز و پر از اشک شده بود. چانه‌اش می‌لرزید. شروع کرد به سرفه کردن‌های عصبی. دماغش را پاک کرد و چیزی نگفت.

- و بعد، نزدیک سال نو شما يك فنجان و نعلبکی شکستید. دو روبل کسر کنید .. فنجان قدیمی تر از این حرف‌ها بود، ارثیه بود،



نگرفتم.

- اما من یادداشت کرده‌ام ..

- خیلی خوب شما، شاید ...

از چهل ویک بیست و هفت تا برداریم، چهارده تا باقی می‌ماند.

اما کاری به این موضوع نداریم. قرار است به همه حساب‌ها رسیدگی کنیم.

موارد دیگر: بخاطر بی‌مبالاتی شما «کولیا» از يك درخت بالا رفت و کنش را پاره کرد. 10 تا کسر کنید. همچنین بی‌توجهیتان

آنتون پاولوویچ چخوف (۲۹ ژانویه ۱۸۶۰ - ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۴) داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس برجسته روس است. هر چند چخوف زندگی کوتاهی داشت و همین زندگی کوتاه همراه با بیماری بود اما بیش از ۷۰۰ اثر ادبی آفرید. او را مهم‌ترین داستان‌نویس کوتاه‌نویس برمی‌شمارند و در زمینه نمایش‌نامه‌نویسی نیز آثار برجسته‌ای از خود به جا گذاشته‌است. چخوف در چهل و چهار سالگی بر اثر ابتلا به بیماری سل درگذشت.

متشکر م

همین چند روز پیش، «یولیا واسیلی اونا» پرستار بچه‌هایم را به اتاق دعوت کردم تا با او تسویه حساب کنم .

به او گفتم: بنشینید «یولیا واسیلی اونا»! می‌دانم که دست و بالتان خالی است اما رودربایستی دارید و آن را به زبان نمی‌آورید. ببینید، ما توافق کردیم که ماهی سی‌روبل به شما بدهم این طور نیست؟

- چهل روبل ..

- نه من یادداشت کرده‌ام، من همیشه به پرستار بچه‌هایم سی روبل می‌دهم. حالا به من توجه کنید.

شما دو ماه برای من کار کردید.

- دو ماه و پنج روز

- دقیقاً دو ماه، من یادداشت کرده‌ام. که می‌شود شصت روبل. البته باید نه تا یکشنبه از آن کسر کرد. همان طور که می‌دانید یکشنبه‌ها مواظب «کولیا» نبودید و برای قدم زدن بیرون می‌رفتید.

سه تعطیلی . . . «یولیا واسیلی اونا» از خجالت سرخ شده بود و داشت با چین‌های لباسش بازی می‌کرد ولی صدایش در نمی‌آمد.

- سه تعطیلی، پس ما دوازده روبل را می‌گذاریم کنار. «کولیا» چهار روز مریض بود آن روزها از او مراقبت نکردید و فقط مواظب «وانیا» بودید فقط «وانیا» و دیگر این که سه روز هم شما دندان درد داشتید و همسرم به شما اجازه داد بعد از شام دور از بچه‌ها باشید.

دوازده و هفت می‌شود نوزده. تفریق کنید. آن مرخصی‌ها؛ آهان، چهل و يك روبل، درسته؟

تنها کسی که با من درست رفتار می‌کند. خیاطم است که هر بار مرا می‌بیند، اندازه‌های جدیدم را می‌گیرد؛

بقیه به همان اندازه قبلی چسبیده‌اند و توقع دارند من خودم را با آنها جور کنم .

“جورج برنارد شو”

هولوکاست اسلامی در ایران

یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و بیست و دومین سالروز کشتار ۶۷

فرامرز شیرواند - روشنگر

یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰

یکشنبه، ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۰

ساعت ۲ تا ۶ بعدازظهر

سالن اجتماعات نورت یورک سیوک سنتر

North York Civic Centre-Council Chambers (Mel Lastman Square)

سخنرانان مهمان:

روبن مارکرلین: از فعالین و کارهای قدیمی چپ در ایران (زندانی سیاسی سابق)

ایلین باربلانو: رئیس کمیته همبستگی بین المللی اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا-انترابو (زندانی و دادگاهی در اعتراض به سیاستهای فقر گستر دولت لیبرال انترابو)

شرح خاطرات زندانیان سیاسی دهه ۶۰ از زبان خوششان

شعر خوانی و دکلمه به فارسی و انگلیسی توسط عیدی نعمتی و

sun a.k.a. The Real Sun

موسیقی زنده و نمایش وینو

پنیرایی با شیرینی و چای

دنبال سرنگونی نظامی رژیم شاهنشاهی توسط مردم آزادیخواه در سال ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی برای تثبیت حکمیت ارتجاعی خود جنگی تمام عیار را بر علیه کارگران، نیروهای کمونیست و آزادیخواه و مردم محروم و تحت ستم ایران آغاز کرد و در دهه ۶۰ با سرکوبهای خونین و کشتار هزاران زندانی سیاسی آنها را اوج رسانید. وضعیت انکارناپذیر این است که رژیم سرزمین داری جمهوری اسلامی تنها با سرکوب سیمانه بر جا مانده است. تحولات و نیز مبارزات مردم در یک سال اخیر را تنها در متن این تاریخ میتوان همه جنبه بررسی کرد. از عموم آزادیخواهان، چپها و سوسیالیستها، زندانیان سیاسی سابق و کلیه علاقمندان دعوت میشود در این مراسم شرکت نمایند. جهت اطلاعات بیشتر و یا برای آمادگی برای همکاری و یا اعلام حمایت از این مراسم لطفا با ایمیل و یا تلفنهای ذیل تماس بگیرید.

حمایت کنندگان: سازمان زنان ۸ مارس (تورنتو - کانادا)، هواداران حزب کمونیست ایران (ا. ل. م) - تورنتو - کانادا، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی - واهد کانادا، کمیته یامان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در ایران - مونترال، کانادا، حزب کمونیست کارگری ایران (حکمیست) - تشکیلات کانادا، حزب کمونیست ایران - تشکیلات کانادا

برگزار کننده: شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران (تورنتو-کانادا)

shora.poshitibani@yahoo.com / 416-997-2945 / 647-449-4120

قتل عام تابستان ۶۷، ۲۲ ساله شد!

این پدرها به خاک نمی ماند

حومه ی روبرابر
کله یک دست در سبزی زمین به چرا چوپانان، یکی
ششبه به اندوهی آشنا، می دم در نی.
آسمان ابرانود، بچش نوای نی در نمانم باران،
از دور سگی خورده پیش می آید و جیش به دندان،
چوپانان، یکی نشسته به انوهی آشنا، می دم در نی و
تورکوف، نگاه به زده این روی سگ و آن دست انسان که از
دندان های او ابروان است، خیره می ماند.
چوپانان، هر دو سراسیمه از خاک کنده می شوند و فاجعه را
به اهالی اطراف خبر می دهند، فریاد در صحنه سگ به
شکافها، در سبزی زمین می رسند، پنجاه دلاور لیهیده در
چادر بزرگ برزنتی، درشکاف سبز باران غمی.

یادمان ۲۲ روز گداشت آناه زندگانی را زما و سرفراز جشن بگیریم.

مکان: ۵۱۰۰ بانک سالن اجتماعات شهرداری نورت یورک
زمان: شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰ ساعت ۶ تا ۹ عصر
ورودی: یک ناخن کل (در صورت امکان)

حضور بشر و دموکراسی برای ایران - روبرنو - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در تورنتو - کانادا، حزب کمونیست ایران - واهد کانادا، کمیته یامان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در ایران - مونترال، کانادا، حزب کمونیست کارگری ایران (حکمیست) - تشکیلات کانادا، حزب کمونیست ایران - تشکیلات کانادا

حزب اتحاد کمونیسم کارگری برگزار میکند
تورنتو-کانادا

به یاد جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم و برای گرامی داشت یاد هزاران زندانی سیاسی که در کشتارهای دهه شصت جان خویش را از دست دادند، حزب اتحاد کمونیسم کارگری مراسمی را سازمان داده است.

جمهوری اسلامی بدون سرکوب هر روزه کارگران، زنان، دانشجویان و کل جامعه، بدون زندان، شکنجه و اعدام کمونیستها، آزادیخواهان و مبارزان سیاسی نمیتوانست به بقای خویش ادامه دهد.
زندان سیاسی یک ابزار اساسی جمهوری اسلامی برای خاموش کردن اعتراض و مبارزه در جامعه هست.
از این رویک راه پایان دادن به عمر این حکومت جنایتکار مذهبی سرمایه داری، افتای آنچه که بر زندانیان سیاسی رفت، بیان داستان مقاومت و مبارزه این انسانهای شریف و افتای جنایتهای این رژیم در زندانها است.
از این رو در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت به پای صحنیتهای ۲۷ زندانی سیاسی کمونیست، فخری جواهری، و احمد بابایی بنشینیم و عزم و جزم کنیم تا برای پایان دادن به زندان سیاسی، شکنجه و اعدام در ایران به هیچ چیز کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی قناعت نکنیم.
تربییون آزاد به منظور دادخواهی علیه رژیم اسلامی فراهم خواهد بود.

تاریخ: جمعه ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۰، ساعت ۶:۵ عصر
مکان: نورت یورک سیوک سنتر، اطاق شماره ۳
North York Civic Center, 5010 Yonge St, Toronto

مرگ بر جمهوری اسلامی
آزادی، برابری، حکومت کارگری
زنده باد جمهوری سوسیالیستی

حزب اتحاد کمونیسم کارگری - تشکیلات کانادا
۳ سپتامبر، ۲۰۱۰

Tel-SMS: +44-7881726475
Website: www.WUPIRAN.com
Email: markazi.wupi@gmail.com

های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این تلاش را آغاز کرده ایم. این کارزار تاریخی، تلاشی است برای دادخواهی و یک دست کردن مبارزات مان برای رسیدگی به قتل عزیزان مان.
برای به اجرا درآوردن این دادگاه و ثبت جنایات دهه شصت در تاریخ، به کارزاری جهانی نیاز است که توده های مردم خواه و مدافع حقوق انسانی، ایرانی و غیرایرانی، اعم از کارگر، نویسنده، شاعر، حقوقدان، روزنامه نگار، فعال سیاسی، هنرمند، دانشجو و... به آن به پیوندند و به پیشبرد آن یاری رسانند.
به منظور تامین هزینه های دادگاه، دست یاری به سوی شما آزادمردان و آزاد زنان ایرانی در اقصا نقاط جهان دراز می کنیم. به هر شکل که می توانید به تامین هزینه های دادگاه یاری رسانید. نگذاریم این اقدام تاریخی که خواست اکثریت توده های مردم ایران و به ویژه خانواده های جان باخته گان دهه شصت است، به دلیل مشکلات مالی نیمه کاره رها شود. با برآوردهائی که انجام گرفته است، دادگاه بالغ بر صد و بیست هزار یورو هزینه دارد. تنها با همت و تلاش جمعی می توانیم این هزینه را تامین کنیم. چنانچه هزار نفر آبنه شوند، ماهی ده یورو به مدت ده ماه کمک کنند، قسمت اعظم هزینه های دادگاه تامین خواهد شد. به کمپین مالی دادگاه بپیوندیم و در جمع آوری کمک های مالی مردمی فعالانه شرکت کنیم. آبنه و کمک مالی خود را به شماره حساب های کارزار واریز کنیم و دوستان و آشنایان خود را تشویق کنیم همین کار را انجام دهند."

www.irantribunal.com

از گروه کاری "کارزار تدارکات دادگاه بین المللی برای رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در زندان های ایران"، که از پانزده سال ۲۰۰۷ فعالیت های خود را برای تشکیل یک دادگاه مردمی بین المللی آغاز کرده است، رامین ژوبین و البرز، پس از سخنرانی ها در یادمان روز شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰، اطلاعیه کارزار را به انگلیسی و فارسی چنین خواندند:
"برای نخستین بار در تاریخ ایران، کارزاری جهانی برای رسیدگی مردمی به کشتار زندانیان سیاسی در زندان های رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفته است. هدف این کارزار، تشکیل دادگاهی است برای رسیدگی به اعدام های دسته جمعی و گسترده سال های اولیه دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷. ما، جمعی از خانواده های جان باختگان و جان بدر بردگان از کشتارهای دهه ۶۰، فعالان حوزه

برای آزادی زندانیان سیاسی، کمیته همبستگی با مادران جانبختگان در ایران (تورنتو - کانادا)، ندای صلح و آزادی، در سالن اجتماعات شهرداری نورت یورک، در دو بخش انگلیسی و فارسی برگزار شد.
سومین مراسم از سوی شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران - (تورنتو-کانادا) و با همکاری سازمان زنان ۸ مارس (تورنتو - کانادا)، هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م) - تورنتو - کانادا، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی - واحد کانادا، کمیته یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در ایران - (حکمیست) - تشکیلات کانادا، حزب کمونیست ایران - تشکیلات کانادا در بعد از ظهر یکشنبه ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۰ در سالن اجتماعات شهرداری نورت یورک برگزار شد.

در بزرگداشت تمامی جانبختگان راه آزادی، یادمان کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت و قتل عام ۶۷، سه برنامه - "گرامیداشت یاد جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم و هزاران زندانی سیاسی در کشتارهای دهه ۶۰"، "قتل عام تابستان ۶۷، ۲۲ ساله شد!" و "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰" - در تورنتو برگزار شد.
اولین یادمان روز شنبه ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۰ توسط فعالین حزب اتحاد کمونیسم کارگری در سالن شماره ۳ اجتماعات شهرداری نورت یورک برگزار شد. در این برنامه فخری جواهری و احمد بابایی دو زندانی کمونیست از تجربیات خود در زندان گفتند.
در بخش پرسش و پاسخ مسائلی از جمله: پروژه "تواب سازی"، "تواب" و "توابیت" و نگرش های متفاوت به این مقولات به میان آمد. پیرامون مبحث پروژه "تواب سازی"، همگان بر این امر تاکید داشتند که جانبختاران واقعی حاکمین و جانپان اسلامی در ایران هستند و شخص "تواب" در واقع قربانی سیستم "تواب سازی اسلامی" است. در این بخش، نگرشها و نکات ارزنده ای در بینش و برخورد با "توابین" به عنوان قربانی، "توابیت" به عنوان فاجعه روانی - اجتماعی، و قربانی به عنوان "مامور و معزور"، ارائه شد.
به دلیل کمبود زمان، قرار شد که پیرامون این مباحث گفتگوها در برنامه های آتی ادامه پیدا کند.
دومین یادمان روز شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰ با همیاری حقوق بشر و دموکراسی برای ایران، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در تورنتو، کانون خاوران تورنتو، کمیته مبارزه



جان لنون واقعی

برگردان و کوتاه شده: حسین توسلی

دانیل تکه های سیاسی را. اطلاع دایمی از این که چه در اطراف ما می گذرد، مرا به خاطر این که چیزی نمی گفتم شرمند می کرد. من منفجر شدم چون دیگر نمی توانستم به این بازی ادامه دهم. از حد تحمل من گذشته بود. البته رفتن به آمریکا فشار روی مرا زیاد کرد، بویژه که جنگ در آن جا جریان داشت.

رابین بلاکیرن: آیا از همان اول یک بازی دو گانه در رابطه با کار شما جریان نداشت؟

جان لنون: بله اولین کاری که ما کردیم این بود که شهرستانی «اهل لیورپول» بودن خود را به همه ی جهان نشان دادیم. قبل از آن هر کس از لیورپول می آمد باید لهجه خود را عوض می کرد تا به بی بی سی راه می یافت. اما ما حاضر نشدیم به این بازی تن در بدهیم. بعد از بیتل ها همه سعی می کردند لهجه لیورپولی داشته باشند.

طارق علی: می شود گفت تو افکار سیاسی داشتی، حتی همان زمان که به نظر می آمد داری انقلاب را زیر ضرب می گیری؟ [اشاره به آهنگ revolution]

جان لنون: آها، قطعاً. انقلاب. دو نسخه متفاوت از آن آهنگ وجود داشت. ولی چپ زیر زمینی فقط یک نسخه را انتخاب کرد، آن را که می گفت «روی من حساب نکنید». در نسخه اصلی که روی صفحه آمد، گفته می شد: «مرا هم حساب کنید»، من هر دو را انتخاب کردم چون مطمئن نبودم. یک نسخه سوم بود که موزیک خالص بود و وسط موزیک مردم فریاد می کشیدند. من فکر می کردم با موزیک تصویر

یک انقلاب را نقاشی می کنیم. می دانید من اشتباه می کردم. اشتباه این بود که این ضد انقلاب بود. در نسخه ای که به صورت سینگل منتشر شد، من می خوانم «وقتی از انهدام صحبت می کنید روی من حساب نکنید». من نمی خواستم کشته بشوم. من واقعا چیز زیادی در باره مائوئیست ها نمی دانستم. فقط به نظرم می آمد آن ها تعداد شان کم است، با وجود این خودشان را به رنگ سبز در می آوردند و جلوی پلیس می ایستادند تا آن ها را بگیرد. به نظرم این کار عاقلانه نمی آمد. فکر می کردم

انقلابیون کمونیست اصلی بهتر از این این خودشان را سازمان می دادند و دوره نمی افتند همه جا جار بزنند که من کمونیستم! احساس من این طور بود. من سوال مطرح می کردم. به عنوان عضوی از طبقه کارگر من همیشه به روسیه و چین و هر چیزی که در رابطه با طبقه کارگر اتفاق می افتد، علاقمند بودم. ولی بازی کاپیتالیستی را ارائه می دادم. زمانی هم بود که من به شدت قاطی چرندیات مذهبی شده بودم. دوره افتاده بودم و می گفتم که من «کمونیست مسیحی» هستم، اما هم چنان که یانو [نام یک روانکاو] می گوید: مذهب جنون قانونی است. به کمک ترابی بود که از همه این چیزها خلاص شدم و توانستم دردهای خودم را حس کنم.

رابین بلاکیرن: این روانکاو که تو گفتی، اسمش چی بود؟

جان لنون: یانوو... خوب متد او این است که تو تمام دردهایی را که از زمان کودکی در وجود خودت انباشته کرده ای، حس کنی. من بایستی

دارا تر به کار می برد نه به عنوان طبقه کثیرالعهده ای که اکنون رایج است.] که لباس تر

در مورد من، هرگز غیر سیاسی نبودم، هر چند مذهب طوری روی این سایه می انداخت. این



و تمیز دارند با موهای بلند می گردند. اما هیچ چیز عوض نشده به جز این که ما کمی لباس مان را تغییر داده ایم و همان لعنتی ها را به حال خود واگذاشته ایم که بر همه چیز حکومت کنند ...

طارق علی: چه وقت شروع به سرپیچی از نقشی کردی که به عنوان بیتل به تو تحمیل شده بود؟

جان لنون: حتی در دوران اوج بیتل ها هم من با این نقش در می افتادم، همین طور جرج (هاریسون). ما چند بار به آمریکا رفتیم و اپستاین (Epstein نام مدیر تولید) همیشه سعی می کرد به ما حقه کند که چیزی درباره جنگ ویتنام نگوییم. زمانی رسید که من و جرج با خود گفتیم که خوب این بار که از ما سوال کنند خواهیم گفت ما با این جنگ مخالفیم و به نظر ما آنها باید بی تاخیر آنجا را ترک کنند. و ما همین کار را هم کردیم. در آن زمان این چیز تقریباً رادیکالی بود؛ خصوصاً برای 'Fab Four' گروه چهار نفره بیتل ها]. برای شخص من این اولین باری بود که فرصت پیدا کردم پرچم را اندکی به تکان بیاورم. اما به خاطر داشته باشید

که من همیشه احساس خفقان می کردم. ما همگی به شدت تحت فشار بودیم و به سختی مهلتی می یافتیم که افکار خودمان را بیان کنیم. با آن تورهای فشرده و کار مداوم و با توجه به این که ما اغلب در پوله ای از رویاها و اسطوره ها ننگه داشته می شدیم. وقتی شما سزار باشید و همه چیزهای خوب و دختران زیبا را به شما بدهند، خیلی سخت است که شما بگویید نمی خواهید شاه باشید، می خواهید واقعی باشید.

در این مسیر، دومین کار سیاسی من وقتی بود که گفتیم «بیتل ها از عیسی مسیح بزرگترند»، این واقعا فضا را شکست و در آمریکا به خاطر این حرف نزدیک بود مرا بکشند. این یک تکان بود برای جوانانی که از ما الگو می گرفتند. تا آن زمان قاعده ناگفته ای حکم می کرد که ما از پاسخ دادن به سوالات «حساس» خودداری کنیم. هر چند من همیشه روزنامه می خواندم، می

حدود سال 65 یا 66 بود، مذهب محصول مستقیم چرندیات مربوط به سوپر استار شدن بود. [اشاره به آهنگ معروف religion]. مذهب مجرای بود برای بروز سرکوب شدگی من. فکر می کردم خوب چیز دیگری نیز در زندگی باید وجود داشته باشد؟ مگر نه؟ این که داریم آن نیست؟ اما به هر حال من به نوعی سیاسی بودم. در دو کتابی که نوشته ام، ضربه هایی به مذهب هست و یک نمایش در باره یک کارگر و یک سرمایه دار هم هست. من از بچگی به سیستم نیش زدم. در مدرسه عادت داشتم روزنامه درست کنم و آن را پخش کنم. آن ها در حالی که به پشت من می زدند، می گفتند در باره طبقه ام عمیقاً آگاهی دارم. چون می دانستم چه بر سر من می آید و از ستم طبقاتی که بر سر ما می آمد با خبر بودم. این بود اصل ماجرا، ولی در طوفان بیتلیسم این از دست رفت. من موقتا از واقعیت جدا شدم.

نافرمانی در مقابل قدرت

طارق علی: فکر می کنی علت موفقیت نوع موسیقی تو چه بود؟

جان لنون: خوب، آن زمان فکر می کردند این یک پیروزی برای طبقه کارگر است، اما حالا که به گذشته نگاه می کنم، می بینم که این هم مثل همان معامله حقه بازانه ای بود که با سپاهان کردند. درست مثل همان بود که سپاهان اجازه یافتند دهنده یا بوکسور بشوند و یا برای مردم برنامه تفریحی جور کنند. این انتخابی است که در برابر شما می گذارند: حالا به تو مجال می دهند ستاره پاپ بشوی و این واقعا همان چیزی است که من در آهنگ «قهرمان طبقه کارگر» می گویم. همان طور که در مصاحبه با رولینگ استون [یک نشریه مترقی در آن دوره. م] هم گفتم هنوز هم این همان عده هستند که قدرت را در دست دارند. سیستم طبقاتی یک ذره هم تغییر نکرده است. البته خوب حالا یک عده زیادی از مزدبگیران و تعدادی از بچه های اهل مد طبقات متوسط [لنون طبقه متوسط را به عنوان طبقه

جان لنون در شهری کارگری در لیورپول متولد شد. در کودکی ه پدر و مادرش را از دست داد. وی در میان فرزندان طبقه کارگر قد می کشید و خود را یکی از آنان می دانست .. شانزده ساله بود که نخستین گروه موسیقی اش را تشکیل داد. سال 1957 موسیقیدان جوان و با استعداد به نام پل مک کارتنی تحت تاثیر شخصیت و هنر جان لنون قرار گرفت و به گروه او پیوست. سال 1962 گروه "بیتلز" متولد شد.

جان لنون می گفت آرزو دارد بر مردمی که زیر ستم اند تاثیر بگذارد، به نحوی که خودشان بیدار شوند و ابتکار عمل را به دست بگیرند. صمیمیت و صداقت او در این آرزو، برجسته ترین خصوصیت اش بود. متاسفانه خود او نتوانست شاهد تاثیر کار صمیمانه اش در جهت این هدف انسانی و عمیقاً دموکراتیک باشد. اما نزدیک به یک ربع قرن بعد از این که گلوله ای در سنترال پارک نیویورک برای همیشه به زندگی او خاتمه داد، صدای او در برابر قدرتمندانی که در اجلاس سازمان تجارت جهانی در مکزیک جمع شده بودند، با قدرتی هرچه تمام تر طنین انداخت و مردمی که هزاران کیلومتر راه را برای اعتراض به نابرابری تحمیل شده بر مردم بی قدرت جهان پیموده بودند، همراه جوانان معترض شروع به خواندن اثر ماندگار او «تصور کن» کرده و ترانه را همان طور که او می خواست به سرود اعتراض و احقاق حق دموکراتیک مردم تبدیل کردند.

برای قضاوت درباره جان لنون بهتر است افکار و احساسات جان لنون را از زبان خود او بشنویم. در سال 1971 طارق علی و رابین بلاکیرن مصاحبه ای با جان لنون صورت دادند که از اسناد شناخته شده آن دوران است. طارق علی خود یکی از سازمان دهندگان برجسته دانشگاه راسل بود. چهره جان لنون واقعی در این مصاحبه به خوبی پیداست:

قدرت برای مردم

کانترپانچ، هشتم دسامبر 2005

مذهب و سیاست

طارق علی: آخرین آهنگ های تو و حرف هایی که اخیراً در مقابل عموم زده ای، بویژه مصاحبه ات در نشریه رولینگ استون، حاکی از آن است که نظراتت هر چه بیشتر رادیکال و سیاسی می شود. کی این تحول شروع شد؟

جان لنون: می دانید من همیشه ذهنیت سیاسی داشته ام و علیه وضع موجود بوده ام. وقتی شما در شرایطی شبیه شرایط من بزرگ شده باشید، بطور بدیهی از پلیس به عنوان یک دشمن طبیعی می ترسید و متفکر می شوید. از ارتش بدتان می آید و آن را چیزی می بینید که این و آن را می گیرد و می برد و یک جایی مرده اش را رها می کند. می خواهم بگویم که این اساساً یک چیز کارگری و مربوط به طبقه کارگر است، هرچند وقتی سن آدم بالا می رود، ساییده شده، آدم خانواده ای دست و پا می کند و سیستم او را می بلعد.

این کار را می‌کردم که بتوانم تمامی افسانه‌های مذهبی را در خود بکشم. در تزیین تو واقعا مجبوری که کلیه لحظات درآورد زندگی ات را دوباره حس کنی. این مشقت بار است. مجبورت می‌کند تشخیص بدهی دردهایت، همان دردهایی که باعث می‌شود با هراس و قلبی که می‌طپد از خواب بلند شوی، دردهای توست و نه محصول کسی آن بالا درآسمان. نتیجه رفتار پدر و مادرت و شرایط زندگی ات است ...

هنر و سیاست

طارق علی: موفقیت توبه حدی رسید که در خواب کسی هم نمی‌آید. جان لنون: ... دوران فجیعی بود. منظور من آن شادی‌های اولیه مربوط به موفقیت نیست - مثل ضبط اولین آلبوم یا اولین سفر به آمریکا. اول به نوعی برای خودمان هدف تعیین کرده بودیم که به بزرگی الویس بشویم. حرکت به طرف جلو یک چیز بزرگی بود. اما رسیدن به آن در عمل به بزرگترین سقوط تبدیل شد. من فهمیدم باید دایم همان کسانی را راضی کنم که وقتی بچه بودم از آن‌ها همیشه نفرت داشتم. این چیزی بود که مرا دوباره به واقعیت بازگرداند. من شروع کردم به درک این که همه ما ذلیل و زیر ستم هستیم و به همین دلیل من می‌باید کاری بکنم. هر چند نمی‌دانم جای من کجاست. رابین بلاکبرن: خوب، به هر حال سیاست و فرهنگ به هم مربوط اند، نه؟ منظورم این است که کارگران را در لحظه حاضر با فرهنگ منکوب می‌کنند نه با تفنگ؟

جان لنون: آن‌ها را تخدیر می‌کنند... رابین بلاکبرن: و این که با فرهنگ آن‌ها را تخدیر می‌کنند، چیزی است که هنرمند می‌تواند به این کار کمک کند یا جلوی آن را بگیرد. جان لنون: این کاری است که من سعی می‌کنم در آلبوم هایم و در این مصاحبه‌ها بکنم. کاری که تلاش می‌کنم انجام بدهم این است که تا آن جا که می‌توانم روی مردم تاثیر بگذارم. روی همه آن‌ها که هنوز رویایی دارند و در ذهنشان یک علامت سوال هست. دوران رویای آشفته به سر رسیده است. این چیزی است که من سعی می‌کنم به آن‌ها بگویم.

رابین بلاکبرن: در گذشته هم مردم سعی می‌کردند آهنگ‌های بیتل‌ها را بگیرند و با کلمات دیگر بخوانند. مثلا یلو ساب مارین 'Yellow submarine' چندین نوع آن را می‌خواندند. در یکی از اعصاب‌ها می‌خواندند «ما همه زنده ایم به نان و مارگارین».

جان لنون: من این دوست دارم. من خوشم می‌آمد وقتی در مسابقات فوتبال جمعیت می‌خواند «ما همه حالا با هم هستیم». این یکی دیگر بود. همین طور از این خوشم می‌آمد که مردم آمریکا می‌خواندند «به صلح فرصت بدهید». چون در ذهن خودم آن را این طور نوشته بودم. دلم می‌خواست به جای 'We shall overcome' که از سال‌های 1800 مانده، یک چیزی از زمان خودمان بخوانند. من یک وظیفه‌ای احساس می‌کردم که آهنگ‌هایی بنویسم که مردم آن را دسته جمعی و یا در تظاهرات بخوانند. به همین دلیل است که حالا آهنگ هایم را برای انقلاب تنظیم می‌کنم ...

رابین بلاکبرن: ما تعداد معدودی آهنگ‌های انقلابی داریم که از قرن نوزدهم است. آیا در سنت موسیقی ما چیزی می‌بینی که بتوان از آن به عنوان آهنگ‌های انقلابی استفاده کرد؟

جان لنون: وقتی من شروع کردم، راک اند رول خودش برای مردم هم سن من در آن موقع یک انقلاب اساسی بود. ما به چیزی پر سر و صدا و واضح احتیاج داشتیم که آن همه عدم بی‌احساسی و ستمی را که بر ما می‌رفت بشکنند. ما کمی آگاهانه با این شروع کردیم که نشان

بدهیم داریم از آمریکایی‌ها تقلید می‌کنیم. ولی وقتی عمیقا به کار موسیقی پرداختیم، دریافتیم که نیمی از آن موزیک سفیدهای روستایی و وسترن white country and western است و نیمی ریتم سیاهان و بلوز blues است. بیشتر آهنگ‌ها از اروپا و آفریقا به آن جا رفته بود و حالا این‌ها به سوی ما بر می‌گشت. بسیاری از بهترین آهنگ‌های دیلون از اسکاتلند، ایرلند و انگلستان آمده است. این یک نوع تبادل فرهنگی است. هر چند جالب ترین آهنگ‌ها به نظر من مال سیاهان است، چون آن‌ها ساده ترند. آن‌ها یک جوری پائین تنه آدم را به حرکت در می‌آورند که خود نو آوری است و بعد بیشتر آن‌ها آهنگ‌های مزرعه هستند که درد آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. آن‌ها نمی‌توانستند درد خودشان را روشنفکرانه بیان کنند، بنابراین با چند کلمه می‌گفتند که ما به سر آن‌ها چه می‌آوریم. بعد بلوز شهری بود که مقدار زیادی از آن راجع به سکس و جنگیدن بود ...

رابین بلاکبرن: تو می‌گویی موزیک روستایی و وسترن از آهنگ‌های فولکلور اروپایی گرفته شده. آیا این آهنگ‌های فولکلور بعضی وقت‌ها چیزهای خسته کننده ای نیستند، همه اش در باره شکست خوردن و باختن؟

جان لنون: وقتی بچه بودیم همه ما با آهنگ‌های فولکلور مخالف بودیم چون مال طبقه متوسط بودند. آن دانشجویان با شال‌های بزرگ و قوطی آبجو در دست آهنگ‌های فولکلوری را می‌خواندند که ما به آن‌ها می‌گفتیم آهنگ‌های la-di-da مزخرفاتی مثل این: «من در نیو-کاس - تل کار می‌کردم». بعد تعداد کمی موزیک فولکلوریک واقعی بود که شما در رادیو یا تلویزیون می‌شنیدید، در ایرلند یا جایی دیگر که آهنگ‌های خودشان را می‌خوانند و قدرت آن‌ها فوق العاده است. ولی بیشتر موسیقی فولکلور خسته کننده است. امروز موزیک واقعی مردم، فولک، راک اند رول است.

رابین بلاکبرن خطاب به یوگو همسر لنون: یوگو، آلبوم تو به نظر می‌رسد موسیقی آوانگارد مدرن را با راک مخلوط می‌کند. تو صداهایی را که روزمرده شنیده می‌شوند مثل صدای قطار را وارد یک طرح موزیکال می‌کنی. به نظر می‌رسد می‌خواهی یک بعد زیبایی شناسی وارد زندگی روزمره بشود. این که هنر نباید در موزه‌ها و گالری‌ها محبوس بماند.

یوگو: دقیقا. من می‌خواهم به مردم بگویم نباید بترسند خودشان چیزی را خلق کنند. اساسا دو نوع آدم در جهان هست. مردمی که به خودشان اعتماد دارند چون به توانایی خودشان در خلق کردن واقف اند، و مردمی که به خودشان اعتماد ندارند چون به آن‌ها گفته شده خودشان توانایی خلق چیزی را ندارند و باید دستور بگیرند. نظم حاکم همیشه مردمی را دوست دارد که مسولیت بر عهده نمی‌گیرند و به خودشان احترام نمی‌گذارند.

کیش شخصیت

رابین بلاکبرن: من فکر می‌کنم کنترل کارگری مربوط به همین است ...

جان لنون: آیا در یوگسلاوی کاری مشابه این نکرده اند؟ آن‌ها از روس‌ها خلاص شده اند. دوست دارم به آن‌جا بروم و ببینم چطور پیش رفته است.

طارق علی: خوب آن‌ها این کار را کرده اند. سعی کرده اند مدل استالینستی را بشکنند. ولی به جای «کنترل» مهار نشده کارگری، یک دز قوی بوروکراسی به آن اضافه کرده اند که راه ابتکار کارگری را تسهیل کند. و بعد تمام سیستم را با مکانیسم بازار تنظیم می‌کنند که نابرابری

مناطق مختلف را تشدید می‌کند.

جان لنون: به نظر می‌رسد همه انقلاب‌ها به کیش شخصیت ختم می‌شود - حتی چینی‌ها به یک انگاره پدرومانند احتیاج دارند. به نظرم در کوبا هم همین اتفاق دارد می‌افتد، با چه و فیدل. در مدل غربی کمونیسم، کارگران باید تقریبا یک انگاره تصویری از خودشان بسازند تا جای آن انگاره پدرومانند را بگیرند.

رابین بلاکبرن: ایده جالبی است. طبقه کارگر قهرمان خودش بشود. البته تا جایی که این به یک توهم آرامش بخش تبدیل نشود. و تا وقتی که کارگران خودشان واقعا قدرت داشته باشند. اگر کاپیتالیست‌ها و بوروکرات‌ها بر زندگی آدم حکومت کنند، به عنوان بازوی تکمیلی نیاز به توهم دارید.

یوگو: مردم باید به خودشان اعتماد داشته باشند. طارق علی: این چیزی است که در فرانسه 1968 شروع شد.

جان لنون: ولی حزب کمونیست فرانسه با آن نرفت.

رابین بلاکبرن: نه نرفت. با ده میلیون کارگری که در اعتصاب بودند آن‌ها می‌توانستند تظاهرات عظیم خیابان‌های پاریس را هدایت کنند و ساختمان‌های دولتی را بگیرند و حکومت دوگل را با قدرت مردمی مثل کمون یا شوراهای اصیل عوض کنند. ولی حزب کمونیست فرانسه از این کار هراس داشت و به جای این که کارگران را تشویق کند خودشان ابتکار عمل را به دست بگیرند به معامله با مقامات پرداخت.

جان لنون: عالی است. ولی یک مساله در این مورد هست. همه انقلاب‌ها با یک فیدل یا مارکس یا لنین، که روشنفکر بودند و می‌توانستند کارگران را جمع کنند، روی داده است. این تا به حال موثر نشد. شما باید دانشجویان چپ را ببرید با کارگران صحبت کنند. طارق علی: کاملا درست است. ما سعی کرده ایم همین کار را بکنیم ولی باید بیشتر کار کنیم...

سانسور و فشار سیستم برای در انزوا قرار دادن جان لنون: من روزنامه مورنینگ استار [متعلق به حزب کمونیست] را می‌خوانم. به نظر می‌رسد در قرن نوزدهم است. مثل این که برای لیبرال‌های میان‌سال که از طبقه‌شان در رفته اند، نوشته می‌شود. شما باید به کارگران جوان دست پیدا کنید. انقلابی‌ها باید به نوعی خود را به کارگران برسانند. زیرا کارگران نمی‌توانند به آن‌ها دست پیدا کنند. ولی مشکل این است که نمی‌دانم از کجا باید آغاز کرد. مساله من این است که هر چه واقعی‌تر می‌شوم، از مردم طبقه کارگرم خودم رشد کرده جدا می‌شوم. حالا این دانشجویان هستند که صفحات ما را می‌خرند. این مساله است.

رابین بلاکبرن: ولی حالا تو داری بر خلاف جریان اصلی بورژوازی شنا می‌کنی، این کار خیلی مشکل‌تر است.

جان لنون: بله آن‌ها صاحب همه روزنامه‌ها هستند و توزیع و همین طور پرداخت پول هم در دست آن‌هاست. EMI آلبوم Two Virgins ما را به قتل رساند. چون آن را دوست نداشت. در آخرین ضبط آن‌ها جملات آهنگ را که روی صفحه چاپ شده بود، سانسور کردند. نهایت حماقت و مسخرگی. آن‌ها به من اجازه می‌دهند آن را بخوانم ولی جرات ندارند بگذارند شما آن را بخوانید. جنون.

رابین بلاکبرن: با این که تو به عده کمتری دسترسی داری، ولی شاید تاثیر عمیق‌تری می‌گذاری. جان لنون: بله فکر می‌کنم درست است. مردم کارگر نسبت به صراحت ما در مساله سکس واکنش نشان دادند. آن‌ها از عریان بودن می‌ترسند در این مورد هم مثل حوزه‌های دیگر آن

ها را سرکوب کرده اند. آن‌ها فکر می‌کنند پل [مک کارتنی] خوب است. او درد سر درست نمی‌کند. وقتی من و یوگو ازدواج کردیم، تعداد زیادی نامه‌های نژاد پرستانه گرفتیم که تهدید می‌کردند گوری مرا خواهند برد. بیشتر نامه‌ها از ارتشی‌هایی بود که در الدرشات زندگی می‌کنند. افسرها. حالا کارگران بیشتر به ما علاقه نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد دانشجویان هنوز به اندازه کافی بیدار نیستند که بدانند باید کارگران را بیدار کنند. اگر از چالش‌های خود گذر نکنیم، همه درها دوباره بسته خواهد شد. چیزی که اساسا به آن احتیاج داریم این است که دانشجویان بتوانند کارگران را متقاعد کنند که پرت و پلا نمی‌گویند.

یوگو: من و جان آدم‌های خوشبختی هستیم. چون می‌توانیم شرایط زندگی خودمان را بسازیم. اما ما اهمیت ارتباط با دیگران را به خوبی می‌دانیم.

جان لنون: هر چه بیشتر با واقعیت‌ها روبرو می‌شویم، بیشتر متوجه می‌شویم که دستور کار روز آن‌ها نشان ندادن واقعیت است. هر چه واقعی‌تر می‌شویم، بدرفتاری با ما بیشتر می‌شود. این به نوعی ما را رادیکال‌تر می‌کند. مثل این که در یک گوشه‌تر گذاشته و همه راه‌ها را برویت بسته باشند. اما چقدر خوب بود اگر تعدادمان بیشتر بود...

قدرت و خشونت

یوگو: موسیقی جدید نشان داد کانال‌های جدید برای ارتباط هست.

جان لنون: بله، ولی همان طور که گفتم هیچ چیز واقعا تغییر نکرد.

یوگو: خوب چیزهایی تغییر کرد، و در جهت مثبت. همه چیزی که می‌خواهم بگویم این است که می‌شود یک انقلاب بدون خشونت داشت.

جان لنون: ولی شما نمی‌توانید قدرت را بدون مبارزه بگیرید.

طارق علی: این یک مساله تعیین کننده است.

جان لنون: برای این که وقتی مساله به جای حساس می‌رسد، آن‌ها نمی‌گذارند مردم قدرت بگیرند. آن‌ها به شما اجازه می‌دهند برای شان برقصید و نمایش بدهید، ولی قدرت واقعی را به شما نمی‌دهند.

رابین بلاکبرن: در انگلستان، تنها یک قدرتی که عمیقا در کارگران ریشه داشته باشد، می‌تواند دولت بورژوازی را ساقط کند.

انقلابیون و مساله آزادی زن یوگو: وقتی نسل جوان قدرت بگیرد، همه چیز متفاوت خواهد بود.

جان لنون: زنان خیلی مهم اند. ما نمی‌توانیم بدون مشارکت زنان و آزاد شدن آن‌ها انقلابی داشته باشیم. برتری مردان به شیوه بسیار زیرکانه‌ای آموزش داده شده است. خیلی طول کشید که من متوجه شوم مرد بودن من چگونه میدان حرکت هم یوگو را محدود می‌کند. او زن سرخ و آزاده‌ای است که توانست به سرعت به من نشان دهد که کار من کجا غلط است. هر چند خودم تصور می‌کردم رفتار کاملا طبیعی دارم. و به همین دلیل من همیشه علاقمندم بدانم رفتار کسانی که ادعای رادیکالیسم می‌کنند با زنان چگونه است.

رابین بلاک بورن: همیشه در میان چپ‌ها هم حداقل به همان اندازه همه جاهای دیگر، شونیسیم مردانه وجود داشته است. هر چند خیزش جنبش آزادی زن خودش دارد این را مشخص می‌کند. جان لنون: به واقع مضحک است. چگونه می‌توان از قدرت برای مردم دم زد بدون این که درکی از این داشته باشی که مردم شامل هر دو جنس است.

مشائی در مورد کورش زیاد هم بی ربط نمی گوید!

سیامک ستوده



مشائی بعنوان یک اسلام گرای فناتیک می گوید:

سخنان کورش پیامبر گونه است. او می گوید بعضی علما حتی او را یکی از پیامبران می دانند.

گاهی حقیقت را باید از زبان دشمن شنید بگذارید ببینیم ادعای مشائی چقدر حقیقت دارد: 1- محمد ادعا می کرد که خداوند او را انتخاب و مأمور هدایت قوم عرب و مردم جهان نموده است.

کورش هم در استوانه ادعا می کند که مردوک خدای بابلی او را انتخاب و پادشاه جهان کرده است. او می گوید خدای بزرگ:

"در سراسر همه کشور ها به جست و جو پرداخت. به جست و جوی شاهی خوب که او را با قلبی پاک یاری کند. آنگاه او نام کورش، پادشاه "انشان" را بر خواند. از او بنام پادشاه جهان یاد کرد."

2-محمد ادعا می کند که در جنگها، منجمله جنگ بدر، خداوند سپاه اجنه را به کمک او فرستاد و موجب پیروزی او در جنگ شد.

کورش نیز در استوانه ادعا می کند مردوک خدای بزرگ بابل در راه بابل دوشادوش وی گام بر می داشت و مقدر کرد که کورش بدون جنگ شهر بابل را فتح کند.

" بنا بر این، او کورش را بر انگیخت تا راه بابل را در پیش گیرد، در حالیکه خودش هم چون یآوری راستین دوشادوش او گام بر میداشت. مردوک مقدر کرد تا کورش بدون جنگ و خونریزی به شهر بابل وارد شود. او بابل را از هر بلائی ایمن داشت."

آیا اکنون تفاوتی میان سخنان پیامبرانه کورش با محمد می بینید؟ آیا هر دوی آنها با فریبکاری سعی در انتساب قدرت خود به قدرت خدا نمی کرده اند؟ و آیا در این مورد که مشائی چندان هم بی ربط نمی گوید با من هم نظر نمی شوید؟

من همواره گفته ام شاهان و پیامبران هر دو از محصولات مشترک عصر باستان و نظام تمدن بوده اند و هیچ فرقی با هم نداشته اند. هر دو

بانی دیکتاتوری های مطلقه فردی بوده اند که به زور شمشیر و تمیق مردم حکومت می کرده اند. هر دو خود را نماینده و برگزیده خدا می دانسته اند. هر دو در ازاء بی حقوقی مردم، و بزور شمشیر، تمامی قدرت را در دست خود داشته اند. کورش و محمد هر دو قلدران سرکوبگری بوده اند که جز سرکوب و تاخت و تاز به سرزمین های دیگر و غارت مردم بیچاره خودی و غیر خودی و گرفتن خراج و جزیه از آنها سودای دیگری در سر نداشته اند. انتساب خود به خدای موهوم و ساختگی نیز بخشی از حقه بازی و شبیادی آنها برای فریب مردم و توجیه قدرت دیکتاتور مابانه ی خود بوده است. هواداران نظام سلطنت که در دفاع از نظام آبرو باخته ی خود حرفی برای گفتن ندارند، برای تجدید آبروی از دست رفته سلطنت، به ایده آلیزه کردن نظامات سلطنتی کهن- که بر عکس نظام آریامهری مردم از آن خاطره و تجربه زنده ای ندارند- پرداخته اند. آنها سعی می کنند اکنون که امامزاده های اسلامی در حال فروریزی اند، برای مردم از کورش و داریوش، امامزاده های تازه ای بسازند. غافل از اینکه ما

و همه نیروهای آگاه جامعه بیکار ننشسته ایم و همانطور که در مورد کیش منحوس اسلامی عمل نمودیم، بزودی دروغ پردازی های ناسیونالیستی آنها را نیز در مورد کورش و نظامات پادشاهی باستانی بر ملا خواهیم کرد. من قاطعانه اعلام می کنم آنچه انقلاب آتی ما را بطور جدی تهدید می کند نه جریانات فرتوت اپوزیسیون اسلامی امثال موسوی و کروبی، بلکه ناسیونالیزم فاشیستی است که در قبال رکود و انفعال وحشتناک چپ در آگاهگری و مبارزه ی نظری، و عقب افتادگی فکری روشنفکران لیبرال، تا کنون موفق شده است تا با ایده آلیزه کردن گذشته، از بیراهه در ذهن مردم نفوذ کرده، برای قدرت یابی فاشیستی خود در آینده جای پائی برای خود پیدا کند.

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

□□□

سجاد و هوتن کیان و دو خبرنگار آلمانی در تبریز دستگیر شدند



اطلاعیه مطبوعاتی شماره ۷۹:

سکینه به دفتر هوتن رفته بودند، عوامل وزارت اطلاعات به دفتر کار این وکیل ریخته و هر چهار نفر حاضر در محل را دستگیر و با خود بردند. دستگیر شدگان عبارتند از: سجاد قادرزاده پسر سکینه محمدی آشتیانی، هوتن کیان وکیل سکینه، و دو خبرنگار آلمانی. دستگیر شدگان از آن هنگام تا کنون در محل نامعلومی نگهداری میشوند و کسی از سرنوشت آنها اطلاعی ندارد.

تنها چیزی که مشخص است عوامل وزارت اطلاعات آنها را دستگیر کرده اند. لحظه ای که عوامل وزارت اطلاعات به دفتر کار هوتن کیان ریختند، خبرنگار آلمانی در حال صحبت با مینا احدی از طریق تلفن بود که اعلام کرد دیگر نمیتواند ادامه بدهد و تلفن را قطع کرد. از این هنگام تا کنون خبری از این چهار نفر در دست نیست.

بعد از این واقعه مینا احدی تا نیمه های شب ایران تلاش کرد با دفتر وکیل سکینه و خبرنگاران آلمانی تماس بگیرد، اما تماس ممکن نشد و همه تلفن ها بسته بود. مینا احدی بلافاصله همکاران خبرنگاران آلمانی و مقامات دولت آلمان را از این واقعه مطلع کرد. چند ساعت بعد از این اتفاق وزارت خارجه آلمان و همکاران خبرنگاران و مینا احدی مطمئن شدند که چهار نفر فوق دستگیر شده اند.

ما با تمام قوا برای آزادی سجاد و هوتن و خبرنگاران آلمانی تلاش میکنیم و همگان را به اعتراض هرچه وسیعتر به این سببیت حکومت اسلامی فرامیخوانیم. دستگیرشدگان و سکینه باید فوراً آزاد شوند.

کمیته بین المللی علیه اعدام

کمیته بین المللی علیه سنگسار

۱۱ اکتبر

برای دیدن برنامه از طریق اینترنت:

www.mardomtv.com

www.glwiz.com

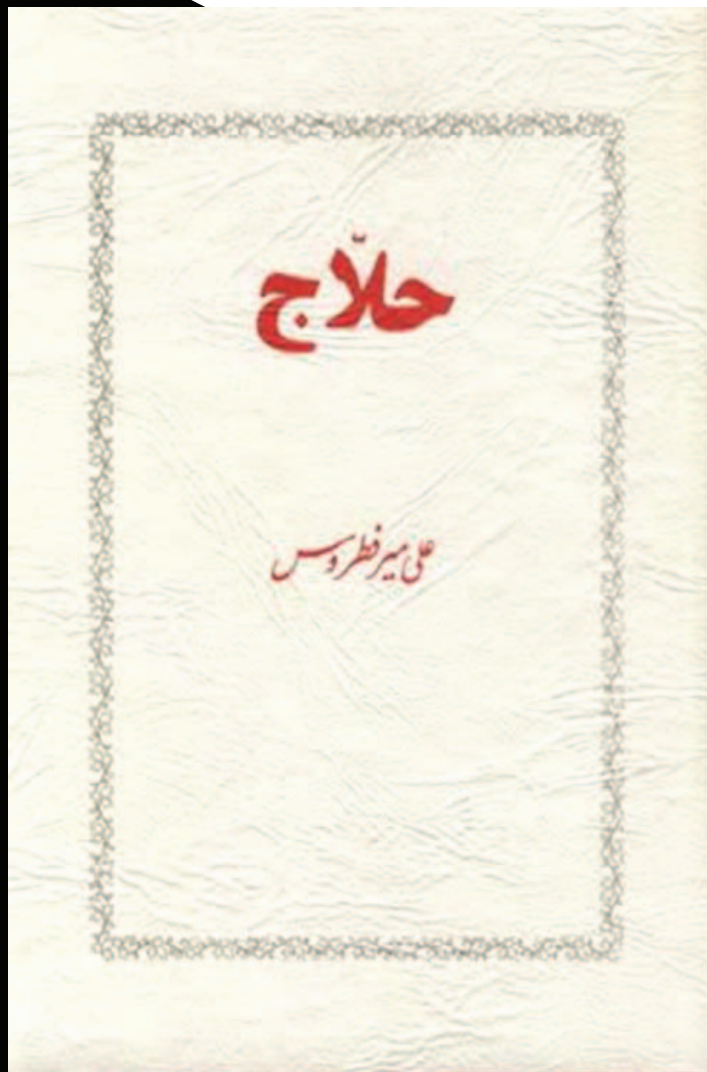
درسهای انقلاب

برنامه جدید تلویزیونی سیامک ستوده در کانال پیام افغان

هر جمعه ۲:۳۰ تا ۴:۳۰ بعد از ظهر به وقت ایران

۶ تا ۸ صبح به وقت تورنتو

لطفاً به داخل ایران اطلاع رسانی کنید!



از کتاب: **حلاج**

نویسنده: **علی میر فطروس**

چاپ اول: ۱۳۵۷، تهران، چاپ پانزدهم: ۲۰۰۶، آلمان

"خدا همچون دشمن خشمگینی است که دارویی جز کشتن او نیست"
ابن راوندی روحانی بزرگ شیعه در قرن سوم که به آگاهی رد اسلام و خدا رسید.
۳ نفر مردم جهان راه گمراه کردند؛ شبانی (موسی) طبیعی (عیسی) و شتر بانی (محمد) و این شتریان از دیگران شعبده باز تر بود. ابوسعید جنابی (رهبر قمرطیان- آزادیخواهان ایرانی ضد مذهب قرن سوم هجری که طرفداران بسیار در میان قشر بازرگان و روشنفکر کشورهای اسلامی یافتند و در آغاز جمهوری ۱۵۰ ساله لائیک در بحرین هرچه تورات، انجیل و قرآن بود را به صحرا برده و از بین بردند. در سال ۲۹۴ هجری، قمرطیان به شهر مکه حمله بردند حجرالسود را از خانه جدا کردند و بر بام کعبه شدند و ناودان زرین کعبه را کردند و می‌گفتند: "چون خدای شما به آسمان شود و خانه راه بر زمین ضایع گذارد خانه اش ویران و غارت باید کرد..." **تاریخ بیوهی**



عید فرت آمد!

عید فرت آمد و زرتی به جهان گشت به پا، هلهله و شور و نوا، مرد و زن و پیر و جوان، خرد و کلان، جمله بخوردند به فرمان الهی، که هر چیز که خواهی بخور از اطعمه و اشربه و اغذیه و ادویه و سیب و انار و رطب و توت و یگش دود و بکن فُوت و بز سوت و چنان شخم بز مزرعه زینب و زهرا ز پس و پیش و بز خیش و بده آب فراوان که شود باغ و گلستان و میانش بشود رود، چنان جنت موعود که فرمود محمد ...



تو بین ملت مدهوش نگون بخت که سی روز کند سخت به خود زندگی از خواب و خور و تشنگی و سیصد و سی روز دگر گرم دغل کاری و مکاری و دزدی و دروغ و پی ناموس کسان بودن و هر شب به بر یک نفر آسودن و لیکن چو شود ماه **رم** از آن، همه دزدان و همه روسپیان سخت بگردند مسلمان و بخوانند فراوان ز کتابی که بود آفت فرزانی و منبع دیوانگی این مردم مفلوک گذارند به سر، از سر شب تا به سحر تا که شود یوک همه کله ایشان و بجنبند همه دندان و زبان بر لغت تازی و یک حرف نفهمند از این کار و بخوانند دعا را...

برگرفته از وبلاگ آپار- نونو

http://apar-nono.blogspot.com/2009/11/blog-post_8608.html

سیامک سنود

تاریخ اسلام

قرارداد مدینه

همان مهربانی و عدالتی که در میان مومنین رایج است رفتار می نماید. بنی ساعده، بنی اَلْحَارِث، و بنی جُوشم و بنی اَللَنْجَار نیز بهمین ترتیب. (اینها به قبیله خَزْرَج تعلق داشتند -از من)

بنی عمرو بن عوف، بنی النَّبِیت و بنی آل اوس نیز بهمین سیاق. (اینها به قبیله اوس تعلق داشتند -از من)

مومنین با مهربانی هیچ کس را در میان خود که ناتوان از پرداخت سهم خون بها و یا پول آزادسازی خود است تنها بحال خود رها نمی کنند.

هیچ مومنی طرف برده آزاد شده یک مسلمان را بر علیه او نمی گیرد. مومنین خدا ترس بر علیه هر یابی یا کسی که در میان مومنین بی عدالتی، گناه و دشمنی، و فساد می پراکند بوده؛ همه موظفند دست رد بر سینه او بزنند حتی اگر وی پسرش باشد. یک مومن نه خون یک مومن دیگر را بخاطر یک کافر می ریزد، و نه به یک کافر بر علیه یک مومن کمک مینماید. پشتیبانی خدا فقط یکی است، کمترین آنها ممکن است به یک غریبه از طرف آنها پناه دهد. (دو جمله آخر برای من روشن نیستند. حدس من در مورد آنها اینست: خدا فقط از مومنین حمایت میکند، و مسلمانان به یک غریبه در نهایت ممکن است که فقط پناه دهند) مومنین در تمایز با خارجیان دوست یکدیگرند. یهودی که از ما

پیروی کند از برابری و حمایت ما برخوردار خواهد شد. او نه مورد ظلم قرار میگیرد و نه به دشمنانش کمک میشود. صلح مومنین یک پارچه است. آنها وقتی که در راه خدا می جنگند جداگانه با کسی صلح نمی بندند. (منظور باید این باشد که مسلمانان هنگامیکه جنگ میکنند، دسته ای از آنها نمیتوانند صلح جداگانه با دشمن ببندند. جنگ و صلح آنها با دشمن یکپارچه و دستجمعی است.) شرایط (صلح-ازمن) باید برای همه یکسان و عادلانه باشد. در هر جنگ و تهاجمی هر سوار باید یکی را هم پشت خود سوار کند. مومنین باید از خون افرادشان که در راه خدا ریخته شده است انتقام بگیرند. مومنین برخوردار خواهند بود. هیچ بت پرستی مال و جان قریش را نه تحت حمایت خود میگیرد و نه در مخالفت با یک مومن دخالت میکند. کسی که محکوم شود که مومنی را بدون دلیل به قتل رسانده است در معرض تلافی قرار می گیرد، مگر آنکه رضایت تبار بلافضل وی (از طریق خون بها) بدست آمده باشد، و مومنین مانند یک تن بر علیه او خواهند بود، و موظف اند که در این مورد دست به عمل بزنند.

برای مومنی که به مواد این نوشته وفادار بوده و به خدا و روز قیامت باور دارد غیر قانونی خواهد بود که به یک خطا کار کمک یا به او پناه دهد. لعنت و خشم خدا در روز قیامت بر او باد اگر چنین کند، و نه عذر پشیمانی و نه کفاره گناه از او پذیرفته خواهد بود. هرگاه که بر سر مسئله ای اختلاف داشته باشید باید به خدا و محمد رجوع نمائید.

یهودیان تا زمانیکه در کنار مومنین میجنگند در هزینه جنگ مشارکت خواهند داشت. یهودیان بنی عوف با مومنین (یهودیان مذهب خود و مسلمانان مذهب خود را دارند)، بردگان آزاد شده و کسان آنها یک جمع واحد را تشکیل

ابتکار خود در آن گنجانده بوده، بدون اینکه واقعا این توافق ها را حداقل در شکلی که توسط راویان اخبار بدست ما رسیده است، بامضاء و توافق کتبی قبایل دیگر رسانده بوده باشد.

یکی از دلایل این امر اینست که در متن قرارداد (منجمله در متن عربی آن در کتاب سیرت رسول الله) اینجا و آنجا، از محمد، بعنوان پیغمبر خدا نام برده شده است. در صورتیکه ما میدانیم نه یهودیان و نه پاگان ها، بجز آنها که مسلمان شده بودند، هیچیک هنوز ادعای پیغمبری محمد را قبول نداشتند. بنابراین، این سوال پیش می آید که چگونه ممکن است آنها پای قراردادی را امضاء نموده باشند که در آن از محمد بنام پیغمبر خدا نام برده شده بود.

از اینرو، درست تر اینست که مواد قرارداد، مانند مورد بالا، با توجه به اوضاع و احوال موجود در مدینه و موقعیت واقعی نیرو های موجود در برابر هم در مدینه مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرند تا از برداشتها و قضاوت های نادرست در این زمینه احتراز گردد.

این مسأله از آن جهت اهمیت دارد که نویسندگان و مبلغین اسلامی بنا به علاقه ای که در بزرگ کردن مسایل مربوط به محمد و مسلمانان داشته اند، نه تنها نسبت به این نوع انحرافات در متنی که بدست ما رسیده حساسیت لازم را بخرج نداده و نسبت به آن بی تفاوت مانده اند، بلکه در مواردی حتی آگاهانه در تشدید توهمات ناشی از این نوع اشتباهات کوشیده اند، و بدتر از این، حتی بسیاری از محققین غیر اسلامی نیز، با مطالعه سرسری و غیرموشکافانه متن، و بر بستر تمایلات مصلحت جویانه و دنباله روی کورکورانه از احادیث و روایات، در دامن زدن به این توهمات ناآگاهانه شریک شده اند. برای روشن شدن مطلب بجاست که به بررسی متن قرار پرداخته، ضمن روش نمودن محتوای سیاسی آن، به مواردی از تحریفات مذکور در بالا نیز اشاره نماییم.

متن قرارداد مدینه

ابن عشاق می گوید پیغمبرتوافقنامه ای را میان مهاجرین و انصار نوشت که در آن با یهودیان نیز دوستانه توافق شده بود

که دین و دارائی های خود را حفظ نموده و متقابلا الزاماتی را بپذیرند بشرح زیر: (تاکیدات در اینجا و در متن قرارداد از من اند)

بنام خدای بخشنده و مهربان این نوشته ایست از محمد میان مسلمانان قریش و یثرب و مومنین و کسانی که تابع آنهایند و به آنها ملحق شده و در کنار آنها میجنگند. آنان جمع واحدی را تشکیل میدهند که متمایز از دیگران می باشند. مهاجرین قریش بنا بر رسوم خویش خوبنها را در میان خود میپردازند و با زندانیان خود با همان مهربانی و عدالتی که در میان مومنین رایج است رفتار می کنند.

بنی عوف همان خونبھائی را میپردازند که بنا بر رسم موجود خود در دوران بت پرستی می پرداخته اند. هر دسته ای با زندانیان خود با

باین ترتیب، در این قرار داد، محمد، در کنار متحد ساختن مسلمانان قریش بصورت یک قبیله، آنان را با مسلمانان مدینه نیز که عضو قبایل خودشان بودند، در شکل یک امت و یک حزب سیاسی - مذهبی جدید که نطفه دولت آینده را تشکیل میداد، متحد مینمود. بر این اساس بود که طبق مواد مندرج در قرارداد مدینه، مسلمانان همه با هم در برابر غیر مسلمانان متحد شده، منافع خود را در هر شرایطی بر منافع دیگران ترجیح میدادند.

از این نظر، در حالیکه اتحاد میان مسلمانان اتحادی کامل و غیر مشروط بود، اتحاد مسلمانان با یهودیان و پاگانهای مدینه یک اتحاد صرفا نظامی و مشروط بحساب می آمد. به این معنا که یهودیان تنها در صورتیکه از مسلمانان در برابر حمله خارجی حمایت می کردند مورد حمایت متقابل آنان قرار می گرفتند. بعبارت دیگر اتحاد یهودیان و مسلمانان تنها در برابر قریش و هر کسی که به یکی از آنها حمله کند معنا میداد.

البته در متن قرار داد، حمایت از یهود مشروط به پیروی آنان از مسلمانان شده بود، که بنظر نمی رسد درست بوده باشد، و مورخ مسلمان احتمالا باید از روی تعصب و خود شیفتگی مذهبی دچار چنین گزافه گویی شده باشد. زیرا که اولاً یهودیان هیچگاه محمد را بعنوان پیغمبر خود نمی شناختند که بخواهند از او پیروی کنند. بعلاوه، قرارداد مدینه، حتی بفرض آنکه مورد قبول قبایل غیر مسلمان نیز واقع شده بود، در بهترین حالت، تا آنجا که به روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان مربوط میشد، قراردادی میان نیروهای بود که یکدیگر را باور نداشتند، و علیرغم آنکه موجودیت، عقاید و باورهای یکدیگر را برسمیت میشناختند، ولی تنها متعهد به دفاع از یکدیگر در برابر حمله خارجی و نه پیروی از یکدیگر بودند. بنابراین، کلمه "پیروی" ممکن است برای بزرگ کردن محمد بعد بجای کلمه "حمایت" توسط راویان اسلامی در قرارداد گنجانده شده باشد. چنانکه خود ابن هشام نیز می گوید:

"و سید علیه السلام، بمیان مهاجر (و انصار) عهد و میثاق بکرد و هر قومی بجای خود بداشت، و عهد هر قومی باز مهتران آن قوم افگند. و با یهود، که در حوالی مدینه بودند، مصالحت بنمود و ایشان را بر دین خود تقریر داد، بشرط آنکه نصرت دین اسلام دهند چون لشکر از بیرون آید".

واقعی تر اینطور بنظر می آید که قرارداد مدینه بهیچوجه نوشته ای میان محمد و قبایل دیگر مدینه که آنها آنرا امضاء کرده باشند نبوده است، بلکه چیزی درونی بوده که محمد دستور نوشتن آنرا برای خود مسلمانان، و تعیین حدود و ثغور آنان، چه در رابطه با یکدیگر و چه با دیگران داده بوده است و در ضمن، توافق هایی را نیز که بطور شفاهی با سران یهود و پاگان های مدینه (قبایل کافر و بت پرست) داشته، به

قرارداد مدینه در اصل، توافقنامه ای میان مسلمانان مهاجر قریش و مسلمانان مدینه، برای متحد نمودن آنها و رسمیت دادن آنان بعنوان یک گروه مستقل در رابطه با قبایل ساکن در مدینه بود. قراردادی که در عین حال که روابط و ضوابط میان خود مسلمانان بعنوان یک گروه مستقل را تعیین مینمود، درضمن اصول روابط آنان با قبایل دیگر مدینه، منجمله یهودیان و پاگانها، و شرایط اتحاد میان مسلمانان با آنان را نیز برای مسلمانان معلوم می نمود.

در این قرارداد، چه از نظر خود مسلمانان و چه از نظر قبایل مدینه، محمد و مهاجرین قریش به مثابه یک قبیله در نظر گرفته میشدند. چرا که همانطور که گفتیم و در قرارداد نیز ذکر شده بود، آنها مانند قبایل عرب موظف به پرداخت خون بها در میان افراد خود و دریافت سهم غنایم جنگی از همان طرفی که بآن تعلق داشتند میشدند. در واقع، مهاجرین، منشعباتی فردی از قبایل مختلف قریش بودند که قبیله جدیدی را برهبری محمد بنیان می نهادند.

اما در اینجا نکته دیگری نیز وجود داشت، و آن اینکه افراد این قبیله نو بنیاد را نه تنها اموری مانند دفاع مشترک، خون بها، و مسئله غنائم جنگی، اموری که آنها با قبایل دیگر مشابه می ساخت، بلکه اتحاد مذهبی و عقیدتی نیز- چیزی که در قبایل دیگر ابا وجود نداشت، متحد می ساخت. از اینرو، این اتحاد، تا آنجا که به خود مسلمانان مربوط می شد، نه تنها یک اتحاد سیاسی- نظامی، بلکه همچنین یک اتحاد ایدئولوژیک و مذهبی و بعبارت دقیقتر تنوکراتیک بود. این اتحاد، یعنی اتحاد مذهبی و ایدئولوژیک، البته از محدوده مهاجرین فراتر میرفت و انصار را نیز که آنها هم از قبایل مختلف بودند، در بر میگرفت. جنبه مذهبی این اتحاد دارای چند نتیجه بلافضل بود:

اول اینکه مبارزه حزب سیاسی مزبور، در صورت پیروزی، به یک دولت مذهبی و تنوکراتیک منجر می شد. دولتی که هیچ مذهب و ایدئولوژی دیگری را حتی در حد مورد رعایت دنیا ی وحشی و سرکوبگر متمدن موجود، مانند امپراطوری های رم و ایران، تحمل نمی نمود، و پاگانسیم و مذاهب دیگر را بشدت سرکوب میکرد.

دوم اینکه اعضای آن مجبور بودند از یک هم نظری کامل بر اساس پیروی از خدا و نماینده او برخوردار باشند. این نیز منجر به دیکتاتوری درونی و عدم تحمل هرگونه آزادی اندیشه و استقلال نظری در درون حزب می گشت. همانطور که هیچ فرد پیرو مذهب دیگری نمیتوانست عضو آن شود، بهمین صورت نیز هیچ عقیده ای جز اسلام نمیتوانست در آن شکل یافته، فرصت ابراز وجود بیابد.

دریک کلام خصلت تنوکراتیک این اتحاد، به دیکتاتوری مذهبی و بی حد و حصری در داخل و خارج آن منجر میشد. بطوریکه از این نظر نیز اتحاد مزبور از قبایل و اتحادیه های قبیله ای موجود در عربستان که چه در داخل و چه در خارج خود از روابط کاملاً دمکراتیکی برخوردار بودند، متمایز می گردید. این تمایز امری اجتناب نا پذیر بود. چرا که از تمایز میان نظام مورد نظر محمد و نظام موجود در عربستان که اولی دیکتاتوری و دومی دمکراتیک بود نشأت میگرفت.

مدینه فاضله در سایه احکام و آیات قرآنی

(شادان)

باز و با توسل به اراده ی الهی به انجام فریضه واجب، یعنی قتل و کشتار هر مخالف سیاسی و عقیدتی پردازند، و بهترین و محکمترین سند و حکم برای انجام چنین جنایاتی وحشتناک و در سوره شریفه صف ایه ۴ به تجلی نشسته است و چنین فرموده شده که؛ <بدرستی که الله دوست می دارد آنان را که کُشتار می کنند در راه الله صف کشیده گویا ایشان بنایی استوار هستند>

و بهترین محل اجرا و اجلال این فرمان به توسط فقها در خرداد هشتاد و هشت در خیابانهای تهران و سایر شهرها به نمایشی تلخ در آمد، که بنابر این آیات و احکام منبعت از ان علما و دژخیمانشان بسیاری از مردم بی دفاع بلخصوص دختران و پسران معترض اما بی دفاع را در خون نشانند و اجرای این ایه شریفه را با خون جوانان به تصویری تلخ کشیدند، تا شاید رضا و خشنودی الله صحرای حجاز را باعث شوند و از این طریق قُربی حاصل نمایند و ثوابی ببرند... فقها و علما دین مبین اسلام بنا به آیات بسیاری از قرآن که ذکر بعضی گفته شد مُختارند که هر گونه انتقاد، نافرمانی، عدم اطاعت و دگراندیشی و هرگونه نافرمانی و هر شکل تفکر غیر اسلامی و غیر فقهی را سرکوب و معدوم نموده و با نسبت دادن القابی چون مشرک، ملحد، مفسد، مرتد... مخالفین و دگراندیشان را به هر شکل ممکن به قتل محکوم نموده و به حذف فیزیکی آنان اقدام نمایند، و از جمله این آیات شریفه که قتل و کُشتار را تنها راه برخورد با دگر اندیشان میدانند، سوره شریفه نسا ایه ۹۱ می باشد که فرموده است؛ <دوست داشتند که کافر شوید، همچنان که کافر شدند، پس بگیرید از ایشان دوستی تا آنکه هجرت گزینند در راه الله پس اگر روی گردانند پس بگیرید آنها را و بکشیدشان هر جا که بیابیدشان و بگیرید از ایشان دوستی و نه یآوری> برای قتل و کُشتار دیگران که بر باور و عقیده و تفکری دیگرند، در این چند ایه از کلام وحی احکام و دستورات لازم موجود می باشد و به همین جهت فقها برای استیلای کامل جهل و برقراری اقتدار خرافه و موهوم و تداوم ظلمت جهل صحرای حجاز، با اتکا به این آیات تمامی روشنفکران و دگراندیشان و خردگرایان را به قتل رسانده و جای هر گونه بحث، نشر و انتشار عقاید و افکار روشن را مسدود نموده تا از این طریق سلطه جهل را مستدام بدارد. اما سوال اینجاست که تشخیص کفر یک انسان و یا مشرک بودن و یا منافق بودن و یا اراجیف باف بودن و ملحد، مفسد و مرتد بودن اشخاص به عهده چه مقامی و چه مرجع دینی می باشد، این سوال جوابی ساده و روشن و واضح دارد که در سوره شریفه نسا ایه ۶۲ چنین فرموده شده؛ <ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید از الله و اطاعت کنید از رسول او و از اولی الامر...> که به اجماع علما و فقها، اولی الامر کسی نیست جز فقها و مجتهدین که اطاعت از ایشان از

جزیه نموده و مورد خشم و خشونت قرار داده و ذلیل و خوار دانسته؛ اما به راستی در سایه چنین ایه ای می توان حقوق تمام ادیان و مذاهب را رعایت نمود؟ و اما با فقها و علما دین بحث و جدل علمی و عقلی نمودن و شریعت اسلام را به نقد کشیدن و بر اساس علم دلیل آوردن بر انکار یا رد شریعت اسلام، مطابق و برابر با آیاتی از قرآن و کلام وحی، حکمی جز مرگ انهم مرگی فجیع در انتظار نمی باشد، انجا که الله صحرای حجاز در سوره احزاب ایه ۶۳-۶۰ می فرماید؛ <هر اینه اگر باز نایستند منافقان و آنان که در دلهاشان مرض است و اراجیف سازان هر اینه بر گماریم تو را پیامبر بر ایشان، لعنت کرده شدگانند آنها، هر کجا که یافته شوند گرفته گردند و کشته شوند، کُشتنی بلیغ به دستور الله و هر گز نیابی دستور الله را تغییری> بر اساس این ایه شریفه فقها می دانند که دستور الله تغییر ناپذیر است و تا ابد لایتغیر، لذا هر ان کس را که فقها و علما منافق و مریض دل و اراجیف باف تشخیص دهند همانند منتقدان و روشنفکران و دگراندیشان باید کُشته شوند انهم کُشتنی بلیغ و می بینیم که در قرن ۲۱ این آیات بر اشخاصی چون پوبندگان، مختاریها و فرورها و زندانیان سیاسی سالهای ۶۰ به تشخیص و تایید فقها و علما دین اجرا شد. اری، سعیدی سیرجانی ها که در دلشان مرض بود به حکم الله صحرای حجاز به قتل رسیدند، فقط به خاطر حکم وحی... پس لازم است که با علما و فقهای دین هیچگونه مقابله فکری، عقیدتی و کلامی و منطقی صورت نگیرد، که مصداق این آیات شریفه توسط فقها بیمار تشخیص داده شده و درمان آن نیز بنابر نسخه وحی کُشته شدنی بلیغ می باشد، باید توجه داشت که الله صحرای حجاز از داشتن زندانی و اسیر بی زار بوده و ناخوشنود و به همین دلیل بود که در دهه ۶۰ هزاران زندانی سیاسی ان هم فقط به دلیل عقیده متفاوت گروهی اعدام شدند، چونکه علما و فقها به استناد بر ایه شریفه ۶۸ سوره انفال فقط انجام وظیفه کرده و طبق فرامین و حدود الهی عمل نموده اند، <نسزد مر پیامبر را که او را باشد اسیران تا آنکه این اسیران کشمکش بسیار کنند در زمین...> البته اجرای مصداق این ایه را در دهه ۶۰ در زندانهای فقها شاهد بودیم. البته در تایید و تاکید آیات سوره شریفه احزاب و انفال، الله صحرای حجاز در سوره مبارکه محمد ایه ۴ چنین می فرماید؛ <پس چون ملاقات کنید آنان را که کافر شدند پس بزیب گردنهای آنان را تا وقتی که بسیار بکشید ایشان را پس سخت کنید بند را> اری، تحقیق مدینه فاضله در سایه قتل، کُشتار، سرکوب، وحشت و ضرب شمشیر بر راستی دیدنی اما بسیار تلخ و مشمعز کننده می باشد، البته وجود این آیات و احکام الهی سند و دلیلی کافی و حکمی واجب بر فقها می باشد که به توسط ان مخالفین عقیدتی و دگراندیشان را بدون هیچ محدودیتی به قتل برسانند و با دستی

علما و فقها و فلاسفه اسلامی تحقق یک مدینه فاضله را در اجرای کامل آیات و فرامین و احکام قرآن می دانند و چون فقاوت را هیچ علم و دانش و استدلالی علمی نیست، لذا به منقولات و نقلیاتی از بیش از هزار سال قبل که بر اساس جهل و خشونت و بر ستونی از اجبار و رُعب و قتل محکم و استوار گشته و به وفور در آیات قرآن و سنت رسول نهفته و دست به دست گشته تکیه داشته و بر ان استناد می نمایند.

و چون این آیات و روایات بسیار خشونت بار و وحشیانه می باشند، لاجرم برای اثبات حقانیت و اجرای این احکام و قوانین شرعی که از هر گونه برهان، منطق و شعور انسانی بدور و بری می باشند از جهلی به جهلی دیگر استناد کرده و به مکرری بزرگ متوسل می گردند، و باز به همان آیات وحی و سنت رسول استناد نموده و ان را به دلیل وحی بودن قانون الهی دانسته و حکم مطلق و فرض واجب و لازم الاجرا می شمارند. لذا می بینیم که در اسلام محکاماتی موجود است که فقیه بر اساس این احکام و شرعیات و قوانین هزار و چهارصد ساله صحرای حجاز هر گونه نقد اسلام و اندیشه وری و هر نوع دگر اندیشی و استدلالهای علمی و منطقی و خرد گرایانه و هر شکلی از نفی جهالت مذهبی و رد اوهام و خرافات صحرای حجاز را در قالب احکام ارتداد، مُحارب، مفسد و مرتد در ابتدای شکل گیری و موجودیت خفه نموده و با شدیدترین نوع خشونت و وحشت به خون می نشانند، و هر گونه آگاهی، روشنفکری و دگراندیشی را در نطفه خفه می نماید و مخالفین و استدالیون و منطقیون و منتقدین عقیدتی را در خون کشیده و نابود کرده، چرا که در مقابل منطق و برهان ایشان ذبون است و بدون دفاع، و چون در مقابل ایشان ضعیف و شکننده می باشد، لذا برای خلاصی از شر منطق انها متوسل به قتل و حذف فیزیکی انها می نماید و قتل ایشان را برابر با آیات وحی ثواب و دارای حکم الهی و واجب دانسته و حتی ایشان را نجس و مفسد شمرده و با حذف فیزیکی و قتل دگر اندیشان زمینه را برای یک مدینه فاضله مهیای نمایند، اما جالب اینکه فقها نه به اختیار خود که به دستور و حکم قرآن موظف به قتل عام مخالفین و دگراندیشان هستند و در سوره توبه ایه ۲۹ چنین حکم شده است که؛ <بکشید آنان را که ایمان نمی آورند به الله و نه به روز قیامت و حرام نمی کنند آنچه را که حرام گردانید الله و رسولش و قبول نمی کنند دین حق را چه از آنان که اهل کتابند تا آنکه بدهند جزیه را به دست خود و آنان باشند ذلیلان و خوارشدگان> بنا بر این ایه، حجت بر فقها و علما دین تمام است که هر که تبعیت و اطاعت نکند از اسلام محکوم است به قتل؛ البته لازم است که متذکر شویم در این ایه هیچ اشاره ای به دشمن حربی و جنگی نشده است بلکه منظور عوامی هستند از مردمان که از قبول اسلام به هر دلیلی سرباز می زنند و حتی اهل کتاب را نیز این ایه شریفه محکوم به پرداخت

میدهند، بجز کسانی از آنها که دست به بی عدالتی و گناه میزنند، زیرا که آنها به خود و خانواده شان ضرر میزنند. همین امر در مورد یهودیان بنی آل نجار، بنی أَلحارث، بنی ساعده، بنی جُوشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، و جفنا کلانی از ثعلبه، و بنی اَلشُطَیبه صادق است. وفاداری (به عهد-از من) حامی فرد در برابر خیانت است. بردگان آزاد شده ثعلبه مثل خودشان اند. دوستان نزدیک یهودیان مثل خودشان اند. هیچیک از آنها بدون اجازه محمد به جنگ نمیروند، ولی کسی نمیتواند مانع فردی که در پی انتقام گرفتن از یک زخم (خونی-از من) است شود. کسی که فردی را بدون اخطار به قتل برساند خودش و خانوارش را به قتل میرساند، مگر مقتول کسی باشد که به او ظلم کرده باشد، زیرا خدا آنرا (کشتن ظالم را-از من) قبول می کند. یهودیان باید مخرج خود را بپردازند و مسلمانان نیز مخرج خود را. هر یک باید دیگری را بر علیه کسی که به مردم این نوشته حمله کند یاری دهد. آنها باید در کارهایشان جویای نظر یکدیگر بوده و با هم مشورت کنند، و وفای (به عهد- از من) حامی فرد در برابر خیانت است. هیچکس مسئول خطای متحد خود نیست. مظلوم باید یاری شود. یهود باید با مومنین تا زمانیکه جنگ ادامه دارد مخرج آنرا بپردازند. یثرب برای مردم این نوشته محلی است که در آن هر غریبه ای که به کسی پناه برده باشد میتواند در آن پناه جوید و مانند خود او نباید بکسی زیان زده و مرتکب جنایتی بشود. زن تنها با رضایت خانواده اش (شوهرش-از من) میتواند نزد کسی پناه جوید. اگر اختلاف و مجادله ای که ممکن است مشکل آفرین باشد، برپا شود، باید به خدا و محمد پیغمبر او ارجاع گردد. خدا آنچه را که در این نوشته به تقوا و خیر نزدیکترین است می پذیرد. قریش و یاری دهندگان ایشان نباید مورد حمایت قرار گیرند. طرفهای امضا کننده این نوشته موظفند بر علیه هر حمله ای به مدینه همدیگر را یاری کنند. اگر از آنها خواسته شود که صلح نموده و آنرا نگهدارند آنها باید چنین کنند؛ و اگر آنها همین تقاضا را از مسلمانان بکنند آنها نیز باید آنرا بمرحله عمل در آورند بجز در مورد جنگی که از نوع جهاد باشد. هر کس سهم خود را (احتمالا غنیمت جنگی را-از من) از همان طرفی که به آن تعلق دارد (از قبیل خودش-از من) میگیرد؛ یهودیان آل اوس، بندگان آزاد شده آنها و خودشان تا زمانیکه خالصانه به مردم این نوشته وفادارند همان موقعیتی را دارا میباشند که مردم این نوشته دارند. وفاداری حامی فرد در برابر خیانت است: کسی آنرا بدست نمی آورد مگر از طریق خودش. این نوشته مورد قبول خداست. این سند از فرد غیر عادل و گناهکار حمایت نمی کند. کسی که برای جنگ قدم به پیش بگذارد و کسی که در شهر در خانه بماند در امان خواهد بود مگر اینکه گناه و بیعدالتی کرده باشد. خدا حامی انسان خوب و خدا ترس است و محمد پیغمبر خدا. در شماره بعد به تجزیه تحلیل این قرارداد که مسلمانان سعی کرده اند با دروغ و تحریف آنرا بعنوان اولین قانون اساسی معرفی نمایند، خواهیم پرداخت.

□□□

وعده های دروغ

برای آنها که فکر می کنند در اسلام دروغ حرام است!

(این شاید تجربه ای باشد که با دقت بیشتری به وعده و وعده های رهبران و احزاب توجه نمائیم)

آنها حق داده می شود که به هر شکل ممکن به دور هم جمع شوند و مسائل و مشکلات خود را بررسی کنند و در نتیجه، دولت را در جریان مسائل خود قرار دهند و نیز از حقوق صنفی خود دفاع کنند.

7دی 1357---(گفتگو با ریچارد کاتم): رفتار شما با اقلیت های مذهبی در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ اقلیت هایی مثل مسلمانان سنی، صوفی ها،

آشوریان، مسیحیان، ارمنیان، یهودیان و بهائیان. آیا در تحت حکومت اسلامی پیشنهادی شما، يك نفر غیر مسلمان مارکسیست- غیر از حزب توده- و یا زنان می توانند در پست هایی مثل مقامات نظامی یا غیر نظامی خدمت کنند؟

خمینی: اولاً برادران اهل سنت هر گز از اقلیت های مذهبی نیستند. و ما بارها گفته ایم که رفتارمان با اقلیت های مذهبی بسیار خوب خواهد بود. اسلام آنها را محترم شمرده است. ما به آنان تمام حقوقشان را می دهیم. آنان حق دارند در مجلس وکیل داشته باشند و آزادند به فعالیت های سیاسی- اجتماعی بپردازند و آزادانه امور مذهبی خود را انجام دهند. آنان ایرانی هستند و مثل سایر ایرانیان در زیر چتر حکومت اسلامی زندگی با امنیت کامل خواهند داشت. در امور نظامی مثل سایر امور، زنان می توانند کارهایی را به عهده بگیرند و در صدر اسلام زنان در جبهه بوده اند و آنچه که مربوط به مجروحین بوده است به عهده آنان گذاشته می شده است.

18دی 1357---(روزنامه اکونومیست): آیا شما قصد دارید که آزادی سخن، آزادی اجتماعات و آزادی مطبوعات و آزادی عبادات را تضمین کنید؟

خمینی: ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه های خود را اعلام خواهیم نمود. ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند؛ ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل خواهم کرد.

3بهمن 1357---(روزنامه های اطلاعات و کیهان): چون مرا به عنوان يك زن پذیرفته اید، این نشان دهنده این است که نهضت ما يك نهضت مترقی است؛ اگر چه دیگران سعی کردند نشان دهند که عقب مانده است. فکر می کنید به نظر شما آیا زنان ما باید حتماً حجاب داشته باشند؟ مثلاً چیزی روی سر داشته باشند



کنند و یا در زندگی روزانه امتیازی برای خود قائل شوند. باید ضوابط اسلامی را در جامعه و در همه سطوح به دقت رعایت کنند و حتی پاسدار آن باشند. دقیقاً باید به آرای عمومی در همه جا، احترام بگذارند. هیچ گونه تسلط و یا دخالت اجانب را در سرنوشت مردم، نباید بپذیرند. مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هر گونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازند آزادند و اسلام در تمامی این شئون حد و مرز آن را تعیین کرده است.

19آبان 1357---(مجله امریکایی نیوزورلرپورت): مشارکت فعال زنان در انقلاب چه معنایی دارد؟

خمینی: زندانهای شاه از زنان شیردل و شجاع مملو است. در تظاهرات خیابانی زنان ما، بچه های خردسال خود را به سینه فشرده، بدون ترس از تانک و توپ و مسلسل، به میدان مبارزه آمده اند. جلسات سیاسی ای که زنان در شهرهای مختلف ایران، برپا می کنند کم نیست، آنان نقش بسیار ارزنده ای را در مبارزات ما ایفا کرده اند. مادران شجاع فرزندان اسلام، خاطره جانبازی و رشادت زنان قهرمان را در طول تاریخ زنده کرده اند. در چه تاریخی این چنین زنانی را سراغ دارید و در چه کشوری؟

8 آذر 1357---(مجله الاقتصاد العربی): در یکی از بیانییه هایتان از کارگران ایران خواسته اید که بدون توجه به وعده های رژیم، به اعتصابات خود ادامه دهند. یکی از درخواست های مطرح شده، در این اعتصا با ت، تشکیل اتحادهای آزاد کاری است. نظرتان درباره این اتحادیه ها چیست؟ اگر با تشکیل آنها موافقت، اینها در چارچوب حکومت جمهوری اسلامی مورد پیشنهاد شما، چه نقشی و اهمیتی خواهند داشت؟

خمینی: کارگران محروم و متدین ایران که اکثر آنان همان کشاورزان و زارعین فقیر و گرسنه سابقند، حق دارند برای به دست آوردن حقوق حقه خود، به مبارزه ملت از هر طریق ممکن و مشروع بپردازند. و در جمهوری اسلامی، به

مهر 1357--- (روزنامه فرانسوی فیگارو): آیا در جمهوری اسلامی برای اقلیت های مذهبی در ایران که بسیار زیادند جایی هست؟

خمینی: رژیم شاه، با اقلیت های مذهبی رفتاری بهتر از رفتار با مسلمانان ندارد. ما طبیعتاً نسبت به عقاید مذهبی دیگران، بیشترین احترام را پس از

سرنوشت دیکتاتوری و استقرار يك رژیم آزاد می گذاریم، شرایط حیات برای اکثریت مسلمان و اقلیت های مذهبی بسیار خوب خواهد شد.

10 آبان 1357---(روزنامه انگلیسی گاردین): آیا حضرت آیت الله می توانند به طور دقیقت این مفهوم را شرح دهند که آیا زنها قا خواهند بود به طور آزادانه بین حجاب و لباس غربی حق انتخاب داشته باشند؟ آیا سینماها می توانند به وجود خود ادامه دهند؟ اگر آری، چگونه فیلم ها انتخاب خواهند شد؟ آیا مشروبات الکلی ممنوع خواهد شد؟ در آخر آیا ایران، يك عربستان سعودی یا لیبی دیگر خواهد شد؟

خمینی: اجرای حدود در اسلام، موکول به تحقق شرایط و مقدمات بسیار است و باید جهات بسیاری را از روی کمال عدالت و توجه به اینکه اسلام در کلیت خود اجرا گردد، در نظر گرفت. اگر این امور در نظر گرفته شوند، ملاحظه خواهد شد که مقررات اسلامی کمتر از هر مقررات دیگری خشونت آمیز است. زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند. و تجربه کنونی فعالیت های ضد رژیم شاه نشان داده است که زنان بیش از پیش آزادی خود را در پوششی که اسلام می گوید یافته اند. ما با سینماهایی که برنامه های آنها فاسدکننده اخلاق جوانان و مخرب فرهنگ اسلامی باشد مخالفیم. اما با برنامه هایی که تربیت کننده و به نفع رشد سالم اخلاقی و علمی جامعه باشد موافق هستیم. مشروبات الکلی و الکیسم و سایر مخدرات که مضر به حال جامعه می باشند، جلوگیری خواهد شد. حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما، با هیچ يك از رژیم های مزبور (عربستان سعودی و لیبی) منطبق نخواهد بود.

11 آبان 1357---(روزنامه ایتالیایی پائزه سیرا): آیا می توانید مشخصات جمهوری اسلامی را که در نظر دارید بیان کنید که چگونه است؟ در مورد محتوای اجتماعی، سازماندهی سیاسی، خصوصاً برای احزاب، سندیکاها و مطبوعات؟ خمینی: در جمهوری اسلامی، زمامداران مردم نمی توانند با سوء استفاده از مقام، ثروت اندوزی

واجبات و دستوری الهی است و بر همه روشن است که فقها و علما خود را نمایندگان و مجریان احکام و شریعت دین می دانند، و آنان که این آیات و احکام را دلیلی کافی میدانند، با کمی تامل و تفکر و تعقل در حکومت اسلامی فقها چه در قسمتی از پاکستان و در افغانستان در زمان طالبان و چه توسط فقهای ایران در عصر حاضر و اجرای احکام شرعی توسط این فقها همچون سنگسار، قطع دست، اعدام، قتل عام های دسته جمعی و ... خواهند فهمید که اجرای احکام و حدود شرعی فقط به دستور و حکم فقها امکان پذیر می باشد، چرا که ایشان تسلط کامل بر آیات و احادیث و سنت رسول را دارند و فقط مجری آیات و احکام می باشند، اما برآستی اجرای چنین احکام و آیاتی همچون قتل و حذف دگراندیشان و ایجاد رعب برای اهل کتاب و مذاهب دیگر و ایجاد جو خشونت و ... با ایجاد مدینه فاضله که شرط اصلی ان عدالت، سعادت، رفعت انسانها به معنی عام می باشد چگونه امکان پذیر است، چگونه می توان در سایه ی خشونت، سنگسار، قتل، جو خودی و غیر خودی، گشتار و جنایت و بدبینی، رایحه فضیلت، سعادت، اخلاق، و حقوق بشر را تضمین نمود. آیا هیولای سیاه جهل مادر خوبی برای نور علم و معرفت می باشد؟

اندیشه ی اسلام

اندیشه ی اسلام به اعدام، جوان شد این قائده با مرتد وهم مفسد والحاد بیان شد هرکس که ز دین گشت بری یا که مخالف با حکم محارب بگرفتندو بهارش چو خزان شد احکام بلیغیست به ایات ز احزاب و به توبه بسیار بگشتند و بسی خون که ز این ایه روان شد سلاخی و اعدام جوانان سلحشور و پُر اندیش بر فقه و به زندان فقیهان، چه پاکیزه عیان شد با حکم محارب بگرفتند و بگیرند جوانان اسلام به اندیشه وری یا که تفکر نگران شد پوینده و مختاری و امثال فروهر که شکستند این حکم ز ایات شص سوره احزاب یقیناً فوران شد تسلیم بلا شرط به اسلام، چو فرض است نقاد، محارب شد و منفور جهان شد هر جا که فقیهان بتوانند، مخالف بردیدند حکمیست به اسلام که منشور زمان شد از قتل و ترور، گشتن و تاراج نمودن این مجتهد حوزه به شوق آمد وهم در هیجان شد اعدام نمادیست که اسلام بر این پایه بنا گشت تاریخ گواهیست، که این عیب نهان شد دایی سند از قتل و تجاوز به قلم کرد خود نیز از این ترس به هر گوشه دوان شد

یا نه؟

خمینی: اینکه من شما را پذیرفته‌ام، من شما را نپذیرفته‌ام! شما آمده‌اید اینجا و من نمی‌دانستم که شما می‌خواهید بیایید اینجا! و این هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقی است که به مجرد اینکه شما آمدید اینجا، اسلام مترقی است. مترقی هم به این معنی نیست که بعضی زنها یا مردهای ما خیال کرده‌اند. ترقی به کمالات انسانی و نفسانی است، و با اثر بودن افراد در ملت و مملکت است نه اینکه سینما بروند و دانش بروند. و اینها ترقیاتی است که برای شما درست کرده‌اند و شما را به عقب رانده‌اند؛ و باید بعداً جبران کنیم. شما آزادی در کارهای صحیح. در دانشگاه بروید و هر کاری را که صحیح است بکنید؛ و همه ملت در این زمینه‌ها آزادند. اما اگر بخواهند کاری خلاف عفت بکنند و یا مضر به حال ملت- خلاف ملیت- بکنند، جلوگیری می‌شود؛ و این، دلیل بر مترقی بودن است.

شوخی های خمینی با مردم ایران و جهان! شیوه اداره حکومت در جمهوری اسلامی .

20 مهر 1357 --(مصاحبه با خبرنگاران بی. بی. سی. و تلویزیون تجارتي بریتانیا در پاریس):حضرت آیت الله، جمهوری اسلامی مورد نظر شما چگونه رژیم است؟

خمینی:جمهوری اسلامی، يك رژیمی است منکی بر آرای عمومی و رفتار عمومی و قانون اساسی اش قانون اسلام و باید منطبق بر قانون اسلام باشد؛ و قانون اسلام مترقی ترین قوانین است، و قانون اساسی آن مقدار که مطابق با این قانون مترقی است آنها بر جای خود باقی می‌ماند و آن مقدار که مخالف با این است- به حکم خود قانون اساسی- قانونیت ندارد؛ و بسیاری موادش، موادی بوده است که با سرنیزه تحمیل شده است و آنها باید ساقط بشود.

10 آبان 1357---(رادیو- تلویزیون اتریش):نظراتان درباره تغییرات و تحولات آینده ایران چیست؟

خمینی: با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری يك مجلس ملی، مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم- خصوصاً اقلیت های مذهبی- محترم بوده و رعایت خواهد شد. با احترام متقابل نسبت به کشورهای خارجی عمل می‌شود. نه به کسی ظم می‌کنیم و نه زیر بار ظم می‌رویم. کشور در حال حاضر ورشکست شده است و همه چیز از بین رفته است. با استقرار جمهوری اسلامی ساختمان واقعی و حقیقی کشور شروع خواهد شد.

10 آبان 1357---(روزنامه انگلیسی گاردین):پس از رفتن شاه، در موقع برگشتن به ایران، آیا خود شما رهبر جمهوری اسلامی خواهید بود؟

خمینی: من خود نمی‌خواهم حکومت را در دست

بگیرم. اما مردم را برای انتخاب حکومت، هدایت خواهم کرد و شرایط آن را به مردم اعلام می‌کنم.

16 آبان 1357---(مجله آلمانی اشپیگل):از گروه کوچک رهبران سیاسی کنونی و سودجویان از این رژیم که بگذریم، در چه مواردی کشور ایران در آینده با اوضاع امروز تفاوت هایی خواهد داشت؟

خمینی:1-رهبری سیاسی از سلطه بیگانه آزاد می‌شود، از فساد مالی و سیاسی پاک می‌شود. 2- اقتصاد کشور از سلطه بیگانه آزاد می‌گردد و دیگر برنامه‌های اقتصادی، برنامه‌ها یی نخواهند بود که هدف های شرکت های بین المللی را در ایران به اجرا بگذارد. 3- جامعه آینده ما، جامعه آزادی خواهد بود و همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت. 4- انسانی که امروز در نظام پلیسی از فعالیت های فکری و آزادی در کار محروم شده است، تمامی اسباب ترقی واقعی و ابتکار را به دست خواهد آورد. جامعه فردا، جامعه ارزپای و منتقدی خواهد بود که در آن تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست.

22 آبان 1357---(روزنامه فرانسوی لوموند):حضرت عالی می‌فرمایید که بایستی در ایران، جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند و این برای ما فرانسوی‌ها چندان مفهوم نیست. زیرا که جمهوری می‌تواند بدون پایه مذهبی باشد. نظر شما چیست؟ آیا جمهوری شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ بر انتخاباتی استوار است؟ دموکراتیک است؟ چگونه است؟ خمینی: اما جمهوری، به همان معنایی است که همه جا جمهوری است. لکن این جمهوری بر يك قانون اساسی ای منکی است که قانون اسلام است. اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود اینها بر اسلام منکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.

آبان 1357---(راسل کر): وضع حقوق بشر در آینده ایران چگونه خواهد بود؟ برای ساواک چه فکری کرده‌اید؟

خمینی:ساواک، خیر؛ لازم نیست. فشار نخواهد بود. ساواک جز ظلم و تعدی و فشار بر ملت نداشته؛ در حکومت اسلامی نخواهد بود. حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.

16 آذر 1357---(روزنامه لوس آنجلس تایمز):روابط دولت اسلامی، حضرت آیت الله با امریکا چگونه خواهد بود؟ آیا شما فروش نفت را به غرب ادامه می‌دهید، و روابط شما با شوروی چگونه خواهد بود؟

خمینی: ما با تمام دولتها، در صورتی که دخالت در امور داخلی ما نکنند و برای ما احترام متقابل قائل باشند، با احترام رفتار می‌کنیم و نفت را هم هر کس مشتری است به او می‌فروشیم. ما از زیاده‌روی و غلط روی هایی که راجع به نفت بوده است و چیزها یی که خلاف مصلحت ملت بوده است، جلوگیری می‌کنیم، والا نفت را نمی‌فروشیم.

19 دی 1357---(روزنامه لوتاکونتنیوا): با در نظر گرفتن اینکه هر حکومتی در خود حد اکثر تمرکز قدرت را جمع می‌کند، چگونه حکومت اسلامی می‌تواند وجود داشته باشد و قدرت در آن تمرکز نیابد و رابطه مسلط و زیر سلطه برقرار نشود؟

خمینی:حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید خمینی قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد- خود به خود- از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل می‌کند.

24 دی 1357---(روزنامه لیبرال):شما می‌خواهید در ایران حکومت اسلامی برقرار کنید که تصویر چنین حکومتی برای ما روشن نیست. به طور روشن بگویید چنین حکومتی چگونه است؟ آیا حکومت نمونه‌ای به عنوان مثال وجود دارد که بتوانید ذکر کنید؟

خمینی:حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صد در صد منکی به آرای ملت باشد؛ به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند که با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد. و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها رعایت شود. کسانی که سابقه خیانت دارند و بر خلاف معیارهای اسلامی ثروت اندوزی کرده‌اند، تجاوز به حقوق دیگران کرده‌اند، حق دخالت در این حکومت را ندارند. و ما امیدواریم که ایران اولین کشوری باشد که به چنین حکومتی دست می‌یابد. حکومتی که کوچکترین فرد ایرانی بتواند آزادانه و بدون وجود کمترین خطر به بالاترین مقام حکومتی انتقاد کند و از او در مورد اعمالش توضیح بخواهد.

شوخی های خمینی با مردم ایران و جهان!

در ایران اسلامی علما خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی امور خواهند بود. خود من نیز هیچ مقام رهبری نخواهم داشت و از همان ابتدا به حجره تدریس خود در قم برخواهم گشت.

(مصاحبه با خبرنگاری رویترز، نوفل لوشاتو، 5 آبان 1357)

در جمهوری اسلامی کمونیستها هم در بیان

عقید خود آزاد خواهند بود.

مصاحبه با سازمان عفو بین الملل، نوفل لوشاتو، 10 نوامبر 1978

در جمهوری اسلامی زنان در همه چیز حقوقی کاملاً مساوی با مردان خواهند بود.

مصاحبه با روزنامه گاردین، نوفل لوشاتو، 1 آبان 1357

در حکومت اسلامی رادیو، تلویزیون، و مطبوعات مطلقاً آزاد خواهند بود و دولت حق نظارت بر آنها را نخواهد داشت.

مصاحبه با روزنامه پیزا سره، نوفل لوشاتو، 2 نوامبر 1978

در منطق اینها آزادی یعنی به زندان کشیدن مخالفان، سانسور مطبوعات و اداره دستگاه های تبلیغاتی. در این منطق تمدن و ترقی یعنی تبعیت تمام شریان های مملکت از فرهنگ و اقتصاد و ارتش و دستگاه های قانونگذاری و قضایی و اجرایی از یک مرکز واحد. ما همه اینها را از بین خواهیم برد.

سخنرانی برای گروهی از دانشجویان ایرانی در اروپا، نوفل لوشاتو، 8 آبان 1357

ما همه مظاهر تمدن را با آغوش باز قبول داریم.

سخنرانی برای گروهی از ایرانیان، نوفل لوشاتو، 19 مهر 1357

برای همه اقلیت های مذهبی آزادی بطور کامل خواهد بود و هر کس خواهد توانست اظهار عقیده خودش را بکند.

کنفرانس مطبوعاتی، نوفل لوشاتو، 9 نوامبر 1978

نه رغبت شخصی من و نه وضع مزاجی من اجازه نمی دهند که بعد از سقوط رژیم فعلی شخصاً نقشی در اداره امور مملکت داشته باشم.

مصاحبه با خبرنگاری اسوشیتد پرس، نوفل لوشاتو، 17 نوامبر 1975

دولت اسلامی ما یک دولت دموکراتیک به معنی واقعی خواهد بود. من در داخل این حکومت هیچ فعالیتی برای خودم نخواهم داشت.

مصاحبه با تلویزیون NBC ، نوفل لوشاتو، 11 نوامبر 1978

من نمی‌خواهم رهبر جمهوری اسلامی آینده باشم. نمی‌خواهم حکومت یا قدرت را بدست بگیرم.

مصاحبه با تلویزیون اتریش، نوفل لوشاتو، 16 نوامبر 1978

در جمهوری اسلامی زن ها آزاد خواهند بود. در تحصیل هم آزاد خواهند بود. در کارهای دیگر هم آزاد خواهند بود.

مصاحبه با هفته نامه گاردین، نوفل لوشاتو، 16 نوامبر 1978

پس از رفتن شاه من نه رییس جمهور خواهم شد، نه هیچ مقام رهبری دیگری را به عهده خواهم گرفت.

مصاحبه با روزنامه لوموند، نوفل لوشاتو، 9 ژانویه 1979

□□□

“اهل کتاب نظیر مسیحی ها و یهودی ها گرچه به نظر اینجانب با لذات پاک هستند

ولی چون از چیزهایی که در اسلام نجس شمرده شده پرهیز ندارند باید از معاشرت و اختلاط با آنها خودداری شود.

(از رساله استفتائات منتظری جلد اول)

اسلام، خاورمیانه و فاشیسم (بخش سوم)

نوشته ی ابن وراق

ترجمه ا.فرزام

الأنفال 8: پس شما آنان را نکشته اید بلکه خداوند کشته است؛ و چون تیر انداختی، به حقیقت تو نبودی که تیر می انداختی بلکه خداوند بود که می انداخت، تا مؤمنان را بدین وسیله به آزمونی نیک بیازماید، که خداوند شنوای داناست. (ترجمه ی خرمشاهی)

التوبه 51: بگو هرگز چیزی جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است، به ما نمی رسد، (که) او مولای ماست و مؤمنان باید بر خداوند توکل کنند. (ترجمه خرمشاهی)

الحديد 22: هیچ مصیبتی در زمین و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (ثبت) است؛ بیگمان این امر بر خداوند آسان است. (ترجمه ی خرمشاهی)

(همچنین ن.ک الرعد 30، ابراهیم 4، السجده 32، الجاثیه 26)

به نظر کنعان مکیه، اندیشمند سیاسی عراقی "تقدیرگرایی مفرط... که می توان آن را خصیصه ی فرهنگ اسلامی دانست" کلید تبیین نظریه های توطئه است. با این جهانبینی، انگاره ی مسئولیت خود انسان منتفی می شود. هما کاتوزیان هم به همین شیوه نظریه های توطئه را ناشی از "تقدیرگرایی گنگ" می داند و جهانگیر آموزگار این نظریه ها را حاصل یک "رگه ی تقدیرگرایی" می خواند. دیگران هم سنت شیعی تقیه (فریبکاری برای حفاظت از ایمان خود) را ذکر می کنند. و سرانجام برخی هم سنت شیعی شهادت را موجب نسبت دادن شرارت به عوامل خارجی و انداختن بار مسئولیت شکست ها، ناکامی ها و خطاها به دوش اجانب توطئه گر می دانند. ■

... ادامه دارد

با اندکی تلخیص. برگرفته از <http://www.newenglishreview.org>

- [1] سخنرانی به تاریخ 1995.
- [2] Eternal Facism (Ur-Fascism . xenophobia . [15]
- [16] The Hidden Hand, The Middle East Fears of Conspiracy, Daniel Pipes
- [17] Robert Wistrich . fatalism . [18]

محمدی و شیوه ی حسنه ی زندگی فاصله گرفتند، و لذا ریشه های خود را گم کردند. خمینی اصلاحات شاه ایران در اعطای حق رأی به زنان را "کوششی برای لکه دار کردن عفت زنان ما" و نقشه ای علیه اسلام دانست که "شاید دستیخت جاسوسان یهودی و صهیونیست باشد" تا "استقلال حکومت و اقتصاد" را نابود کنند. او همچنین رمان سلمان رشدی، آیات شیطانی را تهدیدی مرگبار برای اسلام دانست.

مسلمانان خاورمیانه از دو توطئه گر هراس دارند: یهودیان و امپریالیست ها. یهودیان را تهدیدی برای کل بشریت می دانند، و آنها را مسئول تمام شرارت ها در جهان می دانند، از قتل ابراهام لینکلن، مک کینلی و کندی گرفته تا انقلاب های فرانسه و روسیه، الی آخر. چنان که رابرت ویستریج [17] نوشته، به نظر اخوان المسلمین مصر "از میان هزاران دشمن اسلام، یهودیان، به ناب ترین معنای هستی شناختی، از همه کریه تر و شرورتر هستند." و چنان که دانیل پاییز می افزاید، بسیاری از مسلمین دیگر هم بر همین نظر هستند. مثلاً سیدقطب، متفکر بسیار تأثیرگذار مصری می نویسد "متأسفانه در خلال قرون و اعصار، [یهودیان] چنان میراث اسلامی را مسموم کرده اند که بازسازی آن میراث خود قرن ها زمان می برد."

مصطفی ماشورف دیگر متفکر مصری هم ورای "هر اصل غریب و منحرف" در تاریخ یهودیان را می یابد.

رواج نظریه های توطئه در خاورمیانه ی مسلمان دقیقاً به چه دلیل است؟ بسیاری از تحلیل گران اعتقاد دارند که سرشت اسلام در جوجه کشی و جاودانه کردن نظریه های توطئه دخیل است. این قول که "100 سال سرکوب شدن بهتر از یک سال هرج و مرج است" نشانگر هراس عمیقاً ریشه دار اسلام از آنارشی (فتنه) است. همین فرهنگ می تواند مشوق نگرش پارانویایی باشد. تحلیل گران عموماً به تقدیرگرایی [18] مضمرب در اسلام اشاره می کنند. هر چند در مورد تقدیرگرایی نیز، مطابق معمول، اظهارات ضدو نقیضی در قرآن یافت می شود، اما در نهایت این آموزه ی تقدیر بود که بر جهان اسلام سیطره یافت. در اینجا برخی آیات قرآن را که حاکی از تقدیرگرایی است ذکر می کنیم:

القدر 49: البته ما هر چیز را به قدر آفریدیم. الأعلی 3: خدایی که مقدر کرد و سپس هدایت نمود.

فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی، تئوری توطئه را پیش نهاده اند؛ و شیوع عام چنین تئوری هایی نشانگر بی رغبتی مسلمانان به قبول مسئولیت شکست هایشان است. چنان که پاییز در اثر درخشان خود می گوید: "اگرچه تئوری های بزرگ توطئه تنها از اواخر قرن نوزدهم برجسته شدند، اما ریشه های بس ژرف تر ی در تاریخ اسلام دارند؛ و در واقع می توان آنها را تا دوران خود محمد پیامبر پی جست. با نظر وسیع تر می توان دید که نظریه پردازان توطئه کل تاریخ اسلام را تفسیر می کنند و متون قرون وسطایی را برای یافتن نمونه های توطئه می کاوند، به ویژه در مورد توطئه های مسیحیان و یهودیان.

یرواند ابراهامیان، مورخ ایرانی، نشان داده است که چگونه در ایران نظریه های رایج توطئه به پیامدهای تراژیکی مانند قتل عام های سالهای 1981-82 انجامیده اند:

"هنگامی که در ژوئن 1981 [خرداد ماه 1360] مجاهدین خلق کوشید رژیم اسلامی را سرنگون کند، خمینی اعلام کرد که سیا درصدد تکرار کودتای 1953 است و کل اپوزیسیون، و نه فقط مجاهدین، جزئی از یک نقشه ی شوم بین المللی محسوب شدند. جمهوری اسلامی در ظرف تنها شش هفته بیش از یک هزار زندانی را تیرباران کرد. قربانیان نه فقط مجاهدین، بلکه سلطنت طلبان، بهائیان و یهودیان نیز بودند.

"کردها، بلوچ ها، عرب ها، قشقایی ها، ترکمن ها، جبهه ی ملی ها، مائونیست ها، مارکسیست های آنتی استالینیست، و حتی دختران نوجوان غیرسیاسی که از بخت بد در جایی بودند که نباید می بودند قربانی شدند. ایران هرگز این همه جوخه ی تیرباران را در زمانی چنین اندک و به بهانه هایی چنین واهی به خود ندیده بود.

متفکران مسلمان برای فهم تاریخ مدرن فرض را بر این می گیرند که غریبان درصدد توطئه علیه اسلام هستند. برای مثال، محمد الغزالی، یک متفکر برجسته ی مسلمان مصری، می نویسد "سکولاریسم غربی علیه اسلام توطئه می کند، زیرا اسلام را دینی خطرناک می داند." خمینی از این هم فراتر می رود و شرح می دهد: "ما [مسلمین] به خاطر منافع یهودیان، آمریکا و اسرائیل، زندانی و کشته می شویم، ما قربانی مطامع شیطانی اجانب هستیم." به نظر این متفکران مسلمان، اسلام به مسلمین عظمت فرهنگی، نظامی و اقتصادی بخشید، اما به سبب نفوذ و نقشه های یهودیان و امپریالیست ها، مسلمین از از قرآن و شریعت

اومیرتو اگو در سخنرانی خود در دانشگاه کلمبیا [1] چهارده ویژگی برای آنچه که فاشیسم جاودانه (یا اورفاشیسم [2]) می خواند ذکر کرد. البته با این توضیح که: "این ویژگی ها را نمی توان نظام مند کرد؛ بسیاری از آنها یا با بقیه متناقض اند، و یا مشخصه ی دیگر صور استبداد یا ارتجاع نیز هستند. اما وجود فقط یکی از این ویژگی ها کافی است تا فاشیسم حول آن دلمه ببندد."

اومیرتو اگو [6]: "ورفاشیسم (یا فاشیسم جاودانه) از ناکامی های فردی یا اجتماعی ناشی می شود." جهان اسلام با یک انفجار جمعیتی مواجه است. رهبران کشورهای اسلامی نتوانسته اند بر این مشکل فائق آیند و شغل، مسکن، امکانات بهداشتی و حمل و نقل متناسب با جمعیت را فراهم کنند. نرخ تورم در اغلب کشورهای اسلامی بالاست؛ همگی این کشورها از نقض حقوق بشر (شکجه، محاکمات ناعادلانه، اعدام، و غیره) رنج می برند. اسلام گرایان از این ناکامی ها برای بهبود وجه ی خود نهایت استفاده را برده اند. یک مؤلفه ی اصلی دیگر در خیزش معاصر اسلام در رژیم های پسااستعماری جهان اسلام، به بحران هویت اسلامی در مواجهه با موافقت های اقتصادی و فرهنگی شگرف غرب مربوط است. این شکست ها و نقصان ها به افزایش ناکامی، رشک و نفرت نسبت به غرب، و تأکید اغراق آمیز بر هویت اسلامی انجامیده است. و "از آنجا که نزد مسلمانان، بنا به تعریف، اسلام برتر از همه ی ادیان دیگر است، نقصان ها و شکست های مسلمین در جهان تنها می تواند به عدم اجرای اسلام اصیل تعبیر شود و اینکه حکومت هایشان دولت هایی حقیقتاً اسلامی نیستند. پس تنها درمانی که به ذهن مسلمین می رسد بازگشت به اسلام ناب محمد و اصحاب اوست. این به نفی و حذف نوآوری هایی می انجامد که دین را ذلیل و فاسد و جامعه ی اسلامی را به تضعیف کرده اند..."

اومیرتو اگو [7] "... پس روانشناسی اورفاشیسم اساساً وسواس کشف نقشه ها و توطئه ها را دارد، توطئه هایی در ابعاد بین المللی. پیروان [ورفاشیسم] باید احساس کنند که محاصره شده اند. آسان ترین شیوه ی کشف توطئه توسل به بیگانه ترسی [15] است. اما توطئه باید از درون نیز پی جویی شود: معمولاً یهودیان آسان ترین هدف این وسواس بوده اند زیرا این مزیت را دارند که همزمان خودی و بیگانه هستند.

باور به وجود نقشه های بین المللی، یا به بیان دیگر، تئوری های توطئه، کلید فهم سیاست در خاورمیانه است. چنان که در دانیل پاییز در پژوهش ارزنده اش با عنوان "دست پنهان، ترس خاورمیانه از توطئه" [16] می گوید: "... هر کسی که می خواهد خاورمیانه را بشناسد باید عدسی کجمنای نظریه های توطئه را بشناسد و مد نظر قرار دهد، و حتی بر اساس آنها برنامه ریزی کند. توطئه گرایی [باور به نقشه های توطئه گران بین المللی] کلید فهم فرهنگ سیاسی خاورمیانه است." جالب اینجاست که اغلب متفکران مسلمان و بازیگران سیاسی قرن بیستم خاورمیانه برای توجیه عقب ماندگی های

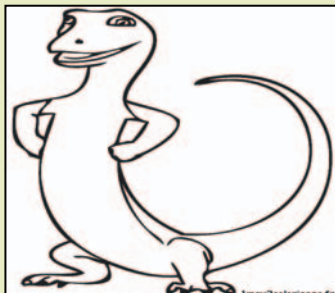
گفت مثلاً معجزات چه کسی را؟

گفت معجزات پیامبر اسلام را

گفت مثلاً کدام معجزه را؟

گفت همان که با سوسمار حرف

زد!



یکی به احمد کسروی گفته بود که

آقا جان شما دیگر دارید همه چیز را منکر می

شوید.

کسروی گفت مثلاً چه چیزی را؟

گفت: مثلاً معجزات را





آقای ستوده ی عزیز، با تشکر از برنامه های خوب شما ، مایل بودم دلیل اثباتی شما را در موضوع "اعتقاد به خرد انسان در مقابل اعتقاد به خرد خدا به عنوان خرد مطلق قرار دارد" را بدانم. لطفا مرا راهنمایی کنید تا به پاسخ برسم. با تشکر : نیما

نیمای عزیز: من البته در فرصت مناسبی مفصلا در این مورد بحث خواهم کرد. چون مبلغین زرتشتی اکنون که یکتاپرستی و خدای اسلامی آن ، الله، بی اعتبار شده، سعی دارند با این عناوین فریبکارانه و بی پایه مردم را فریب داده همان خدای یکتا را در شکل اهورمزدايي ی آن دوباره به خورد مردم دهند. استدلال آنها در این مسیر اینست که خدای زرتشتی خدای خرد است و با خدای اسلامی تفاوت دارد. بحث من در برابر آنها اینست که اعتقاد به خرد الهی که مسلما یک خرد مطلق و بزعم آنها تجسم حقیقت مطلق است، خود به معنای نفی خرد انسانی می باشد. چون وقتی شما ادعا میکنید که خرد مطلق وجود دارد، بطور ضمنی اعتراف به موجودی می کنید که پاسخ همه ی سؤالات را می داند. نتیجه این که وقتی کسی وجود دارد که پاسخ همه ی سؤالات ما را می داند، پس نیازی به انسان و خرد او برای حل مشکلات و رفع سؤالاتش نیست. این یعنی بی نیازی به خرد انسان و نفی علم.

همه مذاهب یکتاپرست درست به این دلیل بخود حق می دهند که خفقان فکری بوجود بیآورند که فکر می کنند پاسخ همه سؤالات در کتابهای مقدسشان مانند قرآن، انجیل و تورات داده شده است و نیازی به وضع قانون و حقیقت یابی از جانب انسان از طریق علم نیست و کار انسان تنها کشف قوانین قران و تبعیت از آنهاست. در واقع هم، وقتی خرد مطلق وجود دارد که همه پاسخ ها را در اختیار دارد، چرا من و شما برای کشف چیزها نی که کشف شده اند باید زحمت و تلاش بخرج دهیم. بنابراین، به نظر من نفس اعتقاد به خدا، تحت هر عنوانی، همانا نفی خرد انسان است. و کالای زرتشتی خدای خرد چیزی جز یک حقه بازی شیدانه مثنی آخوند زرتشتی بیش نیست. امیدوارم که مسئله بقدر کافی روشن شده باشد.

سیامک ستوده

زنده آنهايند که پیکار میکنند.. آنها که جان و تنشان از عزمی راسخ آکنده است.. آنها که از شیب تند سرنوشتی بلند بالا میروند. آنها که اندیشمندان به سوی هدفی عالی ره می سپرند

و روز و شب پیوسته در خیال خویش یا وظیفه ای مقدس دارند یا عشقی بزرگ

با دروهای بی پایان سیامک ستوده



درو به شرفت. لطفا این اسلام لعنتی را بشکاف استاد. شهرام از ایران. فقط اسلام. تمام مشکلات از این دین لعنتی است. با تشکر موفق باشید.

شهرام . از ایران



سلام آقای ستوده

من در حال حاضر کانادا هستم. آقای ستوده کتاب هایتان در مورد زن و سکس در تاریخ و دو جلد کتاب تاریخ گفته نشده اسلام را خواندم. من همیشه به صورت نقد به قرآن نگاه میکردم و البته از چند سال قبل و حتی در زندان هم شک زیادی داشتم. کتابهای پر بار شما مرا خلاص کرد و تکلیفم را روشن. البته کتابهای بقیه ی محققین را در این زمینه خوانده بودم و قبل از کتابهای شما آقای فرشید فریدونی نیز زحمت زیادی کشیده اند.

از شما خواهش می کنم در زمینه ی نظرات مجاهدین نیز تحقیق نمایید. بهرحال این نیرو قابل بررسی زیادی می باشد و متأسفانه در باره آنها تحقیق جامع و جالبی نشده. اگر در نظر بگیرید که این گروه در سالهای گذشته و اوایل انقلاب دارای نیروهای فعال زیادی بود این کار کمک بسیار زیادی به افراد هنوز معتقد آنها خواهد نمود. من خوشبختانه موضع ام را مشخص کردم (در مورد مذهب) ولی هنوز نیروی مطرحی هستند. نمیتوان نسبت به فعالیت آنها بی تفاوت بود. با تشکر شهلا

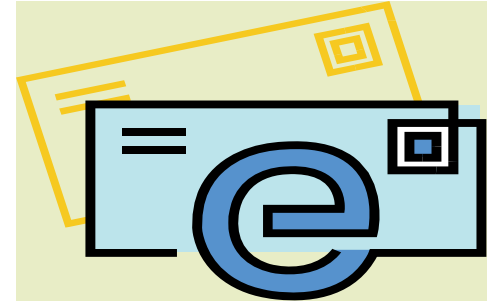
شهلا عزیز: از نامه شما و از اینکه با من تماس گرفتید و نظرات و توصیه هایتان را در میان گذارید بی نهایت متشکرم. من اگر فرصت داشتم هزار و یک موضوع منجمله مجاهدین را موضوع تحقیقات خود قرار میدادم. عمل گرائی مارکسیستها و تنبلی و بی توجهی شان به مسئله تئوری و آگاهی که ریشه در جنبش چریکی و عمل گرائی سطحی و بی مایه ضد امپریالیستی آنها دارد، بسیاری از وظایف انجام نشده ، چه از گذشته و چه در حال راه، به گردن امثال من و کسان مشابه دیگر می اندازد. ولی موضوعات بسیاری وجود دارند که نوشتن در مورد آنها هم از ضرورتهای فوری برخوردارند. بهرحال، امیدوارم روزی من یا کس دیگری این خواست منطقی شما را برآورده کند.

با تشکر . سیامک ستوده

اند. و اما از نظر من هدف انسان از زندگی لذت بردن از آنست. برای همین مشغله همیشگی انسان بهتر کردن زندگی و مبارزه برای آن بوده است. منم در زندگی هدفی جز این نداشته ام و مسیر زندگی ام بر همین روال شکل گرفته است.

البته، تفاوت میان اینکه انسان تنها به فکر بهبود زندگی خودش باشد یا همگان، تفاوت میان یک انسان اندیویدالیست و سوسیالیست است که من تاکنون از زمره دوم بوده ام و فکر می کنم تا اطلاع ثانوی چنین خواهم بود. واضح است مشکلاتی که در زندگی برای من مطرح بوده اند از نوع مشکلات انسان نوع دوم و در نتیجه بیش از آنکه شخصی بوده باشند، سیاسی بوده اند. چرا که وقتی انسان خود را برای هدف ها و مشکلات بزرگ آماده می کند، مشکلات شخصی در برابرش پیش پا افتاده و بی اهمیت می شوند. من کتاب های زیادی خوانده ام و فکر می کنم بسیاری از آنها بر من اثر داشته اند. چرا که کتابی که در همان چند صفحه اول روی من اثر نگذارد، معمولا آنرا کنار می گذارم و به خواندنش ادامه نمیده. البته اگر این سؤال را در مورد فیلم سینمایی می کردید، پاسخ دیگری دریافت می نمودید. چرا که شما وقتی پول بلیط را داده اید ناچارید تا آخر فیلم را تماشا کنید. البته، این تبصره را هم بگذارم که من تقریبا همه ی کتاب های مطالعاتی ام از کتابخانه ها، و یا ممنوعه و لذا رایگان بوده اند، برعکس فیلم های سینما که همگی پولی بوده اند.

اینکه شما به خوتان شک کرده اید و همه چیز بنظرتان دروغ و پوچ می رسد، من فکرمی کنم بخاطر آنست که خود را از دنیای واقعی کنار کشیده اید و در دنیایی جز آن زندگی می کنید. همانطور که گفتم دنیای واقعی ی انسان، دنیای تلاش و مبارزه برای بهتر کردن آنست. مهمترین بخش آن که میلیونها انسان شب و روز در گیر آنند، دنیای کار و تولید و تلاش روزانه برای معاش است، و بخش دیگر آن دنیای همه کسانی است که با سلاح هنر، نویسندگی، مبارزه سیاسی و آزادیخواهی برای نجات زندگی از هرزگی و سقوط مبارزه می کنند. گروه اول برای بهبود زندگی خود و خانواده شان تلاش می کنند و دومی ها برای بهبود زندگی همگان. من فکر نمی کنم زندگی هیچیک از این دو گروه خالی از امید باشد، حتی اگر شده امیدهای واهی. چرا که اگر جز این بود، بلافاصله دست از تلاش و مبارزه می کشیدند. چون انسان بدون امید هیچ حرکتی نمی کند. در مورد پیشرفت و ترقی از من سؤال کرده بودید و اینکه این همه پیشرفت برای چی؟ باید بگویم پیشرفت هیچگاه برای انسان هدف نبوده و نیست. پیشرفت نتیجه ی ناگزیر تلاش انسان برای فراهم آوردن هر چه بیشتر وسائل لذت بردن از زندگی و بهره مندی از آنست. کسی که نمی خواهد از زندگی لذت ببرد، طبیعی است که در راه آنهم تلاش نمی کند و پیشرفت هم نمی کند. آخرین توصیه من به شما اینست که اگر در تلاش اجتماعی برای تولید مادی و معنوی شرکت ندارید، مطمئن باشید که این ریشه ی همه ی سرخوردگی ها، یاس ها و پوچی های احتمالا موجود در زندگی شماست. اجازه دهید با این شعر زیبا و پر معنا از ویکتور هوگو پاسخ به نامه شما را به پایان ببرم.



سلام جناب ستوده

من مقیم ایران هستم. از داخل ایران نامه می دهم. اما از طرفداران مطالب شما هستم. دقیقا از زمانی که در کانال یک جمعه ها ظهر به وقت ایران برنامه ی بسیار خوبی اجرا می کردید و بعد ها در کانال جدید. در هر حال بسیار برای دانش و کار شما ارزش و احترام قائل هستم. مقالات شما را هم که ارسال می شوند می خوانم. موفق و پیروز باشید و اگر امری دارید خوشحال می شوم بتوانم انجام دهم. ش . زند



سلام : آقای ستوده

من سهراب از ایران مزاحمتون میشم. کتاب زن و سکس رو خوندم و فقط میتونم بگم فوق العاده است. افتخار میکنم که من با شما حداقل به وجه اشتراک دارم (ایرانی بودن) و در باره طرز فکرتون واقعا واموندم نمی دونم چی بگم خیلی متفاوت و برتر بود چیزی که اینقدر نزدیک و ملموس بود و من هیچ وقت نفهمیدم ولی به این زیبایی و متقاعد کننده توضیح اش دادید.

نمیدونم روزی چند تا پیام تبریک و تحسین دریافت میکنید ولی کتاب های شما در ایران محبوب و تاثیر گذار هستند. مسیر فکر (زندگی) خیلی ها به قلم شما تغییر کرده نمی خوام احساساتی شم و زیاد وقتتون رو بگیرم پس چند تا سوال ببرسم بعد تموم. من به مطالعه علاقه دارم راهنمایی کنید تا چه کتاب هایی بخوانم که بسیار سود مند و روشن کننده باشند.

اگر ممکنه درباره خودتون و مسیر و فلسفه زندگیتون برام بگید؟ و اینکه چه مسایل و مشکلات و ... (کتاب) روی شما تاثیر زیادی داشته؟ من مطالب زیادی خواندم که دیگه گاهی شک میکنم من این جسمه یا سایه یا چه چیزی ای دور و برا شک دارم که شاید من هم مثل خیلی چیزای دیگه دروغ باشم حاصل تلقین محیط و دیگران شاید به همه این چیزا دورو برم شرطی شدم عادت کردم. من هیچ هدف واقعی توی این دنیا یا به دنیای دیگه یا حتی تناسخ نمیبینم پیشرفت و آگاهی و ... تا کجا؟ آخرش چیه؟ چی میخواد ما رو راضی کنه؟ ببخشید زیادی طولانی شد وقتتون رو گرفتم باز هم خیلی متشکرم بابت کتاب های عالی ای که می نویسید میخوام بنویسم به امید آزادی یا به همین چیزی دیدم من امید به هیچی ندارم چون حقیقت همون حرف راسل است. جهل همیشه بر عقل غلبه دارد .

پاسخ:

سهراب عزیز، از نامه پر مهر و دلگرم کننده ات متشکرم.

خوشحالم که نوشته هایم مورد پسندت واقع شده

روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار

روشنگر یاری رسانید!

تظاهرات در اعتراض به خیمه شب بازی «جشنواره» فیلم جمهوری اسلامی

۲۰ و ۲۱ سپتامبر



حداقل 8 تماشاگر بدلیل افشاگرهای تظاهرات کنندگان، با وجود خرید بلیط، از ورود به محل نمایش خوداری کردند. تعدادی هم پس از مطالعه اعلامیه های کانون هنرمندان در تبعید و ویژه نامه افشاگریانه روشنگر در مورد حامیان و صاحبان اصلی "جشنواره"، ساختمان تئاتر شهر را ترک کردند.

جهت دیدن گزارش تصویری این اعتراضات به سایت زیر مراجعه کنید:

<http://vimeo.com/15447633>

□□□

به گفته یوسف اکرمی، سخنگوی کانون هنرمندان در تبعید، "این خیمه شب بازی از جمله همایشاتی چون "همایش تهران" است که در خارج از کشور برای سرپازگیری هنرمندان و فارغ التحصیلان دانشگاهی، چون محمود یادگاری از دانشگاه رایسون و مسنول خرید جمهوری اسلامی، و همچنین جذب و افزایش لابی های فرهنگی رژیم اسلامی، تدارک دیده شده است."

در روز دوشنبه 20 سپتامبر تعداد تماشاگران بحدی کم بود که تظاهرات پس سه ساعت به پایان رسید. تظاهرات اختتامیه از ساعت 4:30 تا 10:30 شب به طول انجامید. تعداد

(افتتاحیه) و شنبه 25 سپتامبر(اختتامیه) به همراهی اپوزیسیون سرنگونی طلب دو تظاهرات برگزار شد.

از این نمایش به دلیل افشاگری و آگاهی رسانی کانون هنرمندان در تبعید استقبالی به عمل نیامد و در دو روز تظاهرات تعداد تظاهر کنندگان از مجموع دست اندرکاران و تماشاگران بیشتر بود. بنا برگزارشهای رسیده از درون سالن تعداد بسیار اندکی (گاهی تنها 2 تماشاگر) در سالن 300 نفری تئاتر شهر ریچموند هیل به چشم میخوردند. تنها زمانی که تعداد تماشاگران از تظاهرکنندگان بیشتر بنظر میرسید، در میهمانی محمدرضا گلزار، ویتترین سینمای جمهوری اسلامی بود.

از تاریخ 20-25 سپتامبر، هماهنگ با ورود احمدی نژاد به نیویورک، "جشنواره ملی جوان ایرانی" در بخش "جوانان خارج از کشور" تحت نام "دومین جشنواره بین المللی فیلم های ایرانی"، با مدیریت "پرشیا فیلم"، و با همکاری "سازمان ملی جوانان" به رهبری محمود احمدی نژاد و با حمایت "نهاد مقام معظم رهبری، خامنه ای، و وزارت امور خارجه به ریاست متکی" در ریچموند هیل کانادا، برگزار شد.

به دعوت کانون هنرمندان در تبعید - شاخه انتاریوی کانادا و در اعتراض به برگزاری این نمایش، در روزهای دوشنبه 20 سپتامبر



ANVESHAN

Vol. 4
No. 40
OCTOBER 2010

پژوهش
می‌شد

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

شام و موزیک شاد
هیپهمانی روشنگر

Contact No : (416) 890 3656

با همکاری کانون پژوها

جزئیات برنامه بعداً اعلام خواهد شد

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم ،
- XBOX 360 & Ps3
- تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن
- LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com



WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS

Sayeh Hassan, B.A. LL.B

Walter Fox B.A., LL.B

CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sherman Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K5

Ph: 416-363-9238

Fx: 416-363-9230

foxoffice@justlaw.ca

شما میتوانید با وکیل
فارسی زبان مشاوره کنید.



Vancouver

Toronto

Ottawa

St. John